انتشارات
دانشگاه قم

۳۸

ابیات عربی کلیله و دمنه

حرکت گذاری دقیق، ترجمه، معانی واژگان و ترکیب



دکتر محمدحسن تقیه



38

ابيات كليلة و دمنة العربية

التأصيل والتشكيل والترجمة وشرح المفردات والإعراب

د . محمدحسن تقيّه

Qom 2003

قيمت : ۱۲۰۰۰ ريال

ISBN 964-94122-5-5



بسم الله الرحمن الرحیم

ابیات عربی کلیله و دمنه

حرکت‌گذاری دقیق، ترجمه،

معانی واژگان و ترکیب

(با ذکر نام شاعران)

تألیف :

دکتر محمد حسن تقیه

عضو هیأت علمی دانشگاه علّامه طباطبایی تهران

تقیه، محمد حسن، ۱۳۴۲-
[کلیله و دمنه . شرح]
ابیات عربی کلیله و دمنه: حرکت گذاری دقیق، ترجمه، معانی واژگان و ترکیب (با ذکر نام شاعران)/ [ترجمه نصر الله منشی]: تالیف محمد حسن تقیه . — قم: دانشگاه قم، ۱۳۸۱.
[۲۲۸ ص] . — (انتشارات دانشگاه قم: ۳۸)
عربی — فارسی
ص.ع. به عربی: ابیات کلیلة و دمنة العربیة: التاصیل، التشکیل....
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرســت نویسی پیش از انتشار)
بها: ۱۲۰۰ ریال ISBN: 964-94122-5-5
کتابنامه: ص. [۲۲٤]- ۲۵۵
۱. شعر عربی . - - قرن ٦ — تاریخ و نقد. ۲. کلیله و دمنه - - نقد و تفسیر. الف. نصرالله منشی، نصرالله بن محمد، قرن ٦، مترجم، ب. دانشگاه قم. ج. فروست: انتشارات دانشگاه قم؛ ۳۸. د. عنوان. ه . عنوان: کلیله و دمنه. شرح.
۷ ت ٦ آ / PIR ۵۰۹۲ ت ش/ ٦٦۷ ک ۸/۸۲۳ فا ۸



انتشارات دانشگاه قم
(۳۸)

ابیات عربی کلیله و دمنه

مؤلف : دکتر محمد حسن تقیه
صفحه آرا: محمد علی محمدی
چاپ و صحافی: سپهر
نوبت چاپ: اول ـ زمستان ۱۳۸۱
شمارگان: ۲۰۰۰ قیمت : ۱۲۰۰ تومان
شابک: ۵-۵-۹٤۱۲۲-۹٦٤ ISBN: 964-94122-5-5

آدرس: قم، بلوار امین، بعد از شهرک قدس، دانشگاه قم، کد پستی ۳۷۱٦۵
تلفن ۲۹۲۳۳۱۱ داخلی ۲۲٦۸

تقدیم به:
پدر زحمت‌کش،
فداکار و شاعرم که
سایه‌اش بر سر ما مستدام باد.

بسمه تعالی

آثار و شاهکارهای ادبی جهان،یکی ازوسایل ارتباط معنوی میان خواننده‌گان و نویسنده‌گان به شمار می رود.برخی از آنها در برهه ای از تاریخ شهرت یافته ،سپس به مرور زمان به فراموشی سپرده شده اند.کلیله و دمنه نه تنها چنین نبوده،بلکه با گذشت زمان بیش تر مورد توجه مخاطبان و خواننده‌گان قرار گرفته است.کلیله و دمنه معروف تر و مشهورتر از آن است که نیاز به معرفی و شرح داشته باشد،به ویژه اینکه نامداران ادب ایران،همچون: استادان مرحوم عبدالعظیم قریب و مجتبی مینوی ،به تصحیح ،شرح و...آن پرداخته اند ولی برای هرچه بیش ترآشکار شدن لطافت و زیبایی های پیدا و پنهان کلیله و دمنه بر آن شدم تا به ترجمه سلیس و روان، شرح واژگان ،ذکر منابع ،حرکت گذاری دقیق و ترکیب ابیات آن بپردازم .بنابراین ضمن احترام به بزرگان فرهنگ و ادب،امیدوارم خوانندگان محترم به ویژه همکاران معظّم و دانشجویان محترم ـ در صورت وجود هر گونه اشتباهی ـ به طریقی آن را به مؤلّف منتقل کرده ،تا در چاپ های بعدی منظور گردد.

واللّه الموفّق

محمد حسن تقیه

لو ألقي ما في قلبي ذرة على جبالِ الأرض لذابت. چه اندازه غم در دل دارم ذره ای بر کهساران ...
افتاد همه یکجا حتی «منصور حلاج»

خواننده محترم ،لطفا پیش از مطالعه این کتاب به نکات ذیل توجه فرمایید:

الف- ابتدا،خود بیت،سپس سراینده،معانی واژگان ،ترجمه و ترکیب آن آمده است؛

ب -علامت " / " نشانه این است که بنا به ضرورت،برخی مواردِ تجزیه کلمه آمده ،سپس به ترکیب آن پرداخته شده است؛

ج- بیشتر شاعران ابیات ،بر اساس کلیله و دمنه ،به اهتمام: استاد محمد روشن تنظیم شده است؛

د-عبارت "الشّاعر السابق" به منزله آن است که شاعر بیت،همان شاعر بیت قبلی است؛

هـ -"مجهول" به مثابه ناشناخته بودن شاعر آن بیت است،زیرا علی رغم تلاش لازم،شاعر آن بیت،شناخته نشد؛

و- «کما تقدّم» به معنای آن است که آن کلمه،در همان بیت،تجزیه یا ترکیب شده است؛

ز- ممکن است کلمه ای ترکیب های مختلفی داشته باشد که تلاش شده است،دقیق ترین آن منظور گردد؛

ح- معانی واژگان بر اساس بیت،آمده است.

١ -فَحَمْداً ثُمَّ حَمْداً ثُمَّ حَمْدَا لِمَن يُعطِي إذَا شُكِرَ الْمزَايَا

الخيّاط الغزنوی

حمداً : بسيار ستايش كن **يعطي** : عطا می‌كند، می‌بخشد

المزايا(جِ المزيّة) **:** فضيلت، بيشتر

كسی را كه چون سپاس گفته شود ،بيشتر بخشد ،بسيار بسيار ستايش كن.

فَ : حرف حسب ما قبلها

حمداً : مفعول مطلق منصوب (عاملهُ محذوف وجوباً تقديره :اِحمد حمداً)

ثمّ : حرف عطف للترتيب **حمداً :** معطوف منصوب

لمن : جارّ و مجرور متعلّق ب : حمداً

يُعطي : فعل فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ صلةُ عائدها : ضمير هو المستتر فيه

إذا : اسم الشّرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان او مفعول فيه منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشّرط المحذوف تقديره : يعطى

شُكِرَ : فعل الشرط نائب فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضاف‌اليه مجرور محلاً

المزايا : مفعول به منصوب تقديراً لفعل "يعطى"



۲–وَ تَبلیغاً تَحِیَّاتِي إِلَـــى مَن ‏ ‏ ‏ ‏ بِیثرِبَ فِي العَشَایَـــا وَ الغَدَایَا

الشّاعرالسّابق

تبلیغاً : رساندن ‏ ‏ ‏ ‏ تحیّات(جِ تحیَّة) : درود و تحیت

یثرب : مدینة النبی (ص) ‏ ‏ ‏ ‏ العشایا(جِ العَشیّة) : شامگاه

الغدایا(جِ الغَداة) : صبحگاه،پگاه

شامگاهان و سپیده دمان ،درود و تحیّت مرا به کسی که در مدینـه (مـدفون)اسـت، بسیار برسان .

وَ : حرف عطف

تبلیغاً : مفعول مطلق منصوب(عاملهُ محذوف تقدیره : بلّغ)

تحیّات : مفعول به منصوب تقدیراً لشبه فعل"تبلیغ"

ي : مضافٌ الیه مجرور محلاً ‏ ‏ ‏ ‏ إلی : حرف جرّ

مَن : اسم موصول عامّ /مجرور محلاً

إلی من : جارّ و مجرور متعلّق ب : تبلیغاً

بِ : حرف جرّ

یثرِبَ : مجرور بالفتحة،

بیثرب : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف، شـبه الجملـة عائـدها : ضـمیر"هـو"فی العامـل المحذوف

فی العشایا : جارّ و مجرور ،متعلّق ب : شبه فعل تبلیغاً

وَ : حرف عطف

الغدایا : معطوف و مجرور بالتبعیة من المعطوف علیه(العشایا)



۳- سَلاَمَ مُشَوَّقٍ يُهــدِي إلَيهِ مِنَ الْمِدَحِ الكَرَائِمَ وَ الصَّفَايَا

الشّاعر السّابق

مشوّق : آرزومندی **يهدي :** تقديم می دارد

المدح(ج المِدحَة) : ستايش **الكرائم(ج الكريمة) :** پسنديده

الصّفايا(ج الصّفيّ) : خالص،برگزيده،ناب

...سلام آرزومندی را كه پسنديده‌ترين وناب‌ترين ستايش‌ها را به اوهديه می‌كند.

سلام : بدلٌ منصوب من المبدل منه : تحيات(فی البيت السابق)

مشوّق : مضافٌ اليه مجرور محلاً

يُهدي : فعل فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية نعتيةٌ مجرورة بالتبعية من منعوتها : مشوّق

إليه : جارّ ومجرور متعلّق ب : يهدی **المِدَح :** مجرور بحرف جار

من المدح : جارّ ومجرور متعلّق ب : يهدی

الكرائم : مفعول به منصوب **و :** حرف عطف

الصّفايا : معطوف منصوب تقديراً



۴-قَادَ الجِيَادَ لِخَمسَ عَشْرَةَ حِجَّة وَ لِدَاتُهُ إذْ ذَاكَ فِي أشغَال

كميت بن زيد الأسدی

قاد : فرماندهی كرد،رهبری كرد **الجياد(ج الجواد) :** اسب تند رو

خمس عشرة : پانزده **لدات(ج لِدة) :** همسال،همزاد

الحجّة : سال

الأشغال(ج الشّغل): بازی،سرگرمی،مشغوليت

درپانزده سالگی سواران را فرماندهی می کرد ، درحالی که همسالانش ،سرگرم بازی های کودکانه خود بودند.

قاد : فعل ماضٍ فاعله ضمیر ''هو'' المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ

الجیادَ : مفعول به منصوب
لخمس عشرة : جارّ ومجرور ،متعلّق ب :قاد

حجّة : تمییز عدد منصوب
و : حرف حالیة

لدات : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة حالیة منصوبة صاحبها : ضمیر ''هو'' فی ''قاد''

ه : مضافٌ الیه مجرور محلاً

إذ : ظرف زمان أو مفعول فیه منصوب محلاً،متعلق ب : محذوف ،شبه الجملة،خبر مرفوع محلاً لِ«لدات»

ذاك : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمیة ،مضافٌ الیه مجرور محلاً

في الأشغال : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مرفوع محلاً



٥-قَعَدَتْ بِهِم هِمَّاتُهُم وَ سَمَتْ بِهِ هِمَمُ الْمُلُوكِ وَ سَوْرَةُ الأبطَالِ

الشّاعر السّابق

قعدت : آنان را فرونشانید

همّات(جِ همّة) : پیرزن فرتوت،همّت(در اینجا،تنبلی و کم توجّهی)

سمت : بلند گرانید،بالا برد
همم(جِ همّة) : همت،قصد،اراده

الملوك(جِ المَلِك) : پادشاه
سورة : دلاوری

الأبطال(جِ البَطَل) : دلیر،شجاع

کم همتی(کم توجهی) دوستان، آنان را زمین گیر کرد؛ در حالی که همت های پادشاهان و نشان دلاوری قهرمانان، وی را بالا برد.

قعدت : فعل ماضٍ (متعدٍ بحرف الجر) فاعله ''همّات'' والجملة فعليةٌ

هم : مجرور بحرف الجار محلاً فی اللفظ و مفعول به منصوب فی المعنی

همّات : فاعل مرفوع | **و** : حرف عطف

سمت : فعل ماضٍ(سمی،يسمو / متعدٍ بحرف الجر)،فاعله "همم" والجملة فعليةٌ

به : مجرور بحرف الجار محلاً فی اللفظ و مفعول به منصوب فی المعنی

همم : فاعل مرفوع

سورة : معطوف مرفوع بالتّبعيّة من معطوف عليه "همم"



٦–مَا مَحَی أثرَ العِصيَانِ صَارِمُه وَ إنّما العَارَ عَن وَجهِ الزَّمان مَحَي

البحتریّ

محَی : دور کرد،نابود ساخت،زدود | **العصيان** : سرکش،نافرمان

صارم : شمشير برّان | **وجه الزّمان** : صفحه روزگار،روی جهان

شمشير برنده او نشانه سرکشی و نافرمانی را از بين نبرد ،بلکه، فقط عيب و ننگ را از صفحه روزگار زدود.

ما : حرف نفی

محَی : فعل ماضٍ مبنی علی الفتح المقدّر،فاعله ''صارم'' والجملة فعليةٌ

أثر : مفعولٌ به منصوب | **صارم** : فاعل مرفوع

إنّما : مرکب من ''إنّ'' حرف مشبّهة بالفعل و''ما'' حرف الکافّة و''إنّما'' : أداة حصر

العارَ : مفعولُ به مقدّم منصوب | **عن وجه** : جارّ ومجرور متعلّق ب : محَی

محَی : فعل ماضٍ فاعله ضمير''هو'' المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ



٧–ألفَى أباه بذاكَ الكَسبِ مُكتسبا فزَادَ لَمَّا اقتَفَى آثارَه شَرَفا

ذوالرُّمة

ألفى : یافت

أبا : پدر

الکسب : کسب و کار

اقتفی : پیروی نمود

زاد : بیافزود،اضافه کرد

آثار(جِ أثر) : نشان،ردّپا

پدرش را دید که به آن حرفه می پردازد ؛ چون گام بر جای پدر نهاد ، بزرگی و سربلندی را افزون کرد .

ألفى : فعل يقين مبنى على الفتح المقدّر ،فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

أبا : مفعولٌ به منصوب بالألف

ه : مضافٌ اليه مجرور محلا

بذاكَ : جارٌ ومجرور،متعلّق ب : ألفى

الكسب : عطف بيان مجرور

مكتسباً : مفعول به ثانٍ منصوب

فَ : حرف نتيجة

زاد : فعل ماضٍ ،فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

لّما : اسم يتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً ،متعلق ب : جواب الشرط المحذوف،تقديره : فزاد شرفاً

اقتفى : فعل ماضٍ شرط(من باب افتعال)مبنىّ على الفتح المقدّر فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

آثارَ : مفعولٌ به منصوب لفعل "اقتفى"

شرفاً : مفعولٌ به منصوب لفعل"زاد"

❖

٨–إنّ الخيارَ من القبائل واحد وَ بَنُــو حَنِيــفةَ كُلُّهُم أخيار

مجهول

الخیارَ(جِ الخَیر) : برتر،برگزیده‌تر،نیك   أخیار(جِ خیر) : نیك، برگزیده

بی تردید، در هرقبیله ای، فقط یک نفر نیک و برگزیده است ؛ درحالی که بنوحنیفه، همگی نیک و برگزیده اند.

إنَّ : حرف مشبّهة بالفعل

الخیارَ : اسم ''إنَّ'' المنصوب والجملة اسمیة

من القبائل : جارّ ومجرور،متعلِّق ب : واحد واحد : خبر مرفوع

و : حرف حالیة

بنو : مبتدأ مرفوع بالواو والجملة اسمیةٌ حالیة،صاحبها : الخیار ،رابطها : و

حنیفةَ : مضافٌ الیه مجرور بالفتحة

کلُّ : مؤکِّد معنوی ،مرفوع بالتبعیة من مؤکَّده : بنو

هم : مضافٌ الیه مجرور محلا   أخیار : خبر مرفوع



۹–إنّالَنُحرِزُ بِالأسیافِ مُصْلَتةً   مَمالكَ الرُّومِ والأتراكِ و العَرَبِ

أبوالمعالی

نحرزُ : بدست می آوریم   الأسیاف(جِ السیف) : شمشیر

مصلتة : برهنه، آخته   ممالك(جِ مملکة) : سرزمین ،دیار

بی تردید ،به زودی با شمشیرهای برهنه و آخته ، سرزمینهای روم و ترک و عرب را به سیطره خود در می آوریم ...

إنّا : حرف مشبّهة بالفعل أصله (إننّا ،قد حذفت النّون للسّهولة فی القراءة) "نا" اسم ''إنّ''المنصوب محلاً و الجملة اسمیةٌ   لَ : حرف ابتداء(مزحلقة)

نحرزُ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمیر "نحن" المستتر فیه وجوباً والجملة فعلیة ،خبر مرفوع محلاً

بالأسیاف : جارّ ومجرور متعلّق ب : نحرزُ

مصلتةً : اسم مفعول/حال مفردة منصوبة صاحبها : الأسیاف

ممالك : مفعول به منصوب



۱۰- حَتّی یکونَ لَنَا الدُّنیا بأجمعِها مَحمیةً بینَ مَوروثٍ وَ مُکتسَب

الشّاعر السّابق

موروث : به ارث رسیده **مکتسب :** بدست آمده

تا سراسر گیتی ـ آنچه از پدرانمان به ارث رسیده ،و یا خود بدست آورده ایم ـ زیر چتر حمایت ما قرار گیرد.

حتّی : حرف جرّ

یکونَ : فعل ناقص مضارع منصوب ب"أنْ" المقدرة اسمه "الدنیا" والجملة فعلیةٌ ،مصدر مؤوّل تقدیره : "الکون" مجرور بحرف جارّ و "حتّی الکون" : جارّ و مجرور متعلّق ب : نحرزُ (فی البیت الماضی)

لنا : جارّ و مجرور ،متعلّق ب : محمیة

الدّنیا : اسم کان مرفوع تقدیراً

بِ : حرف جرّ

أجمعِ : اسم مجرور لفظاً ،مرفوع علی أنّه تؤکید "الدنیا" فی المعنی

ها : مضاف الیه مجرور محلاً

محمیة : خبر کان منصوب

بینَ : مفعول فیه او ظرف مکان منصوب متعلّق ب : "محمیةً"

موروثٍ : مضافٌ الیه مجرور



۱۱–بِغَزْنَةَ قَد ألقَى عَصَاه وَصيتُه يُعطِّرُ مَابَينَ العراقِ إلَى مِصرَ

مفعول ۲ اسم موصول عام مفعول بهٖ مجهولٌ

قد ألقى : اقامت گزیده است،انداخته است

صيت : آواز،شهرت

يعطّر : خوشبو می گرداند

در غزنین اقامت گزیده، در حالی که آوازه و شهرت وی ، عراق تا مصر را خوشبو گردانیده است.

غزنة : مجرور بالفتحة
بغزنة : جارّ و مجرور متعلّق ب : ألقى

قد : حرف تحقيق

ألقى : فعل ماضٍ (من باب إفعال) مبنى على الفتح المقدّر ،فاعله ضمير ''هو'' المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

عصا : مفعول به منصوب تقديراً
وَ : حرف حالية

صيتُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالية صاحبها : ضمير''ه'' فى عصاه، رابطها : ''و''

يعطّرُ : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله ضمير''هو'' المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

مَا : اسم موصول عامّ / مفعول به منصوب محلاً

بينَ : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، صلة عائدها : ضمير هو فى المتعلق

إلى مصرَ : جارّ و مجرور بالفتحة متعلّق ب : محذوف

۱۲–النَّاسُ أكيسُ من أن يمدَحوا رجلا حتَّى يَرَوْا عَندَه آثارَ إحسان مجهولٌ

معفول

النَّاس : مردم
أكيسُ : زيرك تر،باهوش تر
أن يمدحوا : بستايند
رجلاً : مردى را
حتّي يروا : تا اينكه ببينند
عند : نزد،پيش
إحسان : نيكوكارى

مردم ،زيرک تر و باهوش تر از آنند که مردی را بستایند ،مگر اینکه نشانه های نیکوکاری را در او ببینند.

النّاس : اسم جمع/مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

أكيس : خبر مرفوع
من : حرف جرّ

أن يمدحوا : فعل منصوب فاعله ضمير"واو" البارز والجملة فعليةٌ ،مصدر مؤوّل تقديره : "مدحِهم"مجرور محلاً "من مدحهم" : جارّ و مجرور ،متعلّق ب : أكيس

رجلاً : مفعول به منصوب
حتّى : حرف جرّ

يَروا : فعل منصوب ب"أن" المقدَّرة ،فاعله ضمير"واو" البارز والجملة فعليةٌ ،مصدر مؤوّل تقديره : "رؤيتهم"مجرور محلاً،حتّى رؤيتهم : جارّ و مجرور متعلّق ب : أن يمدحوا

عندَ : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلّق ب : يروا

ه : مضافٌ اليه مجرورمحلاً
آثار : مفعولٌ به منصوب



۱۳–بِقَدرِالكَدِّ تُكْتَسَبُ المـَعَالي وَمَن طَلَبَ العُلي سَهِرَ اللّيالي

المتنبى

قَدرِ : اندازه — الکدّ : رنج و عذاب

المعالي(جِ المعلاة) : بلند،شرف،والا مقام — العلی :مقام بلند

سهِرَ : بیداری کشد — اللیالي(جِ اللیل) : شب

جایگاه بلند و والا مرتبگی به اندازه رنج و زحمت بدست می آید،هر کس بلندمرتبگی خواهد،شبها بیداری کشد.

بقدرِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تکتسب

تکتسبُ : فعل مضارع (من باب افتعال) ،مبنی للمجهول،نائب فاعله المعالی والجملة فعلیة

المعالی :نائب فاعل مرفوع تقدیراً — و : حرف عطف

مَن : اسم الشرط /مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمیة

طلبَ : فعل الشرط ماضٍ مجزوم وجوباً محلاً فاعله ضمیر هو'' المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة ،خبر مرفوع محلاً — العُلی :مفعولٌ به منصوب تقدیراً

سهرَ : فعل جواب الشرط ماضٍ مجزوم وجوباً محلاً فاعله ضمیر''هو'' المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة

اللیالی :ظرف زمان أو مفعولٌ فیه منصوب متعلّق ب : سهر



١٤-تَرُومُ العزَّ ثُمَّ تنامُ لَیلا — یَغوصُ البحرَ مَن طَلَبَ اللآلي

الشّاعر السّابق

ترومُ : می خواهی ،طلب می کنی — العزّ : عزّت و بزرگی

تنامُ : می‌خوابی — یغوصُ : زیرآب می رود ،باید غوص نماید

البحر : دریا — اللآلي(جِ اللؤلؤ) : مروارید،درّ

عزت و بزرگی می خواهی، در حالی که شب می خوابی ، هرکـه مروارید بخواهـد، باید در دریا زیر آب برود.(هرکه طاووس خواهد ،جور هندوستان کشد.)

تروم : فعل مضارع فاعله ضمیر "أنت" المستتر فیه وجوباً والجملة فعلیة

العزّ : مفعولٌ به منصوب

ثمّ : حرف عطف للترتیب

تنام : فعل مضارع فاعله ضمیر "أنت" المستتر فیه وجوباً والجملة فعلیة معطوفةٌ

لیلاً : ظرف زمان أو مفعولٌ فیه منصوب متعلّق ب : تنام

یغوصُ : فعل مضارع فاعله "منْ" والجملة فعلیة

البحرَ : منصوب علی نزع الخافض

مَنْ : اسم موصول عامّ /فاعل مرفوع محلاً

طلبَ : فعل ماضٍ فاعله ضمیر "هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة صلة عائدها ضمیر هو فی الفعل

اللآلی : مفعولٌ به منصوب

❖

۱۵ –فَلَمَّا أضاءَ الصُّبحُ فَرَّقَ بَینَنا وَ أيُّ نَعیمٍ لا یُکَدِّرُهُ الدَّهرُ

مسلم بن ولید

أضاء : روشن کرد **فرق :** جدایی و تفرقه افکند

نعیم : نعمت **لایکدِّرُ :** مکدر نمی گرداند

الدهر : روزگار

زمانی که سپیده سرزد ، میان ما جدایی انداخت . کدام نعمت است که روزگار آنـرا تیره و تار نمی سازد!

ف : حرف حسب ما قبلها

لّما : اسم دائم الإضافة(متضمّن معنى الشرط) /ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلّق ب : جوابه"فرّق"

أضاء : فعل الشرط ماضٍ (من باب إفعال) فاعله الصبح والجملة فعليةٌ،مضاف اليه مجرور محلاً ،مفعوله محذوف لوضوحه

الصبح : فاعل مرفوع

فرّق : فعل جواب الشرط ماضٍ(من باب تفعيل) فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

بينَ : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه،منصوب،متعلق ب : فرّق

نا : مضاف اليه مجرور محلاً

و : حرف عطف

أيُّ : اسم استفهام،مشغولٌ عنه ،مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ أو أيَّ : مفعول به مقدّم منصوب

نعيمٍ : مضافٌ اليه مجرور

لايكدّرُ : فعل مضارع منفيّ،فاعله الدهر والجملة فعليةٌ(وإذا اعتبرنا أيُّ مبتدأ) خبر مرفوع محلاً

هُ : مشغولٌ به،مفعول به منصوب محلاً

الدّهر : فاعل مرفوع



۱۶-أبــداً تَستردُّ مَا تَهَــبُ الدُّنيا فيَــا ليـــتَ جُودَهــا كان بُخلا

الشّاعر السّابق

أبداً : هميشه

تستردُّ : بازپس مى گيرد

تَهَبُ : مى بخشد

ياليتَ : اى كاش

جود : جود،كرم،بخشش

بُخل : بخل،خسيسى

هميشه، دنيا هرچه را ببخشد،باز پس مى گيرد،پس اى كاش، جودش بخل مى بود!

ابداً : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : تستردُّ

تستردُّ : فعل و الجملة فعلية

ما : اسم موصول عامّ /مفعول به منصوب محلاً

تهبُ : فعل فاعله الدّنيا و الجملة فعليةٌ صلةٌ عائدها محذوف او ما : حرف مصدريّه و ما تهبُ : مصدر مؤوّل تقديره : ''هبةٌ''مفعول به منصوب محلاً

الدّنيا : متنازع فيه فاعل مرفوع تقديراً ل «تهبُ»و فعل آخر (تستردُّ) يستغنى عن الفاعل

يا : حرف تنبيه — **ليت :** حرف مشبّهة بالفعل

جود : اسم ليت منصوب والجملة اسمية — **ها :** مضاف اليه مجرور محلاً

كان : فعل ناقص ،اسمه ضمير ''هو'' المحذوف والجملة فعلية خبر ليت مرفوع محلاً

بخلاً : خبر كان منصوب



١٧–فَقُلْ لِمَن يَدّعِي فِي العِلمِ فَلسَفَة — حَفظتَ شَيْئاً وَ غَابَتْ عَنکَ أشيَاءُ

أبونواس

يدّعي : ادّعا می کند — **حفظت :** حفظ کرده ای،فرا گرفته ای

غابَت : پنهان است — **عنك :** از نظر تو

أشياء(جِ شيء) : چيز

به مدعی علم فلسفه بگویید که چیزی را فرا گرفته ای ، ولی چیزهای بسیاری ، از تو پنهان است.(چیزهای بسیاری را نمی دانی.)

ف : حرف حسب ما قبلها

قُلْ : فعل فاعلهُ ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ(مفعوله عبارة"حفظت....")

لِ : حرف جرّ　　　　　　مَن : اسم موصول عامّ/مجرور محلاً

لِمَن : جارّ ومجرور متعلّق ب : قُلْ

يدّعي : فعل فاعلهُ ضمير"هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ صلةٌ عائدها : ضمير"هو" المحذوف في"يدّعي"　　　　فلسفة : مفعولٌ به منصوب

حفظتَ : فعلٌ فاعلهُ ضمير"ت" البارز فيه والجملة فعليةٌ مفعولٌ به منصوب محلاً لفعل"قل"

شيئاً : مفعولٌ به منصوب　　　　و : حرف عطف

غابت : فعل ماضٍ فاعلهُ أشياء والجملة فعلية معطوفة

عنك : جارّ و مجرور متعلّق ب : غابت　　　　أشياء : فاعل مرفوع



۱۸–كُلُّ عِلمٍ لَيسَ فِي القِرطَاسِ ضَاعَ　　　　كُــلُّ سِرٍّ جَاوَزَ الاثنَينِ شَاعَ

أميرالمؤمنين على(ع)

القرطاس : كاغذ　　　　ضاع : ضایع می شود

سرّ : راز　　　　جاوز : گذشت

الاثنین : دو　　　　شاع : فاش و شایع می گردد

هر دانشی که روی کاغذ نوشته نشود، از بین می رود. هر رازی که از بین دو نفر تجاوز کند ،فاش خواهد شد.

كلّ : اسم دائم الإضافة/مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

علمٍ : مضاف اليه مجرور

ليسَ : فعل ناقص اسمه ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ،نعتية،مجرورة بالتّبعية من منعوتها : علم

في القرطاس : جارّ ومجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة خبر ليس منصوب محلاً

ضاع : فعل ماضٍ فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ خبر مرفوع محلاً لِ"كل"

كلّ : كما تقدّم

جاوزَ : فعل ماضٍ (من باب مفاعلة)،فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية،نعتية،مجرورة بالتّبعية من منعوتها : سرّ **الاثنين :** مفعول به منصوب بالياء

شاعَ : فعل ماضٍ فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ خبر مرفوع محلاً لِ"كُل"



١٩–وَ أشجَارُ سَروٍ بَينَهُنَّ كَأنْ مَشَتْ بِـها زَيْنَبٌ فِي نِسْوَةٍ خَفِرَاتِ

المتنبّی

أشجار(ج شَجَرة) : درخت **مشت :** راه رفت

زينب : معشوقه شاعر

نسوة(ج امرأة من غير لفظها) : زنان (در این جا دوشیزگان)

خفرات(ج خَفِرة) : شرمگین وباحیا

(خم و راست شدن) درختان سرو در میان آنها (باغ ها) ، همچون راه رفتن زینب (معشوقه شاعر)، در میان دوشیزگان شرمگین و با حیاست.

و : حرف حسب ماقبلها **أشجار :** مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

سرو : مضافٌ اليه مجرور

بينَ : اسم دائم الإضافة /ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب ،متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،حال منصوبة صاحبها : أشجار

هنَّ : مضافٌ اليه مجرور محلاً (مرجعه : الحدائق)

كأنْ : حرف مخفف من "كأنّ"،اسمه ضمير الشّأن المحذوف والجملة اسمية خبر مرفوع محلاً لِ"أشجار"

مشت : فعل ماضٍ ،فاعله "زينب" والجملة فعلية خبر كأن مرفوع محلاً

بها : جارّ ومجرور متعلّق ب : مشت　　　**زينب :** فاعل مرفوع

في نسوة : جارّ ومجرور متعلّق ب : مشت　　　**خفرات :** نعت مجرور



۲۰-إذَا مَا كُنتَ فِي أمرٍ مَرُوم　　　فَلاَ تَقْنَعْ بِما دُونَ النُّجومِ

الشّاعرالسّابق

مرومٍ : خواسته،دلخواه　　　**لاتقنعْ :** بسنده مكن،قانع مشو

دون النجومِ : پايين تر از ستارگان

هرگاه در صدد انتخاب كارى برآمدى ،به پايين تر از ستارگان بسنده نكن.(هدف والا داشته باش و كوته نظر مباش.)

إذَا ما : اسم الشّرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً ،متعلِّق ب : جواب الشرط "لاتقنع" (ما : حرف زائدة)

كنتَ : فعل الشرط ناقص اسمه ضمير "تَ"البارز والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

في أمرٍ : جارّ و مجرور ،متعلّق ب : محذوف ،شبه الجملة خبر منصوب محلاً

مرومٍ : نعت مجرور بالتبعية من منعوته "أمرٍ"

فَ : حرف جواب

لاتقنع : فعل جواب الشرط مجزوم ب "لا" فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً و الجملة فعلية

مَا : اسم موصول عامّ /مجرور بحرف جارّ وَ"بما" : جارّ و مجرور متعلّق ب : "لاتقنع"
دونَ : اسم دائم الإضافة /ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : محذوف شبه الجملة صلة عائدها : فی المتعلق



۲۱–يرَى الجُبَناءُ أنّ العَجزَ حَزْمٌ و تِلكَ خَدِيعةُ الطّبعِ اللّئيمِ

الشّاعر السّابق

الجبناءُ(جِ الجبَان) : بدخواه ،ترسو
العجز : ناتوانی ،درماندگی
حزم : دوراندیشی
خديعة : خدعه ،نیرنگ،فریب
الطّبع : ذات،سرشت
اللّئيم : پست، فرومایه،بدسرشت

بد دلان و ترسوها ، ناتوانی و عجز خود را دور اندیشی می‌انگارند ؛ که این موضوع ،نیرنگ و فریبِ ذات بد و پست است.

يری :فعل مضارع ،فاعله الجبناءُ،والجملة فعليةٌ الجبناء : فاعل مرفوع
أنّ العجزَ حزم : الجملة اسميةٌ سدَّت مسدَّالمفعولين منصوبة محلا
و : حرف استئنافية
تلكَ : اسم أنّ (المحذوف بقرينة) منصوب محلاًوالجملة اسميةٌ معطوفة
خديعة : خبر مرفوع
الطبع : مضاف اليه مجرور
اللّئيم : نعت مجرور



۲۲–فَطَعمُ المَوْتِ فِی أمرِ حَقير كطَعمِ المَوتِ فِی أمرِ عَظيم

الشّاعر السّابق

طعم الموت : چشیدن موت　　حقیر : کوچك

عظیم : بزرگ

(چشیدن)مزه مرگ به خاطر کاری کوچک، بسان چشیدن مزه مردن در راه کاری بزرگ است.

فَ : حرف استئنافية　　طعم : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةً

في أمرٍ : جارّ و مجرور متعلّق ب : الموت　　حقير : نعت مجرور

كطعم : جارّ و مجرور ،متعلّق ب : محذوف شبه الجملة،خبر مرفوع محلاً

عظيمٍ : نعت مجرور



۲۳–فَأَقْعِ كَمَا أقعَى أبُوكَ عَلَى إستِهِ　　رَأى أنَّ رَيْماً فَوقَه لاَيُعَادِلُه

مخبل سعدی

أقْعِ : بنشین　　أقعی :نشست

إستِ : نشیمنگاه　　ريماً : سنگینی ،فضل

لايعادلُ : برابری نمی کند

آنگاه که می بینی توان برابری با بزرگتر از خود را نداری ، همچون پدرت سرجایت بنشین.

ف : حرف حسب ما قبلها

أقعِ : فعل أمرٍ مجزوم بحذف حرف علة ،فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

ك : حرف جرّ كما أقعى : جارّ و مجرور ماأقعَى :ما حرف مصدريّة و أقعى فعل ماضٍ

مبنی علی الفتح المقدّر ،فاعله"أبو" والجملة فعليةٌ مصدر مؤوّل تقديره : "إقعاء" مجرور بحرف جارّ و"كإقعاء" جارّ و مجرور متعلّق ب " أقع "

أبو : فاعل مرفوع بالواو   على إستِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : أقعى

رأى :فعل يقين فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

أنَّ : حرف مشبّهة بالفعل(موصول حرفیّ)

ريماً : اسم أن المنصوب والجملة اسميةٌ سدَّت مسدَّالمفعولين ،منصوبة محلاً

فوقَ : اسم دائم الإضافة /ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، نعت منصوب محلاً بالتّبعيَّة من منعوتهِ "ريماً"

ه : مضافٌ اليه مجرور محلاً

لايعادلُ : فعل فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ،خبر مرفوع محلاً

هُ : مفعولٌ به منصوب محلاً



۲٤–وَ إنْ حَلَّ أرضاً عَاشَ فِيهَا بِفَضْلِه   مَا عَاقِلٌ فِي بَلْدَةِ بِغَرِيبِ مجهولٌ

حلَّ : فرود آمد،اقامت کرد

عاقل : خردمند،اندیشمند   بلدة : شهر

اگر در سرزمینی اقامت کند به خاطر بزرگواری و فضل خود زندگی نماید زیرا هیچ خردمندی در هیچ شهری بیگانه و غریبه نیست.

و : حرف حسب ما قبلها   إن : حرف الشرط

حلَّ : فعل الشرط ماضٍ،مجزوم محلاً وجوباً،فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

أرضاً : مفعولٌ به منصوب

عاش : فعل جواب الشرط،ماضٍ مجزوم محلاً وجوباً و الجملة فعليةٌ

فيها : جارٌ ومجرور متعلّق ب : عاش

بفضل : جارٌ ومجرور متعلّق ب : عاش

و : حرف عطف

ما : حرف شبيه ب "ليس"

عاقل : اسم "ما" مرفوع والجملة اسميةٌ

في بلدةٍ : جارٌ ومجرور متعلّق ب : غريب

ب : حرف جرّ (للتوكيد)

غريب : مجرور لفظاً و خبر معنىً منصوب



۲۵–وَ لَسْتُ أبَالِي بَعدَ إدرَاكِيَ العُلَى   **أ كَانَ تُرَاثاً مَا تَنَاوَلتُ أم كَسْبا**

المتنبّیّ

أبالي : پروا ندارم

إدراك : رسیدن

العُلي : بلندی

تُراثًا : میراث

تناولتُ : بدست آوردم

كسباً : کسب

پس از رسیدن به مقام و مرتبه بلند ـ از اینکه آیا آن (مقام) به من به ارث رسیده، یا خود بدست آورده ام ـ پروایی ندارم.

وَ : حرف حسب ما قبلها

لستُ : فعل ماضٍ ناقص،اسمهُ ضمير "ت" البارز والجملة فعليةٌ

أبالي : فعل مضارع(من باب مفاعلة)، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية، خبر منصوب محلاً

بعد : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب ، متعلّق ب : أبالی

إدراك : مضافٌ اليه ، مجرور تقديراً

ي : مضافٌ اليه مجرور لفظاً، فاعل معنىً مرفوع لشبه فعل ''إدراك''

العُلَي : مفعولٌ به منصوب تقديراً لشبه فعل ''إدراك''

أ : حرف استفهام

كان : فعل ماضٍ ناقص، اسمه ''ما'' والجملة فعلية ،مفعولٌ به لفعل ''أبالى'' منصوب محلاً

تراثاً : خبر مقدم منصوب

ماتناولت : ''ما'' اسم موصول عامّ /اسم كان مؤخّر مرفوع محلاً و تناولت : فعل ماضٍ (من باب تفاعل)، فاعله ضمير ''ت''البارز والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف

أو''ما''حرف مصدرية و مع ''تناولت''مصدر مؤوّل تقديره : تناولى، اسم كان مؤخّر مرفوع

أم : حرف عطف للمعادلة **كسباً :** معطوف منصوب بالتبعية من (تراثاً)



۲۶–لَوْلاَ المَشَقّةُ سَادَ النّاسُ كُلُّهُمُ فَالجُود يُفقِرُ و الإقدامُ قَــتَّالُ

الشّاعر السّابق

المشقّة : سختی،دشواری **سادَ:** به سروری می رسید

يفقِرْ : نیازمند می‌سازد

الإقدام : روی به سختی کردن،اقدام به کار مهم کردن

قتّال : کشنده

اگر رنج و سختی نبود ،همه مردم مهتر و بزرگ بودند ،اما بخشندگی و جوانمردی، (ایشان را) نیازمند می کند و به سوی حادثه و رویداد می کشد.

لولا : حرف امتناع للوجود،متضمّن معنى الشرط

المشقّة : مبتدأ مرفوع و خبره محذوف وجوباً والجملة اسمية شرطيةٌ

سادَ : فعل جواب الشرط، ماضٍ فاعله "النّاس" والجملة فعليةٌ (و قد حذفت لام الجواب)

كلّ : مؤكّد مرفوع معنوى لمؤكّده : الناس هم : مضاف اليه مجرور محلاً

ف : حرف نتيجة الجودُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

يُفقِرُ : فعل مضارع(من باب إفعال)،فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية،خبر مرفوع محلاً و : حرف عطف

الإقدام : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة

قتّال : خبر مرفوع



۲۷-إذَا مَا لَم تَكنْ مَلِكاً مُطَاعا فكُنْ عَبْداً لِخَالقه مُطيعا

أبواسماعيل الطّغرايى

مطاعاً : فرمانروا عبداً : بنده

خالق : آفريدگار مطيعاً : فرمانبر

اگر پادشاهِ فرمانروايى نيستى ؛ پس ،بنده‌اى فرمانبردار براى پروردگارت باش.

إذا مَا : اسم الشّرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط "كن" (ما : حرف زائدة)

لم تكُنْ : فعل الشرط ،ناقص،مضارع اسمه ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ مضاف اليه مجرور محلاً ملكاً : خبر منصوب

مطاعاً : نعت منصوب بالتّبعية من منعوته "ملكاً" فَ : حرف جواب

كُنْ : فعل أمر ناقص ،جواب الشرط اسمه ضمير"أنت"المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

عبداً : خبر منصوب لخالق : جارّ و مجرور،متعلّق ب : مطيعاً

ه : مضاف اليه مجرور محلاً

مطيعاً : نعت منصوب بالتبعيّة من منعوتهِ :عبداً



٢٨-إذَا لَم تَمْلِكِ الدُّنيَا جَميعاً ... مِنَ اللّذّاتِ فَاتْرِكْهَا جَميعاً

الشّاعر السّابق

لم تملك : مالك نيستى ،دراختيار ندارى

اُترِكْ : رها كن ... **اللذّات(جِ اللّذة) :** لذّت،خوشى

اگر خوشى ها و لذّت هاى دنيوى را با هم در اختيار ندارى ، دراين صورت آنها(بقيه) را رها كن.

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً ،متعلّق ب : جواب الشرط "اترك"

لم تملك : فعل مضارع مجزوم ،فاعله ضمير" أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ مضاف اليه مجرور محلاً ... **الدّنيا :** مفعول به منصوب تقديراً

جميعاً : حال مفردة منصوبة بمعنى"مجتمعةً" و صاحبها : الدنيا

من اللّذات : جار و مجرور متعلّق بما : لم تملك ... **ف :** حرف جواب

اترُكْ : فعل أمر جواب الشرط ،فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

ها : مفعول به منصوب محلاً



٢٩-حَتّى تَجَلّى الصُّبحُ فِي جَنَباتِهَا ... كَالماءِ تَلْمَعُ مِن خِلَالِ الطُّحْلُبِ

البحترىّ

حتّی تجلّی :تا آشکار گردید
جنبات(ج جَنْبة) : پهلو
الماء : آب
تلمعُ : می درخشد
الطّحلبِ : خزه

تا سرزدن سپیده در کنارهایش ،چون آب از میان خزه می درخشد.

حتّي : حرف ابتداء
تجلّي : فعل ماضٍ (من باب تفعُّل)فاعله "الصبح" والجملة فعلية
الصبح : فاعل مرفوع
في جنبات : جارّ و مجرور متعلّق ب: تجلّى
ها : مضافٌ اليه مجرور محلاً
كالماء : جارّ و مجرور متعلّق ب : تلمع
تلمع : فعل مضارع فاعله ضمير"هى" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية
من خلالِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تلمع **الطّحلب** : مضافٌ اليه مجرور



۳۰–إذا المرءُ لم يَرضَ ما أمكنَه ولم يــأتِ مــن أمــرِهِ أزيــَنَهُ

الشّاعر السّابق

المرء : آدمی ، بشر
لم يرض : خشنود نباشد
أزْيَنَ : آراسته تر ،نیکوتر
لم ياتِ : نیاورد

هرگاه که آدمی نیکوترین و زیباترین کار خود را نیاورد ، و به توانایی و امکانات خود خرسند نباشد...

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جــازم/ظـرف زمـان أو مفعـول فيـه منصوب محلاً متعلّق ب "دعْ" فی البیت التالی

المرء : فاعل مرفوع للفعل المفسَّر المحذوف ، تقديره : إذا لم يرضَ المرءُ لم يرضَ.... والجملة فعلية، مضاف اليه مجرور محلاً (جواب الشرط في البيت التالى)

لم يرضَ : فعل مفسِّر فاعله ضمير "هو"المستتر فيه جوازا والجملة فعليةٌ

ما : اسم موصول عامّ /مفعول به منصوب محلاً

أمكنَ : فعل ماضٍ(من باب إفعال)فاعله ضمير "هو"المستتر فيه جوازا والجملة فعليةٌ صلةٌ عائدها : "ه" او"ما" : حرف مصدريّة و مع "أمكن" : مصدرمؤوّل تقديره : إمكانه مفعول به منصوب محلاً

و : حرف عطف

لم يأتِ : فعل مضارع مجزوم بحذف حرف العلّة فاعله ضمير "هو"المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية معطوفة على "لم يرض"

من أمرٍ : جارّ و مجرور متعلّق ب : لم يأت

أزينَ : اسم تفضيل /مفعول به منصوب

ه : مضاف اليه مجرور محلاً



۳۱–فدَعْهُ فَقَدْ سَـاءَ تَدبيرُه **سَيَضحَكُ يَوماً وَ يَبكِي سَنَة**

الشّاعر السّابق

دعْ : واگذار ، رها کن

ساء : بد کرد

سیضحك : خواهد خندید

يبكي : خواهد گریست

سنة : سال

...او را به حال خود واگذار که چاره اندیشی اش نیکو نیست ، روزی خواهد خندید و سالی خواهد گریست.

ف : حرف جواب

دعْ : فعل أمر جواب الشرط ل"لم يرضَ المرءُ"(من وَدَعَ يَدعُ) فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً و الجملة فعلية

ه : مفعول به منصوب محلا

ف : حرف عطف

قد : حرف تحقيق

ساءَ : فعل ماضٍ فاعله "تدبير" والجملة فعليةٌ تدبير : فاعل مرفوع

ه : مضاف اليه مجرور لفظاً و مفعول به معنىً منصوب لشبه فعل تدبير

س : حرف تنفيس للاستقبال

يضحك : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

يوماً : ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب متعلق ب : يضحك

يبكي : فعل مضارع فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

سنة : ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب، متعلِّق ب : يبكى



۳۲–الرَّايُ قبلَ شَجَاعةِ الشُّجْعَانِ هوَ أوَّلُ وَ هْـي الـمَحـلُّ الثّاني

المتنبّيّ

الشُّجعان(جِ الشّجاع) : دلير

المحلّ : مرتبه،مقام،درجه

الثّاني : دوم ،بعدى

(جايگاه)تدبير و انديشه پيش از دلاورى دليـران اسـت، زيـرا نخسـت انديشـه، و سپس دلاورى قرار دارد.

الرّاي : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

قبلَ : اسم دائم الإضافة /ظرف مكـان أو مفعـولٌ فيـه منصـوب،متعلِّق ب : محذوف،شبـه الجملة، خبر مرفوع محلاً

هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ   أوّلُ : خبر مرفوع

وَ : حرف حالية

هي : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : الشجاعة و رابطها : (و-هی)

المحلّ : خبر مرفوع

الثّاني : نعت مرفوع تقديراً بالتّبعيَّة من منعوته : المحلّ



۳۳-إذَا عَلَتْها الصَّبا أبدَتْ لَهَا حُبُكا   مِثــلَ الجَواشِنِ مَصقُولاً حَواشِيهَا

البحترىّ

علتها : بر آن (آبگیر) وزد   **الصّبا :** باد صبا

أبدَتْ : آشکار شود   **حبكاً**(جِ حَبيكة) **:** خط ، بریدگی

الجواشن(جِ الجوشن) **:** جوشن ، زره   **مصقولاً :** صيقل خورده

الحواشي(جِ الحاشية) **:** اطراف ، لبه

هرگاه باد برآن آبگیر وزد ،خطوطی حلقه حلقه(موجهایی) را مانند زره هایی که اطرافش صیقل خورده است ،پدید می آورد.

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم /ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط "أبدت"

علَتْ : فعل الشرط ماضٍ مبنىّ على حذف حرف العلّة فاعله الصبا والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

ها : مفعول به منصوب محلاً   **الصّبا :** فاعل مرفوع تقديراً

أبدتْ : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب إفعال)فاعله ضمير هی المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية   حبكاً : مفعول به منصوب

مثلَ : اسمُ متوغّل فى الابهام / نعت منصوب بالتبعيّة من منعوته ''حبكاً''

مصقولاً : حال مفردة صاحبها : مثل

حواشي : نائب فاعل مرفوع تقديراً لشبه فعل ''مصقولاً''

ها : مضاف اليه مجرورمحلاً



٣٤-لاَ يَبلُغُ السَّمَكُ المحصورُ غايتَها   لِبُعدِ مَا بَــينَ قَاصِيــهَا وَ دَانِيــهَا

الشّاعر السّابق

لايبلغُ : نمی رسد   السَّمك : ماهی

المحصور : گرفتار، به دام افتاده   غاية : هدف(در اينجا ژرفا)

قاصي : دور   داني : نزديك

ماهی در دام افتاده (گرفتار)، به ژرفای آن نخواهد رسيد ، زيرا فاصله بالا و پايين آن ، بسيار است .

لا يبلغُ : فعل مضارع منفى فاعله السَّمك والجملة فعلية

السَّمك : فاعل مرفوع   المحصور : نعت مرفوع

غاية : منصوب على نزع الخافض   ها : مضاف اليه مجرور محلاً

لِبُعد : جارّ و مجرور متعلّق ب : لايبلغُ

ما : اسم موصول عامّ /مضاف اليه مجرور محلاً

بينَ : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب ،متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع محلاً صلة عائدها : محذوف

قاصي : مضاف اليه مجرور تقديراً
ها : مضاف اليه مجرور محلاً
وَ : حرف عطف
دانيها : معطوف على قاصيها



۳۵–وَ إنّ حَيَاةَ المَرْءِ بَعدَ عَدُوِّهِ وَ إنْ كَانَ يَوماً وَاحِداً لَكَثِيرُ

مجهولٌ

حياة المرء : زندگی انسان ،عمر بشر
عدوّ : دشمن
يوماً واحداً : يك روز

بی تردید ، عمر انسان پس از (هلاکت) دشمنش ـ هرچند یک روز ـ بسیار دراز خواهد بود.

و : حرف حسب ما قبلها
حياة : اسم إنّ المنصوب والجملة اسميةٌ
بعدَ : اسم دائم الإضافة/ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب،متعلّق ب : كثيرٌ
عدوّ : مضافٌ اليه مجرور
و : حرف حالية
إن : زائدة وُصْليّة(ليس بعدها جواب لها)
كان : فعل ناقص ،اسمه ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالية منصوبة صاحبها :الحياة (الزّمن)
يوماً : خبر منصوب
واحداً : نعت منصوب
ل : حرف ابتداء(مزحلقة)
كثيرٌ : خبر إنّ المرفوع(أصله كثيرة وقد حذفت «ة»للضّرورة الشّعرية)



۳٦–يُضَاحِكُ الشَّمسَ مِنهَا كَوْكَبٌ شَرِق مُؤَزّرٌ بِعَمِيمِ النّبـــتِ مكـــتَهِلُ

الأعشى

يضاحك : می خندد

كوكب شرق : ستاره نورانی

مؤزرٌ : پوشیده

مكتهل : پیر

عميم النبت : سبزه های درهم

ستارهٔ نورانی کامل و رسیده (گل شکفته آن مرغزار) ،با پوششی از سبزه های درهم-به خاطر زیبایی و روشنایی-برخورشید لبخند می زند.

يضاحك : فعل مضارع (من باب مفاعلة) فاعله "كوكب" والجملة فعليةٌ

الشّمس : مفعول به منصوب

منها : جارّ ومجرور محلاً متعلّق ب : يضاحك

كوكب : فاعل مرفوع

شرق : نعت مرفوع

مؤزّر : نعت مرفوع

بِعَميم : جارّ ومجرور متعلّق ب : مؤزّر

مكتهل : نعت مرفوع



۳۷-جَمومٌ قَد تَنِمُّ عَلَى القَذَاةِ وَيُظهِرُ صَفْوُهَا سِرَّ الحَصَاةِ

مجهولٌ

جموم : چاه پر آب

تنمُّ : اثرمی گذارد

القذاة : خار و خاشاك

يظهرُ : نشان می دهد،آشكار می كند

صفوُ : پاكی و صفا

الحصاة : سنگریزه

(چاه) ،پرآبی است که گاهی برخاشاک اثر می گذارد، و روشنی و پاکی اش ،راز سنگریزه ها را آشکار می سازد.

جمومٌ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هی جمومٌ" والجملة اسمية

قد : حرف تقليل

تنمُّ : فعل مضارع ،فاعله ضمیر "هی" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة نعتیَّة مجرورة بالتَّبعیـة من منعوتها : جمومٌ

علی القَذاه : جارّ و مجرور متعلِّق ب : تنمّ

و : حرف عطفٍ

یُظهر : فعل مضارع (من باب إفعال)فاعله "صفْو" والجملة فعلیة

صفْو : فاعل مرفوع

سرًّ : مفعولٌ به منصوب



۳۸-وَ اللّه لَم أشمَتْ بِهِ فَالْکُلُّ رَهْنٌ لِلْمَمَاتِ لَکِنَّ مِن طِیبِ الحَیَاةِ أنْ تَرَی مَوتَ العُدَاةِ

عطاءبن یعقوب

لم أشمت : شادمان نشدم (از بدبختی دیگری)

رهن : در گرو

الممات : مرگ

طیب الحیاة : خوش زندگی

موتَ : مرگ

العداة(جِ العَدوّ) : دشمن

سوگند به خدا به خاطر مصیبت و مرگ او شادمان نمی شوم ،زیرا که همـه مـا در گرو مرگیم ، ولی دیدن مرگ دشمنان (به چشـم خـود) ،جزیـی از خوشـی زنـدگی است.

و : حرف جرّ(للقسم)

اللّه : مجرور،واللّه : جارّ ومجرور متعلِّق ب : محذوف تقدیره : أقسم واللّهِ

لم أشمت : فعل جواب قسم،مضارع مجزوم،فاعله ضمیر "أنا" المستتر فیه وجوباً والجملة فعلیةٌ

بهِ : جارومجرور متعلِّق ب : لم أشمت

ف : حرف نتیجة

الکلّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیةٌ

رهن : خبر مرفوع

للممات : مصدر میمی/ جارومجرور متعلِّق ب : رهنٌ

لکنَّ : حرف مشبّهة بالفعل

من طیب : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة،خبر مقدّم مرفوع محلاً

الحیاة : مضافٌ الیه مجرور أن : حرف مصدریّة

تری :فعل مضارع منصوب ،فاعله ضمیر "أنت"المستتر فیه وجوباً والجملة فعلیة و"أن تری" : مصدر مؤوّل تقدیره : رؤیتك،اسم لکنَّ منصوب محلاً والجملة اسمیةٌ

موت : مفعولٌ به منصوب

العُداة : مضافٌ الیه مجرور لفظاً و فاعل معنیً مرفوع لشبه فعل : موت



۳۹–تبَيَّنُ أعقابُ الأمورِ إذَا مَضَتْ وتُقبِلُ أشبَاهاً عَليكَ صُـدورُها

شبیب بن الرصاء

تبیَّنُ : آشکار می شود

أعقاب(ج عَقِب) : سرانجام،عواقب،پایان،پیامد

الأمور(ج الأمر) : کار **مضتْ** : گذشت

أشباهاً(ج شبه) : شبیه،مانند

صدور(ج الصدر) : قلب(در اینجا ابتدای کار)

هرگاه کارها به سرانجام برسند، نتیجه(خوبی و بدی) مشخص می شود ؛در حالی که به هنگام سرزدن (در ابتدا)کارها، (خوبی و بدی) در نظر تو شبیه یکدیگرند.

تبیَّنُ : فعل مضارع(أصله تتبیّن من باب تفعُّل)فاعله "أعقاب" والجملة فعلیة

أعقاب : فاعل مرفوع

إذا : اسم الشرط ، دائم الإضافة إلی الجملة الفعلیة ،غیر جازم /ظرف زمان أو مفعولٌ فیه منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف تقدیره : تبیّنُ

مضَت : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "هی" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة مضافٌ الیه مجرور محلاً

تُقبل : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "صدور" والجملة فعلیة

أشباهاً : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمیر "ها" فی صدورها

علیكَ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تقبل **صدور :** فاعل مرفوع



٤٠-فَتی لَم یُضَیِّعْ وَجهَ حَزمٍ وَلَم یَبِتْ یُـــلاَحِظُ أعـــقَابَ الأمـــُورِ تَعَقُّبا

البحتریّ

فتی : جوان

لم یضیِّع : ضایع و تباه نکرد

وجه : رخسار،چهره،روی

حزم : دور اندیشی

لم یبت : شب را به صبح نرساند

یلاحظ : ملاحظه می کند

تعقّباً : پیگیری

أعقاب(ج عَقِب) : سرانجام،پایان فرجام،پیامد

جوانی که روی دوراندیشی را از دست نمی دهد و همیشه ،پیامد و سرانجام کارها را (با نظر خواهی و مشورت با دیگران) در نظر می گیرد.

فتیً : خبر مرفوع تقدیراً لمبتدأ محذوف تقدیره : "هو فتیً" والجملة اسمیة

لم : حرف جزم

یضیِّعْ : فعل مضارع (من باب تفعیل)مجزوم ب"لم" فاعلـه ضـمیر"هـو" المسـتتر فیـه جـوازاً والجملة فعلیة نعتیة

وجه : مفعولٌ به منصوب

و : حرف عطف

لم یبت : فعل مضارع ناقص مجزوم (من بات یبیتُ) اسمهُ ضمیر "هـو" المسـتتر فیـه جـوازاً و الجملة فعلیة

یلاحظُ : فعل فاعله ضمیر"هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ خبرمنصوب محلاً

أعقاب : مفعولٌ به منصوب

تعقُّباً : مفعول مطلق تأکیدی بالنیابة (عاملهُ:یلاحظُ)



۴۱–رَجُلٌ إذَا مَا النَّائِبَاتُ غَشَیْنَه أکْفَی لِمُعضِلَةٍ وَ إنْ هِيَ جَلَّتِ

سلمی بن ربیعة

رجلٌ : مردی

النائبات : حوادث روزگار،ناملایمات

غشَینَ : احاطه کنند

وإنْ : هر چند

أکفي : شایسته تر،باکفایت تر

معضِلة : سختی،دشواری

جلّت : بزرگ باشد

(وی) مردی است که هرگاه دچار گرفتاری ها و ناملایمات شود، آنها را ـ هر چند بزرگ و سخت باشد ـ چاره جویی کند.

رجلٌ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقدیره : هو رجل و الجملة اسمیة

إذا مَا : اسم الشرط دائم الإضافة إلی الجملة الفعلیة ،غیر جازم /ظرف زمان أو مفعولٌ فیه منصوب محلاً ،متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف (ما : حرف زائدة)

النائباتُ : فاعل مرفوع للفعل المفسَّر المحذوف تقدیره : "إذا ما غشیتِ النائباتُ...."فجملة "غشیت النائباتُ"شرطیة مضافٌ الیه مجرور محلاً

غشَیْنَ : فعل ماضٍ مفسِّر فاعله ضمیر"نَ" البارز و الجملة فعلیة

هُ : مفعولٌ به منصوب محلاً

أکفي : نعت مرفوع تقدیراً بالتّبعیة من منعوته "رجلٌ"

لمعضلة : جارّ و مجرور متعلق ب : أکفی

و إن : مركب من "وَ" حرف حالية و "إنْ" زائدة وُصْلية (ليس بعدها جوابٌ لها)

هي : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالية صاحبها : النائبات ورابطها : "و- هى"

جلّت : فعلٌ فاعله ضمير "هى" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ،خبر مرفوع محلاً



٤٢-وَ وَضْعُ النَّدَى فِى مَوضِعِ السَّيفِ بِالعُلَى مُضِرٌّ كَوَضْعِ السَّيفِ فِى مَوضِعِ النَّدَى

المتنبّی

وضعُ النّدي : گذاردن بخشش

موضع : جایگاه

السّيف : شمشير

العُلى :شرف ، بلندی،مقام

مضرٌّ : زیان بخش ، خسارت آور

النّدي : بخشش ، كرم

بخشش و بزرگواری را جایگزین شمشیر کردن ،برخلاف مقام و کرم است ، همچنانکه شمشیر را جایگزین بخشش کردن .(هر چیز، به جای خویش نیکوست.)

و : حرف حسب ما قبلها

وضع : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

النّدى :مضاف اليه مجرور تقديراً

في موضع : جارومجرور متعلق ب : وضع

بالعلي : جارّ ومجرور متعلّق ب : وضع

مضرٌّ : خبر مرفوع

كوضع : جارّ ومجرور متعلّق ب : مضرّ



٤٣-إذَا أنتَ أكرَمتَ الكَرِيمَ مَلَكتَه وَ إن أنتَ أكرَمتَ اللَّئِيمَ تَمَرَّدَا

الشّاعر السّابق

أكرمتَ : احترام گزاری ، نیکی کنی

الكريم : جوانمرد

ملكتَ : مالك شوی ، بنده خودگردانی

اللّئیم : بدخواه ، پست،فرومایه **تمرّدَ :** سرپیچی کند

هرگاه به انسان بزرگوار نیکی کنی ، وی را بنده خود گردانی، و چون با فرومایه و پست چنین کنی ، سرپیچی و گردن کشی کند. (انسانِ بزرگوار،حق شناس ؛وشخص فرومایه، ناسپاس است.)

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشّرط (ملكت)

أنت : مؤكّد لفظى بالتبعيّة من مؤكَّده ضمير"ت" البارز فى الفعل المفسَّر المحذوف تقديره : "أكرمت أنت......" والجملة فعلية شرطية ، مضاف اليه مجرور محلاً

أكرمت : فعل مفسِّر ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير"ت" البارز والجملة فعلية

الكريم : مفعول به منصوب

ملكتَ : فعل ماضٍ جواب الشرط ، مجزوم وجوباً فاعله ضمير"ت" البارز فيه والجملة فعليةٌ

و : حرف عطف **إن :** حرف الشرط

أنت : فاعل مرفوع لفعل محذوف تقديره : أكرمتَ (قُلِب ضميرُ المتّصل إلى المنفصل) والجملة فعلية شرطية

أكرمت : فعل مفسِّر فاعله ضمير"ت" البارز والجملة فعليةٌ

اللّئيم : مفعول به منصوب

تمرّد : فعل جواب الشرط مجزوم محلاً وجوباً ، ماضٍ(من باب تفعُّل) فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ (والألف للضّرورة الشّعرية)



٤٤-وَ هَذَا فَدَتْكَ النَّفسُ حَمْلَةُ مُخفِق **وَ نَفْثَةُ مَصدُورٍ وَ جُرأةُ خَائِب**

صالح بن عبدالقدوس

فدت : فدا باد

النّفس : روان ، جان

حملة : حمله

نفثة : خلط سینه

مصدورِ : مسلول

جُرأة : دلیر کردن

خائب : شخص نومید

حملة : سرگشتگی

مخفق : شکست خورده،ناکام

جانم فدایت ! این (بی نیازی) ، سرگشتگی انسانِ شکست خورده ، خلط سینه مسلول ، و دلیرکردنِ شخص نومید است.

و : حرف حسب ما قبلها

هذا : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ

فدت : فعل ماضٍ فاعله "النفس" والجملة فعلية دعائية معترضة

ك : مفعولٌ به منصوب محلاً

النفس : فاعل مرفوع

حملة : خبر مرفوع

مُخفق : مضاف اليه مجرور

و : حرف عطف

نفثة مصدور : معطوف على حملة مخفق

و : حرف عطف

جرأة خائب : معطوف على نفثة مصدور



۴۵–وَكُلُّ إِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَرشَحُ وَ يُنْبِيءُ الفَتَى عَمَّا عَلَيهِ انطِواؤُهُ مجهولٌ

إناء : ظرف

يَرشح : ترشح می کند

يُنبئ : خبر می دهد

الفتى :جوان

انطواء : نيّت ،ذات

از کوزه همان برون تراود که در اوست و جوان (ظاهر هر کس) به آنچه سرشت و ذات اوست ، خبر دهد.(نیت ها و اندیشه های خویش را بروز دهد.)

كلّ : اسم دائم الإضافة/مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

إناء : مضافٌ اليه مجرور **بالّذي :** جارّ ومجرور ،متعلّق ب : يرشح

فيه : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،صلةٌ عائدها : محذوف

يرشَح : فعل مضارع،فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليـة،خبر مرفـوع محـلاً ل"كلّ"

و : حرف عطف

يُنبئ : فعل مضارع (من باب إفعال)،فاعله "الفتى" والجملة فعليةٌ

الفتي : فاعل مرفوع تقديراً

عمّا : مركّبة من "عن" حرف جرّ و"ما" اسم موصول عامّ/مجرور محـلاً و"عمّـا" : جـارّ ومجرور متعلّق ب : يُنبئ

عليه : جارّ ومجرور ،متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مقدّم مرفوع محلاً

انطواء : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمية صلةٌ عائدها : "ه"



٤٦ –مَن لَم يَكُنْ عُنصرُه طَيِّبا **لَم يَخرُجِ الـطِّيبُ مِن فِيه**

علىٌّ (ع)

عنصر : سرشت،ذات،نژاد **طَيِّب :** پاكيزه

طِيْب : بوى خوش **فِي(فو) :** دهان

هركس پاک نژاد و پاکزاد نباشد، سخن خوب ،از دهانش بيرون نيايد.

مَنْ : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ

لم يكن : فعل ناقص مضارع مجزوم ب"لم"،اسمه "عنصر" والجمة فعلية خبرمرفوع محلاً

عنصر : اسم كان مرفوع **طيّباً :** خبر منصوب

يخرج : فعل مضارع مجزوم ب « لم»(جواب الشرط)،فاعله ''الطيب'' والجملة فعليةٌ

من فى :جارّ ومجرور بالياء متعلّق ب : لم يخرج

ه : مضاف اليه مجرور محلاً



٤٧-إنّ المعلّمَ وَ الطّبيبَ كِلاَ هُما لاَ يَنصَحانِ إذَا هُمَا لَم يُسكرَمَا

مجهولٌ

الطبيب : پزشك،طبيب لاينصحان : خيرخواهى نمى كنند

كلاهما : هردو لم يكرما : گرامى داشته نشوند

بدون تردید ،آموزگار وپزشک ـ هردو ـ هرگاه احترام نشوند ، خیر خواه نباشند.

كلا : مبتدأ مرفوع بالألف والجملة اسميةٌ ،خبر إنَّ مرفوع محلاً

هما : مضاف اليه مجرور محلاً

لاينصحان : فعل فاعله ضمير "الف" البارز والجملة فعليةٌ ،خبر مرفوع محلاً

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم /ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط

هما : مؤكّد لفظىّ،مرفوع بالتبعية من مؤكدّه ضمير"الف" فى "لم يكرما" المفسَّر المحذوف تقديره :"لم يكرما هما" والجملة فعلية ،مضافٌ اليه مجرور محلاً

لميكرما : فعل مضارع مجزوم ،مفسِّر،نائب فاعله ضمير"الف" البارز والجملة فعليةٌ



٤٨-فَاصبِرْ لِدائكَ إن جَفَوْتَ طَبِيبَه وَاقنَعْ بِجَهلِكَ إن حَقَرْتَ معلّما

مجهولٌ

داء : درد　　**جفوتَ :** ظلم و ستم کنی

جهل : نادانی　　**حقرتَ :** تحقیر کنی،کوچك شمری

.... از این روی ،اگر به پزشک ستم کنی ،درد را تحمل کن ، و اگر آموزگار را کوچک شمری ،به نادانی خود تن در ده.

ف : حرف جواب

اصبر : فعل ،فاعله ضمیر"أنت" المستتر فیه وجوباً والجملة فعلیةٌ

إنْ : حرف الشرط

جفوتَ : فعل الشّرط ماضٍ ،مجزوم محلاً فاعله ضمیر"ت"البارز والجملة فعلیةٌ (جواب الشرط : محذوف تقدیره : فاصبِرْ)　　**بجهل :** جارّ و مجرور متعلّق ب : اقنع

حقرتَ : فعل الشّرط ماضٍ مجزوم محلاً ،فاعله ضمیر"ت"البارز والجملة فعلیة (جواب الشرط : محذوف تقدیره : اقنع.....)



٤٩ –فَمَا كَانَ مِفرَاحاً إذَا الخَيرُ مَسَّهُ　　وَلاَكَانَ مَنَّاناً إذَا هُوَ أنعَمَا

ابوتمّام

مفراحاً : بسیار شادمان　　**مسّ :** لمس کرد

منّاناً : بسیار منت گذار　　**أنعمَ :** نعمت داد

هرگاه خیری (مال و دارایی) به او می رسید ،بسیار شادمان نمی شد و هرگاه به کسی انعامی می داد ،بر وی منت نمی گذاشت .

ف : حرف حسب ما قبلها　　**ما :** حرف نفی

کان : فعل ماضٍ ناقص ،اسمه ضمیر"هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة

مفراحاً : اسم مبالغه/خبر منصوب

إذا : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشّرط المحذوف

الخيرُ : فاعل مرفوع للفعل المفسَّر المحذوف تقديره"اذا مسّ الخير مسّهُ"

والجملة فعلية مضافٌ اليه مجرور محلاً

مسّ : فعل مفسِّرماضٍ،فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

و : حرف عطف **لا :** حرف زائد لتؤكيد النّفى

كان : فعل ماضٍ ناقص ،اسمه ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ معطوفةٌ

منّاناً : خبر منصوب

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم /ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف

هو : مؤكِّد لفظى مرفوع لمؤكَّده "هو" المستتر فى "أنعم" الفعل المفسَّر المحذوف تقديره : إذا أنعم هو أنعم ... والجملة فعليةٌ مضافٌ اليه مجرور محلاً

أنعم : فعل مفسِّر ماضٍ(من باب إفعال) فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ (والألف للضرورة الشعرية)



٥٠–وَ لَكِنْ أخُوالحَزمِ الَّذي لَيسَ نَازلا بِهِ الخَطْبُ إلاّ وَ هْوَ للقَصدِ مُبْصِر

تأبّط شرّا

أخو الحزم : دورانديش **نازلاً :** فروآينده

الخطب : سختی،مصیبت **مُبصر :** بینا،آگاه

دوراندیش ،کسی است که به مصیبتی گرفتار نشود ،و گر نه(اگر مصیبتی به آن رسیده باشد)، آن را پیش بینی کرده باشد.(آمادگی حلّ مشکل را داشته باشد.)

و : حرف عطف لكن : حرف استدراك

أخو : مبتدأ مرفوع بالواو والجملة اسميةٌ الحزم : مضاف اليه مجرور

الّذي : خبر مرفوع محلاً

ليس : فعل ناقص اسمه ''خطب''،والجملة فعلية صلة عائدها : ضمير''ہ'' فى ''به''

نازلاً : خبر مقدم منصوب بهِ : جارّ ومجرور محلاً متعلّق ب : نازلاً

الخطبُ : اسم ليس المؤخَّر إلّا : حرف بمعنى لكِنْ

و : حرف حالية

هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ حالية صاحبها «ہ»فى''به''

للقصد : جارّ ومجرور متعلّق ب : مبصر مبصر : خبر مرفوع



٥١ –فَذَاكَ قَرِيعُ الدَّهرِ مَا عَاشَ حُوَّلٌ إذَا سُدَّ منهُ مِنْــخَرٌ جَاشَ مِنْخَر

الشّاعر السّابق

قريع الدّهر : برگزيده روزگار،نيك مِنخر : سوراخ بينى

جاشَ : بازشود حوّلٌ(ج حائل) : مانع

تا زمان زنده بودن ، برگزيده و نيک روزگارست ؛ چراكه هميشه براى وى يـک راه نجات باز است.(خدا ،گر زحكمت ببندد درى ،ز رحمت ،گشايد در ديگرى.)

فَ : حرف حسب ما قبلها ذاك : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ

قريعُ : خبر مرفوع الدّهر : مضاف اليه مجرور

مَا : حرف مصدرية زمانيّة عاشَ : فعل ماضٍ فاعله ضمير''هو'' المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية و ''ماعاشَ'' : مصدر مؤوّل تقديره : ''مدّةَ عيشهِ''ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً، متعلّق ب : قريع حوّلٌ : خبر بعد خبر مرفوع

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظـرف زمـان أو مفعـول فيـه منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط (جاشَ)

سُدّ : فعل الشرط ماضٍ مبنى للمجهول، نائب فاعله "مِنخـر" والجملـة فعليـةٌ مضـاف اليـه مجرور محلاً

منه : جارّ و مجرور محلاً، متعلّق ب : سدّ **منخرٌ :** نائب فاعل مرفوع

جاشَ : فعل جواب الشرط، ماضٍ فاعله ضمير "منخر" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

منخر : فاعل مرفوع



٥٢- أخُو عَزَماتٍ لاَ يُرِيدُ عَلَى الّذي يَهُـمُّ بِهِ مِن مُـفظِعِ الأمرِ صَاحِبَا

سعدبن ناشب بن مازن

أخو عزمات : صاحب اراده و عزم

مفظع : رسوا ، زشت

انسان با اراده و مصممی است که چون قصد انجام کار مهم و سختی را بکند ،از دوستی کمک نگیرد.(بر خودش تکیه کند.)

أخو : من الأسماء الخمسة /خبر مرفوع بالواو لمبتدأ محذوف والجملة اسميةٌ

لايريد : فعل مضارع منفی فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية نعتية مرفوعة محلاً بالتّبعيّة من منعوته : أخو **على الّذي :** جارّ ومجرورمحلاً،متعلّق ب : يريد

يهمُّ : فعل مضارع فاعله ضمير هو المستتر فيه جـوازاً والجملـة فعليـة صـلةٌ، عائـدها : ضمير "ه" فی "به" **صاحبا :** مفعول به منصوب ل " يريد"



۵۳– إذَا هَمَّ ألْقَى بَينَ عَيْنَيه عَزْمَه وَ نكّبَ عَن ذِكرِ العَواقِبِ جَانبَا

الشّاعر السّابق

ألقي : قرار می دهد **نکب :** روی گرداند

العواقب(جِ العاقبة) : سرانجام ، عاقبت

هرگاه تصمیم گیرد ، عزم واراده خویش را در برابر چشمانش قرار دهد و از به یاد آوردن سرانجام کار ،سر باز زند.(ممکن است ،در صورت به یاد آوردن سرانجام کار ،از انجام آن منصرف شود.)

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم /ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط ''ألقى''

همَّ : فعل الشرط فاعله ضمير "هو"المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

ألقى :فعل جواب الشرط ماضٍ مبنى على الفتح المقدّر ،فاعله ضمير "هو"المستتر فيه جوازا والجملة فعلية

بينَ : اسم دائم الإضافة/مفعول فيه او ظرف مكان منصوب متعلّق ب : ألقى

عيني : مضاف اليه و مجرور بالياء (نون المضاف حذفت للإضافة)

ه : مضاف اليه مجرور محلاً

نكّبَ : فعل ماضٍ (من باب تفعيل) فاعله ضمير ''هو'' المستتر فيه جوازا والجملة فعلية معطوفة على "ألقى"

عن ذكر : جارّ و مجرور متعلّق ب : نكب

العواقب : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعول به معنىً منصوب محلاً لِ شبه فعل"ذكر"

جانباً : مفعول به منصوب



٥٤-لاَ يَسلَمُ الشَّرَفُ الرَّفِيعُ مِنَ الأَذَى حــتّى يُرَاقَ عَلَى جـوَانِــبِهِ الـــدَّمُ

المتنبّیّ

لایسلم : درامان نمی ماند — **الشّرف :** بزرگی،شرف

الأذی : آزار،اذیت — **جوانب(جِ جانب) :** پیرامون

یراق : ریخته شود — **الدّم :** خون

بلند مرتبگی از آزار و تعرّض دیگران درامان نمی ماند تا اینکه پیرامون آن خون (حسد ورزان) ریخته شود.

لایسلم : فعل مضارع منفیّ،فاعله "الشرف" والجملة فعليةٌ

الشّرف : فاعل مرفوع — **الرّفیع :** نعت مرفوع

من الأذی : جارّ ومجرور تقديراً متعلّق ب لایسلم

حتّی : حرف جرّ

یراقَ : فعل مضارع (من باب إفعال)،منصوب ب"أن" المقدّرة و مبنی للمجهول،نائب فاعله "الدّم" والجملة فعليةٌ مصدر مؤوّل تقديره : "إراقتهِ"،مجرور محلاً بحرف جارّ و"حتی إراقة" : جارّ ومجرور متعلّق ب : لا يسلم

علی جوانب : جارّ ومجرور متعلّق ب : یراق **الدّم :** نائب فاعل مرفوع



٥٥-فظُنَّ بِسَائِرِالإخوانِ شرّا وَ لاتَــأمَنْ عَلَى سِرٍّ فُؤادا

ابوالعلاء المعرّیّ

ظُنَّ : بد گمان باش — **سائر :** دیگر(همه)

الإخوان(جِ الأخ) : برادر — **لاتأمن :** امین ندان

سرّ : راز **فؤاداً :** دلی،قلبی

به دیگر همنوعان بدبین باش ؛ و هیچ دلی را برای رازداری ،امین و شایسته ندان.

فَ : حرف حسب ما قبلها

ظُنَّ : فعل أمرٍ(من ظنَّ يظنُّ) فاعلهُ ضميرُ"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

بِ : حرف جرّ للتؤكيد

سائر : مجرور بحرف جرّ لفظاً و مفعولٌ به معنىً منصوب

شرّاً : مفعولٌ به منصوب ثانٍ **و :** حرف عطف

لا : حرف جزم

تأمن : فعل مضارع مجزوم ،فاعله ضميرُ"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ معطوفة

على سرّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تأمن **فؤاداً :** مفعولٌ به منصوب



٥٦-وَ مِن كَرَمِ الأخلاَقِ أنْ يَصبِرَ الفَتَى عَلَى جَفوَةِ الإخْوَانِ مِـــن بَعدِ زَلَّة

مجهولٌ

الفتي : جوان **جفوة :** ستم

الإخوان(جِ الأخ) : برادر ،هم نوع **زلّة :** لغزش وخطا

بردباری وشکیبایی جوان برستم هم نـوع(خـود) پـس از لغـزش (وی)، جزیـی از اخلاق نیکوست.

و : حرف حسب ما قبلها

من كرم : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محلاً

أن : حرف مصدريّة

يَصبرَ : فعل مضارع منصوب فاعله "الفتى" والجملة فعلية "أن يصبرَ" : مصدر مؤوّل تقديره "صبرُ" مبتدأ مؤخّر مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ

الفتى : فاعل مرفوع تقديراً
على جفوة : جارّ ومجرور متعلّق ب : يصبر
الإخوان : مضاف اليه مجرور
من بعد : جارّ ومجرور متعلّق ب : يصبر
زلّة : مضاف اليه مجرور



٥٧–يُخفِي العَدَاوَةَ وَ هْيَ غَيرُ خَفيَّة نَظَرُ الـعَدُوِّ بِمَا أسَرَّ يَبُـوحُ
المتنبّی

يُخفي : پنهان می کند
العدواة : دشمنی ، بدخواهی
خفية : پنهان
العدوّ : دشمن
يبوح : آشکارمی شود
أسرّ : مخفی کرد

دشمنی و بدخواهی خود را ـ که نمایان است ـ پنهان می کند ؛ نگاه دشمن گویای دشمنی اوست . (رنگ رخسار خبر می دهد از سرّ درون.)

يُخفي : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ
العداوة : مفعول به منصوب
و : حرف حالية
هي : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : العداوة
غير : خبر مرفوع
خفية : مضاف اليه مجرور
نظر : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ
بِ : حرف جرّ
مَاأسرَّ : "ما" اسم موصول عامّ / مجرور محلاً و"بما" : جارّ ومجرور متعلّق ب : يبوح
أسرَّ : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلةٌ عائدها : محذوف أو "ما" : حرف مصدرية و مع "أسرّ" : مصدر مؤوّل تقديره : بإسرار :

جارّ ومجرور متعلّق ب : يبوح

يبوح : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ خبر مرفوع محلاً



۵۸–وَ مَاالسُّلطَانُ إلاَّ البَحرُ عُظْما   وَ قُربُ البَحرِ مَحذُورُ العَوَاقِبِ

صاحب بن عبّاد

السّلطان : سلطان ،ملك   **البحر :** دريا

عظماً : بزرگ   **قرب البحر :** نزدیکی به دریا

محذور : سهمگین   **العواقب**(جِ العاقبة) **:** سرانجام،فرجام

دستگاه و دربار سلطان(مستبد) همچون دریا پهناوراست ؛ نزدیکی به دریا ،پیامدها و فرجام های سهمگینی دارد.

و : حرف حسب ما قبلها

ما : حرف شبيه ب"ليس"(ألغى عن العمل بسبب وجود إلّا بعده)

السلطان : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ   **إلّا :** حرف استثناء

البحر : مستثنى مفرّغ بدل مرفوع بالتّبعيّة من المبدل منه المحذوف ، تقديره أحدٌ ،و هوخبرٌ

عظماً : تمييز منصوب   **و :** حرف عطف

قرب : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ   **محذور :** خبر مرفوع

العواقب : مضاف اليه مجرور لفظاً ونائب فاعل معنىً مرفوع لشبه فعل "محذور"



۵۹–الصَّعْوُ يَصفِرُ آمناً فِي سِرْبِه   حُبِسَ الهَزارُ لأنَّهُ يَترنَّمُ

أحمدبن محمّدالأرّجانى

الصَّعوُ : گنجشك **یصفرُ :** چهچه می زند،جیك جیك می کند

سرب : گروه، دسته ،راه لانه الهزارُ **:** بلبل، هزار دستان

یترنَّمُ : آواز میخواند

گنجشک با خیالی آسوده و ایمن در میان دسته پرندگان (در لانه اش) جیک جیک می کند ؛ ولی بلبل چون آواز خواند ، در قفس افتد.

الصَّعو : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیةٌ

یصفرُ : فعل مضارع فاعله ضمیر"هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ

آمناً : حال مفردة منصوبة صاحبها : الصَّعوُ

في سرب : جارّ ومجرور متعلِّق ب : آمناً **ه :** مضافٌ الیه مجرور محلاً

حُبِسَ : فعل ماضٍ مبنی للمجهول ،نائب فاعله "الهزارُ" والجملة فعلیة

لِ : حرف جرّ **أنَّ :** حرف مشبّهة بالفعل

ه : إسم أنَّ المنصوب محلاً والجملة اسمیة مجرورة مؤوَّلة إلی المصدر تقدیره : "لترنُّمه" : جارّ و مجرور،متعلِّق ب : حبسَ **یترنَّم :** فعل مضارع (من باب تفعُّل) فاعله ضمیر "هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة ،خبر مرفوع محلاً



٦٠-تُعَدُّ ذُنــوبِي عِندَ قَومٍ کَثِیرة وَلاذَنْبَ لِي إلاّالعُلَی وَ الفَواضِلُ

أبوالعلاء المعرّیّ

تعدُّ : برشمرده می شود،به حساب می آید **ذنوب(ج ذِنب) :** گناه

قومٍ : گروهی،قومی **العلی :** شرف،بلندی،بزرگی

الفواضل(جِ الفاضلة) : پاکدامن،فاضل

گناهانم از نظر گروهی ، بسیار به حساب می آید ؛ در حالی که گناه من ،فقط بلندمرتبگی و بزرگواری است.

تعدُّ : فعل مضارع مبنی للمجهول نائب فاعله"ذنوب" والجملة فعلية

ذنوب : نائب فاعل مرفوع تقديراً

عندَ : اسم دائم الإضافة/مفعولٌ فيه أو ظرف مكان ،منصوب محلاً، متعلِّق ب : كثيرة

كثيرة : مفعولٌ به ثانٍ   **وَ :** حرف حالية

ذنبَ : اسم لا النافية للجنس، مبنى على الفتح ببناء عرضى ،منصوب محلاً والجملة اسمية (أو لاذنبَ : مبتدأ مرفوع محلاً) حالية صاحبها : ضمير «ی» فی ذنوبی و رابطها : و

لي : جارّ و مجرور، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مرفوع محلاً

إلّا : حرف استثناء

العُلى : مستثنى منقطع غير موجب ،مرفوع تقديراً

الفواضل : معطوف مرفوع



٦١–مَوسُومةٌ بِالحُسنِ ذاتُ حَوَاسِدَ   إن الحِسَانَ مَظِنَّةٌ لِلْحُسَّدِ

محمدبن بشير الخارجيّ

موسومة : علامت گذاری شده،نشان گذاری شده ،نامیده شده

حواسد(جِ حاسدة) : حسود   **الحسان :** (جِ الحَسَن) **:** نیکو رو،زیبا

مَظِنّة : مورد،هدف،آماج   **الحسّد(جِ الحاسد) :** حسود

نیکو روی حسد ورزانی دارد چراکه به زیبا رویان بد گمان می شوند.

موسومة : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية (مسوّغ الابتداء بالنكرة بسبب أنّه عمل فيما بعده)

بالحسن : جارّ ومجرور متعلّق ب : موسومة

ذاتُ : من الأسماء الخمسة/خبر مرفوع

حواسد : مضاف اليه مجرور بالفتحة

إنّ : حرف مشبّهة بالفعل

الحسان : اسم إنّ منصوب والجملة اسمية

مَظِنّة : خبر مرفوع

للحسّد : جارّ ومجرور متعلّق ب : مظنّة



۶۲–وَأَعلَمُ أنّي فَاتِرُ الرَّأيِ مُخطِئ ولــكِنْ قَضــاءٌ لاأُطــيقُ غِلاَبَه

أبوالفرج الكاتب

فاترالرأي : سست رأى

مُخطئ : خطاكار،اشتباه كننده

قضاء : حكم ،قضا و قدر

لاأُطيق : توانايي ندارم

غلاب : غلبه كردن،چيرگى،تسلّط

يقيناً مى دانم كه سســت رأى وخطــا كــارم، ولــى ايــن حكــم (آســمانى) اسـت كـه نمى‌توانم برآن غلبه كنم.

و : حرف حسب ما قبلها

أعلم : فعل يقين مضارع،فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

أنَّ : حرف مشبّهة بالفعل

ي : اسم أنَّ منصوب محلاً والجملة اسمية سدّت مسدّ المفعولين منصوبة محلاً

فاتر : خبر مرفوع

الرأي : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنىً منصوب محلاً لشبه فعل "فاتر"

مخطئ : خبر بعد خبر مرفوع

و : حرف عطف

لكن : حرف استدراك

قضاء : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : ''هو قضاءٌ'' والجملة اسميةٌ

لاأُطيقُ : فعل مضارع منفىّ (من باب إفعال)،فاعله ضمير ''أنا'' المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية نعتية مرفوعة بالتّبعيّة من منعوتها : قضاءٌ

غلاب : مفعولٌ به منصوب

ه : مضافٌ اليه مجرور محلاً



۶۳-لَوْلاَ الدُّموعُ وَ فيْضُهُنَّ لأحرقتْ   أرْضَ الـوداعِ حَـرَارةُ الأَكْـبَادِ

مجهولٌ

الدّموع(جِ الدّمع) : اشك   **فيض :** ريزش

أحرقتْ : سوزانيد   **الأكباد(جِ الكَبد) :** جگر

الوداع : وداع،خداحافظى

اگر اشک ها و ریزش (فراوان)آنها نبود ،سوز جگرها، زمین وداع (محل خداحافظی) را می سوزاند.

لولا : حرف امتناع للوجود،متضمّن معنى الشرط

الدّموع : مبتدأ مرفوع و خبره محذوف وجوباً والجملة اسمية شرطيّة

و : حرف عطف   **فيضُ :** معطوف مرفوع

ل : حرف جواب

أحرقتْ : فعل جواب الشرط ماضٍ،(من باب إفعال)،فاعله ''حرارة'' والجملة فعليةٌ

أرض : مفعولٌ به منصوب   **حرارة :** فاعل مرفوع



٦٤–وَ إنِّي لَمَـيمُونُ النَّـقِيبةِ مُنْجِحُ وَ إنْ كَانَ مَطلوبِي سَنَا الشَّمسِ فِي البُعدِ مجهولٌ

ميمون النقيبة : مبارك نفس **مُنجح :** كامياب

مطلوب : خواسته **سَنا :** روشنايى،نور

البُعد : دور

قطعاً، من خجسته و پاک نهادم ؛ هرچند خواسته ام ،همچـون نـور خورشـيد ، دور باشد،(بدان ، دست يابم.)

و : حرف حسب ما قبلها **ي :** اسم إنّ المنصوب محلاً والجملة اسميةٌ

ل : حرف ابتداء (مزحلقة) **ميمون :** خبر مرفوع

النّقيبة : مضافٌ اليه مجرور **منجح :** خبر بعد خبر مرفوع

و : حرف حالية **إن :** زائدة وصْليّة(ليس بعدها جواب لها)

كان : فعل ماضٍ ناقص،اسمه "مطلوب" والجملة فعلية حالية منصوبة صاحبها : ضمير "ى" فى "إنّى" **مطلوب :** اسم كان مرفوع تقديراً

ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً **سنا :** خبر منصوب تقديراً

الشّمس : مضافٌ اليه مجرور

في البعد : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة،حال منصوبة صاحبها : مطلوب



٦٥–وَ أُدرِكُ سُؤْلِي حِينَ أركَبُ عَزْمَتِي وَ لَو أنَّـهُ فِي جَبْهَةِ الأسَدِ الوَرْدِ مجهولٌ

أدرك : دست مى يابم **سؤلي :** آرزوى خود،خواسته خود

جبهة الأسد : پیشانی شیر **الورد :** سرخ

هرگاه اراده کنم ، به آرزویم دست یابم ؛ هرچند که در پیشانی شیر سرخ روی (گلگون و خشمگین) باشد.

و : حرف حسب ما قبلها

أدرك : فعل مضارع(من باب إفعال)،فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

سؤل : مفعولٌ به منصوب تقديراً

حين : اسم دائم الإضافة/ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : أدرك

أركب : فعل مضارع ، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً و الجملة فعلية مضافٌ اليه مجرور محلاً **عزمة :** مفعولٌ به منصوب تقديراً

و : حرف حالية

لو : حرف زائدة (لأنّ "ولو" وقعت فى أثناء الكلام وليس بعدها جواب لها وحينئذٍ "و" حرف حالية و"لو" حرف زائدة والجملة بعدها حاليةٌ)

أنّ : حرف مشبّهة بالفعل **هُ :** اسم " أنّ " المنصوب محلاً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : سؤل رابطها : و

في جبهة : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مرفوع محلاً

الأسد : مضافٌ اليه مجرور **الورد :** نعت مجرور



٦٦–قَالُوا وَ مَافَعَلُوا وَ أينَ هُمُ **مِن مَعشَرٍفَعَلُوا و ما قالُوا**

مؤيّدالدّين الطّغرايىّ

أين هم : کجایند **معشر :** گروهی،جماعتی

(گروهی که)گفتند و عمل نکردند ،کجا !! و گروهی که کار کردند و نگفتندکجا !!

قالوا : فعل ماضٍ فاعله ضمیر"واو" البارز والجملة فعليةٌ (مفعوله محذوف)

و : حرف عطف **ما :** حرف نفی

فعلوا : فعل ماضٍ فاعله ضمیر"واو" البارز والجملة فعليةٌ

و : حرف عطف

أين : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه،منصوب محلاً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم، مرفوع محلاً **هم :** مبتدأ مؤخّر مرفوع محلاً والجملة اسمية

من : حرف جرّ

معشر : مجرور لفظاً و مرفوع معنىً على أنه بدل من المبدل منه : هم

فعلوا : فعل ماضٍ فاعله ضمیر"واو" البارز والجملة فعليةٌ ، نعتية مجرورة بالتبعيّة من منعوتها : معشر **و :** حرف عطف

ما : حرف نفی **قالوا :** كما تقدّم



٦٧-أرَى مَاءً و بِي عَطَشٌ شدِيد وَ لَـكِنْ لاَ سَبِيـلَ إلَى الـوُرودِ

أبوالحسن ابن الرّومیّ

عطش : تشنگی **لاسبيلَ :** هیچ راهی نیست

الورود : رسیدن ،وارد شدن

آب را ،درحالی که تشنه ام، می بینم ،ولی هیچ راهی برای رسیدن به چشمه ،وجود ندارد.

أرى :فعل مضارع فاعله ضمیر "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

ماءً : مفعول به منصوب **وَ :** حرف حالية

بي : جارّ ومجرور متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مقدم مرفوع محلاً

عطش : مبتدأ مؤخَّر مرفوع والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : ضمير"أنا" المستتر فى "أرى"

و : حرف عطف

لكنْ : حرف استدراك

لا : حرف نفى للجنس

سبيلَ : اسم "لا" مبنى على الفتح ببناء عرضى منصوب محلاً والجملة اسمية (أو"لاسبيلَ" : مبتدأ مرفوع محلاً)

إلي الورود : جارّ ومجرور متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مرفوع محلاً



٦٨–وَ كُـلُّ الدَّاءِ مُلتَمَسٌ شِفَاهُ وَدَاءُ النَّوْكِ لَيسَ لَهُ دَوَاء

قيس بن خطيم

الداء : درد

ملتمسٌ : اميد هست

شفاء : بهبودى

النّوك : حماقت،ابلهى

دواء : دارو،درمان

هر دردى را اميد درمانى هست ؛ در حالى كه كودنى و نادانى ،درمانى ندارد.

و : حرف حسب ما قبلها

كلّ : اسم دائم الإضافة/مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

الدّاء : مضافٌ اليه مجرور

ملتمسٌ : اسم مفعول (من باب افتعال)/خبر مرفوع

شفا : نائب فاعل مرفوع تقديراً لشبه فعل : ملتمس (عمل فيما بعده)

ه : مضافٌ اليه مجرور محلاً

و : حرف حالية

داءُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ حالية منصوبة صاحبها : ملتمس

النّوك : مضافٌ اليه مجرور

ليس : فعل ناقص ،اسمه "دواء" والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

له : جارّ ومجرور ،متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبرمقدّم منصوب محلاً

دواء : اسم "ليس" مؤخّر مرفوع



۶۹– مَا لِلرِّجَالِ والـكِيَادَ وَ إنَّـمَا تَعـتَدُّه النِّسْوانُ مِن عَادَاتِـها مجهولٌ

الرّجال(جِ الرّجل) **:** مرد الكياد(جِ الكَيْد) **:** حيله

تعتدُّ : می شمارند النِّسوان(جِ الامرأة من غير لفظها) **:** زنان

عادات(جِ عادة) **:** خوی،عادت

مردان را با فریب و حیله چه کار است ؟ در حالی که زنان آن را (فریب و حیله) فقط از ویژگی های خویش به حساب می آورند.

ما : اسم استفهام / مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ

للرّجال : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة،خبر مرفوع محلاً

و : حرف معيّة الكياد **:** مفعول معه منصوب

و : حرف حالية

إنّما : مركب من"إنّ" حرف مشبّهة بالفعل و"ما" حرف كافّة و"إنّما" : أداة حصر

تعتدّ : فعل مضارع(من باب افتعال)،فاعله "النّسوان" والجملة فعلية حالية صاحبها : الكياد

ه : مفعول به منصوب محلاً النّسوان **:** فاعل مرفوع

من عادات : جارّ ومجرور متعلّق ب : تعتدّ **ها :** مضاف اليه مجرور محلاً



۷۰–فَإنْ أبْكِ لاَ أشفِي الغَلِيلَ وَ إنْ أدَعْ   أدَعْ حُرقَةً فِي القَلبِ ذَاتَ تَلَهُّب

البحتریّ

إن أبكِ : اگر بگریم   **لاأشفي :** شفا نمی دهم

الغليلَ : سوزش دل   **حُرقه :** سوزشی

تلَهُّبُ : شعله وزبانه کشیدن

اگر بگریم، با سوزش دل ، بهبودی ام به دست نمی آید و اگر (گریه را) رها کنم ،سوزش شعله ور و زبانه کشیده را در دل رها می کنم.

فَ : حرف ابتدائية   **إنْ :** حرف الشرط

أبكِ : فعل الشرط مضارع للمتكلم وحده مجزوم بحذف حرف العلّة،فاعله ضمير"أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية   **لا** : حرف نفى

أشفي : فعل جواب الشرط مضارع منفى ،فاعله ضمير"أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

الغليلَ : مفعول به منصوب   **وَ :** حرف عطف

أدَعْ : فعل الشّرط مضارع للمتكلّم وحده (من وَدَعَ) مجزوم وجوباً و الجملة فعلية

أدعْ : فعل جواب الشرط مضارع للمتكلم وحده (من ودَعَ) مجزوم وجوباً و الجملة فعليةٌ

حُرقة : مفعول به منصوب   **في القلب :** جارّ و مجرور متعلّق ب : أدعْ

ذاتُ : اسم من الأسماء الخمسة /نعت منصوب بالتّبعية من منعوتهِ : حرقة (مؤوّل الى المشتق بمعنى صاحبة)   **تلهُّبِ :** مضافٌ اليه مجرور



۷۱–فَتى كَانَ فِيهِ مَا يَسُرُّ صَدِيقَه   عَلَى أنّ فِيهِ مَا يَسُوءُ الأعَادِيا

نابغة الجوديّ

فتی :جوانی
یسرُّ : شاد می کند
صدیق : دوست
یسوء : غمگین می کند
الأعادي(جِ الأعداء، جِ العدوّ) : دشمن

جوان ویژگی داشت که دوستش را شاد می کرد ؛ امّا غمگینی واندوه دشمنان را در پی داشت.

فتی :خبر مرفوع تقدیراً لمبتدأ محذوف تقدیره : "هو فتیً" والجملة اسمیةٌ
کان : فعل ناقص اسمه"ما" والجملة فعلیة نعتیة
فیه : جارّ و مجرور متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مقدم منصوب محلاً
ما : اسم موصول عامّ / اسم کان مؤخَّر مرفوع محلاً والجملة اسمیة
یسرُّ : فعل فاعله ضمیر"هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة صلةٌ عائدها : "ه" فی "صدیقهِ" أو "ما یسرّ" : "ما" حرف مصدریة و مع "یسرّ" مصدر مؤوّل تقدیره : سروره،اسم کان مرفوع مؤخّر محلاً
صدیق : مفعولٌ به منصوب
ه : مضافٌ الیه مجرور محلاً
علی :حرف جرّ
أنّ : حرف مشبّهة بالفعل
فیه : جارّ و مجرور،متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً
ما یسوء : "ما" اسم موصول عامّ /اسم أنّ منصوب محلاً والجملة اسمیة مجرورة و"علی ما....."جارّ و مجرور متعلِّق ب : یسرّ ؛ و یسوء : فعل مضارع فاعله ضمیر"هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ صلةٌ عائدها : ضمیر هو المستتر فیه أو "ما" حرف مصدریّة و مع یسوء ، مصدر مؤوّل تقدیره : "سوء هِ"مجرور بحرف جارّ و"علی سوء" : جارّ و مجرور متعلِّق ب : یسرُّ
أعادي : مفعولٌبه منصوب(والألف للضرورة الشعریة)



۷۲–إذَا وَتَرتَ أمراً فَاحذَرْ عَداوتَه مَن يَزْرَعِ الشَّوْكَ لاَ يَحصُدْ بِهِ عِنَباً

صالح بن عبدالقدّوس

وترْتَ : ستم کردی،انتقام گرفتی عداوة : دشمنی ،بدخواهی

الشّوك : خار لايحصد : درو نمی کند

عنباً : انگور

هرگاه در کاری به کسی ظلم وستم کردی ،به دشمنی و کینه آن هم بیاندیش؛ زیرا هرکس خار بکارد ،انگور درو نمی کند.(تخم بد،ثمره نیک نمی دهد.)

إذا : اسم الشرط ،دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية ،غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط "احذرْ"

وتَرْتَ : فعل الشّرط ماضٍ فاعله ضمير"ت" البارز فيه والجملة فعليةٌ ،مضاف اليه مجرور محلاً

أمراً : مفعول به منصوب **فَ :** حرف جواب

احذرْ : فعل أمرٍ،جواب الشرط فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

عداوة : مفعول به منصوب

منْ : اسم الشرط ،مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ

يزرع : فعل الشرط مضارع مجزوم (والكسرة لدفع التقاء الساكنين)فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

الشّوك : مفعول به منصوب

لايحصد : فعل مضارع ،جواب الشرط مجزوم ،فاعله ضمير "هو"المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ **بِه :** جارّ و مجرور متعلّق ب : لايحصدُ

عنباً : مفعول به منصوب



٧٣-فَلَـمَّا رَأَيتُ أنّنِى قَد قَتَـلْتُه نَدِمـــتُ عَلَيـــهِ أيَّ سـَاعَةِ مَنْدَمِ

قتال الكلابى

قد قتلتُ : کشته ام **ندمتُ :** پشیمان شدم

ساعة : زمان،هنگام،وقت **مَندَم :** پشیمانی و ندامت

آنگاه که مطمئن شدم ،او را کشته ام ،پشیمان گشتم ، ولی پشیمانی را چه سود !

ف : حرف ابتدائية

لّما : اسم دائم الإضافة ،متضمّن معنى الشرط /ظرف زمان أو مفعولٌ فيه ،

منصوب محلاً متعلّق ب : جوابه"ندمتُ"

رأيتُ : فعل يقين ماضٍ ،فاعله ضمير"ت" البارز والجملة فعليةٌ مضاف اليه مجرور محلاً

أنّ : حرف مشبّهة بالفعل **ن :** حرف وقاية

ي : اسم" أنّ " منصوب محلاً و الجملة اسميةٌ سدّت مسدّ المفعولين ،منصوبة محلاً

قد : حرف تحقيق

قتلت : فعل ماضٍ فاعله ضمير"ت" البارز والجملة فعليةٌ ،خبرمرفوع محلاً

ه : مفعول به منصوب محلاً

ندمتُ : فعل جواب الشرط ماضٍ،فاعله ضمير"ت" البارز والجملة فعلية

عليه : جارّ و مجرور متعلّق ب : ندمت

أيَّ : اسم دائم الإضافة / مفعول مطلق بالنّيابة منصوب

ساعة : مضافٌ اليه مجرور

مندم : مصدر ميميّ / مضافٌ اليه مجرور



٧٤–إذَا أنتَ أُعطِيتَ السَّعادَةَ لَم تُبَلْ وَ إن نَظَرَتْ شَزْراً إلَيكَ القَبَائِلُ

أبوالعلاء المعرّی

أعطيتَ : به تو روی آورد،به تو داده شد **السعادة :** نيك بختی ، خوشبختی

لم تبلْ : نترس ، پروا نکن **شزراً :** خشم ، تحقير آميز

القبائل(جِ القبيلة) : قوم،قبيله

هرگاه خوشبختی و سعادت به تو روی آورد ، هرچند قبيله ها (حسد ورزان و كينه توزان) به تو تحقير آميز و خشمگين نگاه كنند ، باكی نداشته باش .

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط"لم تبلْ"

أنتَ : مؤكِّد لفظی لمؤكَّده ضمير "تَ" فی الفعل المفسَّر المحذوف أُعطيتَ" تقديره : "إذا أُعطيتَ أنت" و الجملة فعليةٌ مضاف اليه مجرور محلاً

أُعطيتَ : فعل مفسِّر مبنی للمجهول نائب فاعله ضمير "تَ" البارز فيه والجملة فعليةٌ

السعادة : مفعول به ثانٍ منصوب

لم تُبَل : أصله (لم تبالِ و حذفت الألف للتخفيف) فعلٌ جواب الشّرط مجزوم فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

و : حرف حالية **إن :** زائدةٌ وُصليّة (بعدها ليس جوابٌ لها)

نظرت : فعل الشرط مجزوم محلاً فاعله القبائل والجملة فعلية حالية منصوبة، صاحبها ضمير أنت

شزراً : مفعول مطلق بالنيابة منصوب (نظرَ نظراً شزراً)



٧٥–يُذَكِّرنِيهِ الخَيرُ وَ الشَّرُّ وَ الّذي أخَافُ وَ أرجُو وَ الّذي أتوَقَّعُ

ابوتمّام

يُذكِّرُني : مرابه خاطر می آورد
أرجو : امید دارم
أتوقّعُ : آرزومندم،انتظار دارم

خوبی ، بدی ، ترس، امید و انتظارم ،همه یادآور اویند.

يذكّرُ : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله "الخير" والجملة فعليةٌ
ن : حرف وقاية
ي : مفعول به منصوب محلاً
ه : مفعول به ثانٍ منصوب محلاً
الخيرُ : فاعل مرفوع
و : حرف عطف
الشرّ : معطوف مرفوع
و : حرف عطف
الّذي : معطوف مرفوع محلاً
أخاف : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلةٌ عائدها :محذوف
أرجو : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ معطوفة على أخاف
الّذي : معطوف مرفوع محلاً بالتبعيّة من معطوف عليه "الخير"
أتوقّعُ : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلةٌ عائدها : محذوف



٧٦–إذَا رَضِيتْ عَنّي كِرَامُ عَشِيرَتي فَإذْ ذاكَ غَضبانٌ عَلى لِئـــامُهَا

ابوالعيناء

رضيت : راضی و خشنود شود
كرام(جِ كريم) : بزرگ، بخشنده
عشيرة : خانواده ، خاندان
ذاكَ : آن
غضبان : خشمناك ، عصبانی
لئام(جِ لَئيم) : بد خواه ، فرومایه

هرگاه بزرگان و جوانمردان خاندانم از من خرسند شوند ، فرومایگان ،از من خشمگین و عصبانی شوند.

إذا : اسم الشرط دائم الاضافة الى الجملة الفعلية غير جازم / ظـرف زمـان أو مفعـولٌ فيـه منصوب محلاً ، متعلّق ب : جواب الشرط

رضيَتْ : فعل ماضٍ فاعله "كرام" والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

عنّي : جارّ و مجرور محلاً، متعلّق ب : رضيتَ **كرام :** فاعل مرفوع

عشيرة : مضافٌ اليه مجرور تقديراً **ف :** حرف جواب

إذ ذاكَ : لفظاً مركب من "إذ" و هى ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلّـق ب : رضيتُ ذاكَ : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية مضاف اليه مجرور محلاً

غضبان : خبر مرفوع **على :** جارّ و مجرور متعلّق ب : غضبانُ

لئامُ : فاعل مرفوع لشبه فعل "غضبان" **ها :** مضاف اليه و مجرورمحلاً



٧٧-وَ لَكُم فِى القِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِى الألبَابِ وَ فِى الشَرِّ نَجَاةٌ حِينَ لاَ يُنجِيكَ إحسَانٌ

شهل بن شيبان الزّمانىّ

القصاص : انتقام **أولى الألباب :** خردمندان

الشّرّ : آزار و بدى كردن

اى خردمندان ! زندگى شما در قصاص است و زمانى كـه نيكـى تـو را نجـات نمـى دهد، رهايى در بدى كردن است.

و : حرف حسب ما قبلها

لكم : جارّ ومجرور محلاً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة،خبر مقدم مرفوع محلاً

فى القصاص : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، حال منصوبة صاحبها : كم

حياة : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمية

یا : حرف ندا

أولی :ملحق بجمع المذکر السالم / منادی مضاف منصوب بالیاء

الألباب : مضاف الیه مجرور

في الشّر : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم مرفوع محلاً

نجاة : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمیةٌ

حینَ : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعول فیه منصوب متعلّق ب : نجاة

لاینجي : فعل مضارع منفیّ(من باب إفعال) فاعله "إحسان" والجملة فعلیة مضاف الیه مجرور محلا

ك : مفعول به منصوب محلاً

إحسان : فاعل مرفوع



٧٨–فَأصبَحتُ مَحسوُداً بِفَضلِي وَحدَهُ   عَلَــی بُعدِ أنــصَارِي وَقِــلَّةِ مَالِي

أبوالعلاء المعرّیّ

محسوداً : مورد حسادت

فضل : هنر و برتری

وحده : تنها

بُعد : دوری

أنصار(جِ ناصر) : یار،یاور

قلّة : کمی

علی رغم دوری دوستان و توشه اندکم ، فقط بخاطر بزرگی و بلند مرتبگی ام مورد حسادت قرار گرفتم.

ف : حرف حسب ماقبلها

أصبحتُ : فعل ناقص ماضٍ ،اسمه ضمیر"ت" البارز والجملة اسمیة

محسوداً : خبر منصوب

بفضل : جارّ ومجرور تقديراً متعلّق ب : محسوداً

ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً — **وحده :** حال مفردة منصوبة صاحبها : فضل

على بُعد : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،حال منصوبة صاحبها : ضمير"ی" فی"فضلی"

أنصار : مضاف إليه مجرور تقديراً

قلّة : معطوف مجرور بالتّبعيّة من معطوف عليه "بعد"

مال : مضاف اليه مجرور تقديراً — **ي :** مضافٌ اليه مجرور محلاً



٧٩–وَ إلاّ فَإنّي بِالّذِي جِئتَ قَانِعُ — وَ رَاضٍ بِمَـا أوْلَيْتَ غَيرُ مُغَاضِبِ

أبوفراس الحمدانی

قانع : خرسند — **راضٍ :** خشنود

أولَيت : روا داری — **مُغاضب :** خشمگين

وگرنه من به آنچه تو بیاوری ، خرسندم ؛ و به هرآنچه در مورد من رواداری،خوشنودم ، نه خشمگين و غضب آلود.

و : حرف حسب ما قبلها

إلّا : مركّب من «إنْ»الشّرطيةو«لا»و فعل الشّرط محذوف

ف : حرف جواب

ي : اسم إنّ المنصوب والجملة اسمیةٌ جواب الشّرط

بالّذي : جارّ ومجرور محلاً ،متعلّق ب : قانعٌ

جئتَ : فعل ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية،صلةٌ عائدها : محذوف

قانعٌ : خبر مرفوع — **و :** حرف عطف

راضٍ : معطوف مرفوع تقديراً بالتّبعيّة من معطوف عليه : قانعٌ

ب : حرف جرّ

ماأولَيت : "ما" اسم موصول عامّ/مجرور بحرف جارّ متعلّق ب : راضٍ و "أوليتَ" : فعل ماضٍ (من باب إفعال)،فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف أو "ما" حرف مصدريّة و مع "أوليت" : مصدر مؤوّل تقديره : إيلائك، مجرور و "بإيلاء" : جارّ ومجرور متعلّق ب : راضٍ

غير : خبر بعد خبر

مغاضب : اسم فاعل من باب مفاعلة /مضافٌ اليه مجرور



٨٠–وَ عَبْدٌ عَلَى العِلاَّت يَلزَمُ نَهْجَهُ   إذَا اخْتَلَفَتْ بِالقَومِ سُــبْلُ المَطَالبِ

الشّاعر السّابق

العلّات(جِ العلّة) : بيماری،سبب   **يلزم :** پيش می گيرد

نهج : راه   **سبل(جِ سبيل) :** راه

المطالب(جِ المطلب) : خواست،مقصود،مورد نظر

بنده ای هستم که هرگاه با مردم در اهداف و راههای مورد نظر اختلاف داشته باشم ؛ به هر حال باید راه خود را در پيش گيرم.

و : حرف عطف

عبدٌ : معطوف مرفوع بالتّبعيّة من معطوف عليه : قانعٌ

على العلّات : جارّ ومجرور، متعلّق ب : عبدٌ

يلزم : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية بالتّبعية

من منعوتها : عبدٌ — هَجَ : مفعولٌ به منصوب

هُ : مضافٌ اليه مجرور محلاً

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشّرط المحذوف

اختلفت : فعل الشّرط ماضٍ (من باب افتعال) ،فاعله ''سبل'' و الجملة فعلية ، مضافٌ اليه مجرور محلاً

بالقوم : جارّ ومجرور متعلّق ب : اختلفت

سُبل : فاعل مرفوع — **المطالب :** مضافٌ اليه مجرور



٨١–يَا أعدَلَ النَّاسِ إلاّ فِي مُعَامَلَتِي — فِيكَ الخِصَامُ وَ أنتَ الخَصمُ وَ الحَكَمُ

المتنبّیّ

المعاملة : برخورد — **الخصام :** دشمنی

الخصم : دشمن — **الحكم :** حكم ،قاضی ، داور

ای دادگر ترين مردم (در برخوردها) ! ـ جز در برخورد با من ـ در تو (خصلت) دشمنی هست ؛ (چگونه می توانی) تو ، هم دشمن ،و هم داور باشی.

يا : حرف ندا — **أعدل :** منادی مضاف منصوب

النّاس : مضاف اليه مجرور — **إلّا :** حرف استثناء (حصريّة)

في معاملة : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف

ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً

فيكَ : جارّ ومجرور محلاً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

الخصام : مبتدأ مؤَخَّر مرفوع والجملة اسميةٌ — **و :** حرف حالية

أنتَ : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : "ك" فی "فيك"

الخصم : خبر مرفوع　　　　**و :** حرف عطف

الحكم : معطوف مرفوع



۸۲–إذَا بَاتَ فِي أمرٍ يُفَكِّرُ وَحدَهُ　　　غــدًا وَ هُــوَ مِن آرائِــهِ فِي كَتَائِبِ مجهولُ

باتَ : شب را به صبح رساند　　　**يُفَكِرُ :** فكر می کند، می اندیشد

غدًا : شد　　　آراء (جِ رأي) **:** اندیشه ،دیدگاه

كتائب (جِ كَتيبة) **:** لشكر

هرگاه در کاری که به تنهایی می اندیشد ، شب را به صبح برساند ؛(این گونه) شود که اندیشه های بسیارش ، همچون لشکری وی را در بر گیرند.

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم /ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط "يفكر"

باتَ : فعل الشرط تامّ (بمعنى نزل ليلاً) ماضٍ فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً　　　**في أمر :** جار ومجرور متعلّق ب : بات

يفَكرُ : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتيّة مجرورة

وحدهُ : حال مفردة صاحبها : مير"هو"المستتر فی "يفكرُ"(مؤوّل الى المشتق تقديره : وحيداً)

غدًا : **فعل** جواب الشرط ناقص اسمه ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعليّة (خبره محذوف بقرينة الجملة التالية)　　　و : حرف حالية

هو : مبتدأ مرفوع محلاً و الجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : ضمير هو المستتر فی : غدا

من آراء : جارّ و مجرور متعلّق ب: کتائب **ه :** مضافٌ الیه مجرور محلاً

في کتائب : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع محلاً



۸۳–فَالوَجهُ مِثــلُ الصُّبحِ مُبْيَــضٌ وَ الصُّــدغُ مِثــلُ اللَّــيلِ مُسْوَدُّ

المنبجیّ

الوجهُ : رخسار،چهره **مبیضٌ :** سفید ،روشن

الصّدغُ : مو (صدغ : به معنای میان چشم و گوش و کنایه از موی بنا گوش است.)

مسودّ : سیاه و تاریك

رخسار، همچون سپیده‌دم ، سفید و روشن ؛ و گیسو همانند شب، سیاه و تاریک است.

ف : حرف ابتدائیة **الوجهُ :** مبتدأ مرفوع والجملة اسمیةٌ

مثل : اسم متوغّل فی الإبهام/خبر مرفوع

مبیضٌ : خبر بعد خبر **و :** حرف عطف

الصّدغ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة **مثل :** خبر مرفوع

مُسودٌّ : خبر بعد خبر مرفوع



۸۴–وَلِي مَنْطِقٌ لَم يَرْضَ لِي كُنْهَ مَنزِلِي عَــلَى أنَّني بَــينَ السِّمَاكَــينِ نَازِلُ

أبوالعلاء المعرّی

کُنه : نهایت ،سرانجام **منطقٌ :** زبان و نطق(قدرت بر گفتار)

بین السّماکین : بین دو ستاره سماك(رامح و أعزل)

زبانی دارم ؛ به خاطر اینکه میان دوستاره سماک (نمادهای پستی و بلندی)، فرودآمده ام ؛ از منزلت و جایگاه من خوشنود نیست.

و : حرف حسب ما قبلها

لي : جارّ ومجرور محلاً متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

منطق : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسميةٌ

لم يرضَ : فعل مضارع مجزوم ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية مرفوعة بالتّبعيّة من منعوتها : منطقٌ

لي : جارّ ومجرور متعلِّق ب : لم يرض — **كُنهَ :** مفعول به منصوب

منزل : مضاف اليه مجرور تقديراً — **على :** حرف جرّ

أنَّ : حرف مشبّهة بالفعل — **ن :** حرف وقاية

ي : اسم أنّ منصوب محلاً و الجملة اسمية مؤوّلة إلى المصدر تقديرها : نزولی و علی نزولی : جارّ ومجرور متعلِّق ب : لم يرض

بينَ : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلِّق ب : نازل

السّماكين : مضاف اليه مجرور بالياء — **نازل :** خبر مرفوع



۸۵–فَإنْ أكُ قَد بَرَدتُ بِهِم غَليلِي — فَلَــم أقطَــعْ بِهِــم إلاّ بَــنَانِي

قيس بن زهيرالعبسيّ

إن أكُ قد بردتُ : خنك كرده باشم — **لم أقطع :** نبريده ام

بنان(واحدها بَنانة) : سر انگشتان

اگر (با کشتن) آنها سوزش دلم را خنک کرده باشم ،پس فقط سرانگشتان خود را بریده ام.(زیرا خویشاوندان و نزدیکان من هستند.)

ف : حرف ابتدائية   **إن :** حرف الشرط

أكُ : فعل الشرط ناقص مجزوم،اسمه ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليـة (أصـلهُ : أكنْ،قد حذفت النون جوازاً للتخفيف)   **قد :** حرف تحقيق

بردتُ : فعل فاعله ضمير"ت" البارز والجملة فعلية خبر منصوب محلاً

بهم : جارّ و مجرور محلاً، متعلّق ب : بردتُ

غليل : مفعولٌ به منصوب تقديراً

ي : مضاف اليه مجرور محلاً   **ف :** حرف جواب

لم أقطع : فعل الشرط مضارع للمتكلم وحده،مجزوم ،فاعله ضمير"أنـا" المسـتتر فيـه وجوبـاً والجملة فعليةٌ

بهم : جارّ و مجرور متعلّق ب : أقطع   **إلّا :** حرف استثناء

بنان : مستثنى مفرَّغ ،بدل منصوب تقديراً بالتّبعية من المبدل منه المحذوف تقديره : لم أقطع بهم شيئاً   **ي :** مضافٌ اليه مجرور محلاً



۸۶–وَ تَرجِعُ أعقَابُ الرِّمَاحِ سَلِيمةً   وَ قَد حُطِمَتْ فِي الدَّارِعِينَ العَوامِلُ

أبوالعلاء المعرّیّ

أعقاب(جِ عَقِب) : دنباله   **الرّماح(جِ الرّمح) :** نيزه

سليمة : سالم   **الدّارعين :** زره پوشان

العوامل(جِ عاملة) : سرنيزه (نزديك سنان)

حطمت : شكسته شود

دسته و دنباله نيزه ها سالم بازگردند ؛ درحالى كـه سـرنيزه هـا ، در (شـكم) زره پوشان خرد شوند.

و : حرف حسب ما قبلها

ترجع : فعل مضارع ،فاعله "أعقاب" والجملة فعليةٌ

سليمةً : حال مفردة منصوبة صاحبها : أعقاب

و : حرف حالية   **قد :** حرف تحقيق

حُطمت : فعل ماضٍ مبنى للمجهول،نائب فاعله "العوامل" والجملة فعلية حالية منصوبة صاحبها : أعقاب   **الدّارعين :** مجرور بحرف الجر بالياء

في الدّارعين : جارّ ومجرور متعلّق ب: حطمت

العوامل : نائب فاعل مرفوع



۸۷–لِكُلِّ امْرِئٍ شِعْبٌ مِنَ القَلبِ فَارِغٌ   وَ مَوضِعُ نَجوَى لاَ يُرَامُ اطِّلاَعُهَا

ربيعةبن عامر(المسكين الدّارمىّ)

شعب : شكاف،درّه   **فارغ :** خالى

لايرام : قصد نمى شود،خواسته نمى شود   **موضع نجوى :** جاى راز

هر فردی ، در دلش جای رازی (برای دوستان) دارد که آگاهی و اطلاع از آن ممکن نیست.

لِكلِّ : جارّ ومجرور متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة،خبر مقدم مرفوع محلاً

امرئ : مضاف اليه مجرور   **شعبٌ** : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسميةٌ

من القلب : جارّ ومجرور متعلِّق ب : فارغٌ

فارغٌ : نعت مرفوع بالتّبعيّة من منعوته : شعبٌ

و : حرف عطف

موضعُ : معطوف مرفوع بالتّبعيّة من المعطوف عليه (شعب)

نجوی :مضاف الیه مجرور تقدیراً

لایرامُ : فعل مضارع منفیّ مبنی للمجهول،نائب فاعله "اطّلاع" والجملة فعلیة نعتیة،مجرورة بالتّبعیّة من منعوتها : نجوی

اطلاع : نائب فاعل مرفوع

ها : مضاف الیه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنیً منصوب لشبه فعل "اطّلاع"



۸۸-یظَلُّونَ شَتّی فِي البِلاَدِ وَ سِرُّهُم إلَی صَخرَةٍ أعیَا الرِّجَالَ انْصِدَاعُهَا

الشّاعر السّابق

یظلّونَ : باقی می مانند،همچنان کاری را می کنند

شتّی :پراکنده

البلاد(ج البَلَد) : شهر،کشور

أعیا : ناتوان ساخت،عاجز کرد

انصداع : شکافتن

(صاحبان آن رازها آسوده) ، در شهرها پراکنده می شوند ؛ در حالی که رازشان گویی در سنگی است که مردان از شکافتن آن ناتوانند.(هیچ کس نمی تواند از راز دوستان غایب من آگاه شود.)

یظلّونَ : فعل ناقصٌ مضارع،اسمه ضمیر "واو" البارز و الجملة فعلیة

شتّیً : خبرمنصوب تقدیراً

في البلاد : جارّ ومجرور متعلّق ب : شتّی

و : حرف حالیة

سرّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیةٌ،حالیة منصوبة صاحبها : ضمیر "واو" فی یظلّون

هم : مضاف الیه مجرور

إلی صخرة : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة،خبر مرفوع محلاً

أعیا : فعل ماضٍ،مبنیّ علی الفتح المقدّر (من باب إفعال)،فاعله "انصداع" والجملة فعلیة نعتیة ،مجرورة بالتّبعیّة من منعوتها : صخرة

الرّجالَ : مفعولٌ به منصوب　　انصداع : فاعل مرفوع

ها : مضاف الیه مجرور لفظاً وفاعل معنیً مرفوع لشبه فعل "انصداع"



۸۹–سَحَابٌ خَطَانِي جَوْدُه وَ هُوَ مُسبَل　　وَ بَحــرٌ عَدَانِي فَيضُهُ وَ هُوَ مُفعَم

البحتریّ

سحابٌ : ابری　　خطاني : ازمن گذشت

جَوْد : باران بسیار　　عداني : از من گذشت

مُسبلٌ : روان،ریزان،بارنده　　فیضُ : ریزش آب

مُفعمٌ : پر،لبریز،خروشان

وی ابری ،اگر چه بارنده بود، برمن نبارید ؛ دریایی ،اگر چه خروشان بود ،آبش به من نرسید.(هر کس از وی بهره مند شد و من محروم ماندم.)

سحابٌ : خبر مرفوع مبتدأ محذوف تقدیره : "هو سحابٌ" والجملة اسمیة

خطَا : فعل ماضٍ مبنی علی الفتح المقدّر فاعله "جوْدُ" والجمله فعلیة نعتیة مرفوعة

نِ : حرف وقایة　　ي : مفعولٌ به منصوب محلاً

جودُ : فاعل مرفوع　　هُ : مضافٌ الیه مجرور محلاً

و : حرف حالیة

هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمیة حالیة منصوبة صاحبها : ضمیر"ہ" فی جوده ،و رابطها : "و– هو"

مسبلٌ : خبر مرفوع　　وَ : حرف عطف

بحرٌ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقدیره : "هو بحرٌ" والجملة اسمیة معطوفة

عدًا : فعل ماضٍ مبنی على الفتح المقدّر ،فاعله "فيضُ" والجملة فعلية نعتية

ن : حرف وقاية **ي :** مفعولٌ به منصوب محلاً

فيضُ : فاعل مرفوع **هُ :** مضافٌ اليه مجرور محلاً

وَ : حرف حالية

هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : ضمير"ه"في "فيضهِ" و رابطها : "و-هو" **مُفعَم :** خبر مرفوع



۹۰-وَ بَدرٌ أضَاءَ الأرضَ شَرقاً وَ مَغرِبا وَمَوضِــعُ رِجلِي مِنــهُ أسْوَدُ مُظلَم

الشّاعر السّابق

أضاءَ : روشن كرد **شرقاً :** خاور

مغرباً : باختر **مَوضعُ :** جا

رجل : پا **أسود :** سياه

مُظلمٌ : تاريك

ماه تمامی (شب چهارده ای) است که سراسر گیتی را روشن کرده در حالی که جای پای من تاریک است.

بدرٌ : خبر مرفوع للمبتدأ المحذوف تقديره : "هو بدرٌ" والجملة اسمية معطوفة

أضاءَ : فعل ماضٍ من باب إفعال (إضاءة) ،فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعليةٌ نعتيةٌ مرفوعة **الأرضَ :** مفعولٌ به منصوب

شرقاً : بدل تفصيل منصوب بالتبعيّة من المبدل منه : الأرض

و : حرف عطف **مغرباً :** بدل تفصيل منصوب معطوف

وَ : حرف حالية **موضعُ :** مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالية

منصوبة صاحبها : ضمیر"هو" فی أضاء و رابطها : "وَ" رجلِ : مضافٌ الیه مجرور تقدیراً

ي : مضافٌ الیه مجرور محلاً منه : جارّ و مجرور متعلّق ب : أسود

أسودُ : خبرمرفوع مظلم : خبر بعد خبر مرفوع



۹۱-رَشــأٌ لَــولاَ مــلاَحَــتُه خَلَــتِ الــدُّنیَا مــنَ الفِتَنِ

أبونواس

رشَأٌ : آهو ملاحةُ : ملاحت،بانمك بودن،زیبایی ،دلربایی

خلتْ : خالی شد الفِتَن(جِ الفتنة) : فتنه

بچه آهویی است که اگر زیبا رویی و دلربایی آن نبود ؛ در دنیا فتنه ای وجود نداشت.

رشأٌ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقدیره : "هو رشأ" والجملة اسمیة

لولا : حرف امتناع یتضمَّن معنی الشرط

ملاحة : مبتدأ مرفوع ،خبره محذوف وجوباً تقدیره : "موجودة" والجملة اسمیة شرطیة

ه : مضافٌ الیه مجرور محلاً

خلتِ : فعل جواب الشرط،ماضٍ (الکسرة لدفع التقاء الساکنین) مبنی علی حذف حرف العلّة ،فاعله"الدنیا" والجملة فعلیة (لام الجواب حذفت للضّرورة الشعریة)

الدّنیا : فاعل مرفوع تقدیراً من الفتَن : جارّ و مجرور متعلّق ب : خلت



۹۲-لاَ یَسأَلوُنَ أخَاهُم حِینَ یَندُبُهُم فِي النَّائِبَــاتِ عَلَی مَا قَالَ بُرهَاناً

قُرِیط بن أنیف

لایسألون : نمی خواهند　　**یندبُ :** پناه می برد

النّائبات(ج النّائبة) **:** حادثه،رویداد　　**برهاناً :** برهان

(دوستان) از هم نوع خویش که در سختی ها به آنان پناه آورده است، به خاطر گفته اش ، دلیل روشنی نمی خواهند . (به محض فراخوانی - بی چون و چرا - خواسته او را پاسخ گویند.)

لایسألون : فعل مضارع منفیّ،فاعله ضمیر ''واو'' البارز والجملة فعليةٌ

أخا : مفعولٌ به منصوب بالألف　　**هم :** مضاف اليه مجرور محلاً

حينَ : اسم دائم الإضافة معرب/ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب،متعلِّق ب **:** لایسألون

یندبُ : فعل مضارع فاعله ضمیر''هو'' المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية مضافٌ اليه ،مجرور محلاً

هم : مفعولٌ به منصوب محلاً　　**في النائبات :** جارّ ومجرور متعلِّق ب **:** یندبُ

على :حرف جر

مَاقال : ''ما'' اسم موصول عامّ ،وقال : فعل ماضٍ فاعله ضمیر''هو'' المستتر فيه جوازاً (مفعوله محذوف) والجملة فعلية،صلةٌ،عائدها : محذوف،أو''ما'' حرف مصدريّة مع ''قال'' مصدر مؤوّل تقديره : قوله : مجرور بحرف جارّ و''على قولهِ'' : جارّ و مجرور متعلِّق ب : لایسألون

برهاناً : مفعولٌ به ثانٍ،منصوب لفعل ''يسألون''



۹۳-شَقَائِقُ يَحمِلْنَ النَّدَى فَكَأنَّهَا　　دُموعُ التَّصَابي فِي خُدُودِ الخرائِدِ

البحتريّ

شقائقُ : گل شقائق (لاله)　　**النّدى :**شبنم

دموع (ج دَمع) **:** اشك　　**التّصابي :** عاشقانه

خدود (جِ خَدّ) **:** گونه ،رخسار الخرائد (جِ الخريدة) **:** دوشیزه شرمگین

گل شقایق (لاله ها) که شبنم بر روی آنها نشسته است ، گویی اشک های عاشقانه ای می باشد که بر روی گونه های دوشیزگان بسیار شرمگین نشسته است.

شقائق : خبر مرفوع تقديره : هی شقائق و الجملة اسميةٌ

يحملنَ : فعلٌ فاعله ضمير"ن" البارز والجملة فعليةٌ نعتية

النّدى :مفعولٌ به منصوب تقديراً **ف :** حرف عطف

كأنّ : حرف مشبّهة بالفعل **ها :** اسم كأنَّ ،منصوب محلاً والجملة اسمية

دموع : خبر مرفوع **التّصابي :** مضافٌ اليه مجرور تقديراً

في خدود : جارّ ومجرور ،متعلّق ب : محذوف شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : دموع



۹٤–وَ الدَّهرُ لَيسَ بِنَاجٍ مِن حَوادِثِه صُمُّ الجِبَالِ وَ لاَ ذُوالعُصْمَةِ الصَّدَعُ

أبوذؤيب الهذلى

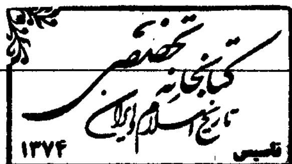
صمّ (جِ أصمّ) **:** سخت الجبال(جِ الجبل) **:** کوه

ذوالعصمة : بازو سفيد الصّدع **:** بز کوهی

از حوادث و پیشامدهای روزگار، کوه سخت و بز کوهی سپید بازو هم در امان نیست (هیچ جاندار و بی جانی ـ هرچند توانا ،تنومند و گریز پا هم باشد ـ نجات پیدا نمی کند.)

و : حرف حسب ما قبلها **الدّهر :** مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

ليسَ : فعل ناقص،اسمه ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ،خبر مرفوع محلاً



بِ : حرف جرّ (للتؤكيد)

ناجٍ : مجرور تقديراً لفظاً و خبر ليس معنىً منصوب محلاً

من حوادث : جارّ ومجرور متعلّق ب : ناج **صمٌّ :** فاعل مرفوع لشبه فعل ''ناجٍ''

الجبال : مضافٌ اليه مجرور **و :** حرف عطف

لا : حرف نفى زائد (للتؤكيد)

ذو : معطوف مرفوع بالواو بالتّبعية من معطوف عليه : صمّ

العصمة : مضافٌ اليه مجرور **الصّدع :** نعت مرفوع بالتّبعية من منعوته : ذو



٩٥-إنّ أَوْلَى البَــريّةِ طُــرّاً أنْ تُوَاسِيَه عَندَ السُّرورِ الّذي وَاسَاكَ فِي الحَزَنِ

إبراهيم الصّولى

أولى : سزاوارترین ،شایسته‌ترین **البريّة :** مردم

طراً : همگی **أن تواسيه :** با او همدردی کنی

السُّرور : شادی **الحزن :** ناراحتی،درد

برترین و شایسته ترین مردم آن شخص است که به هنگام شادی ،کسی راکه در اندوه و ماتم با وی همدردی کرده است، در شادی هایش شریک گرداند.

أولى : اسم ''إنّ'' منصوب تقديراً والجملة اسمية

طرّاً : حال مفردة منصوبة ،صاحبها : الناس (طرّاً = جميعاً)

أنْ تواسيَ : فعل مضارع (من باب مفاعلة) منصوب،فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ،مصدر مؤوّل تقديره : "المواساةُ" خبر مرفوع محلاً

ه : مفعول به منصوب محلاً

عندَ : ظرف زمان أو مفعول فيه ،منصوب محلاً،متعلّق ب : تواسى

الّذي : اسم موصول خاصّ / بدل منصوب محلاً بالتّبعيّة من المبدل منه «ه» فی «تواسيه»

واسيَ : فعل ماضٍ مبنی على الفتح المقدّر (من باب مفاعلة) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ صلة ،عائدها : ضمير هو المستتر فيه

كَ : مفعولٌ به منصوب محلاً

في الحزن : جارّ و مجرور ،متعلّق ب : واسی



۹۶–إنّ الكِرامَ إذَا مَا أَسْهلُوا ذَكَرُوا مَن كَانَ يَألَفُهُم فِي المَنزِلِ الخَشِنِ

الشّاعر السّابق

الكرام(ج الكريم) **:** بزرگ ،بخشنده،جوانمرد

أسهلوا : به آسايش رسيدند **ذكروا :** به ياد آوردند

كان يألفهم : آنان را همراهی می کرده

المنزل : جا، مکان **الخشن :** سخت ،دشوار

قطعا" بزرگواران ،هرگاه به آسايش و رفاه برسند ،يار و ياور دوره سخت زندگيشان را به ياد خواهند آورد.

إذامَا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً ،متعلّق ب : جواب الشرط "ذكروا" ("ما" حرف زائد)

أسهلوا : فعل الشرط ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير"واو" البارز فيه و الجملة فعلية ،مضافٌ اليه مجرور محلاً

ذكروا : فعل جواب الشرط ماضٍ ،فاعله ضمير"واو" البارز فيه والجملة فعليةٌ

مَن : اسم موصول عامّ/مفعولٌ به منصوب محلاً

كان : فعل ناقص ماضٍ،اسمه ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ صلةٌ عائدها :

ضمیر هو المستتر فیه

یألفُ : فعل مضارع،فاعله ضمیر"هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ ،خبر منصوب محلاً

هم : مفعولٌ به منصوب محلاً		**فی المنزل :** جارّ و مجرور ،متعلّق ب : یألف

الخشن : نعت مجرور بالتبعیة من منعوته : المنزل



**۹۷–اللّهُ یَعـلَمُ أنّا لاَ نـُحِبُّکُم		وَلاَ نَـلوُمُکُم أنْ لاَ تُـحبّونَا**

فضل بن عباس

لانُحِبُّکم : شما را دوست نمی داریم		**لانلومکم :** شما را ملامت نمی کنیم

لاتُحبّونا : ما را دوست نمی دارید

خدا می داند که شما را دوست نداریم ؛ و شما را هم – از اینکه ما را دوست ندارید– سرزنش نمی کنیم .

اللّه : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیةٌ

یعلمُ : فعل مضارع ،فاعله ضمیر "هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ ،خبر مرفوع محلاً

أنّا : حرف مشبّهة بالفعل (أصله أنّنا قد حذفت النّون للسهولة فی القراءة) و "نا" اسم ''إنّ'' منصوب محلاً والجملة اسمیة سدّت مسدَّ المفعولین منصوبة محلاً

لانحبُّ : فعل مضارع منفی (من باب إفعال) فاعله ضمیر "نحن" المستتر فیه وجوباً والجملة فعلیةٌ ،خبر مرفوع محلاً		**کُم :** مفعولٌ به منصوب محلاً

و : حرف عطف

لانلوم : فعل مضارع منفی ،فاعله ضمیر "نحن" المستتر فیه وجوباً و الجملة فعلیة معطوفة

أنْ : حرف مصدریّة

لاتحبّوا : فعل منصوب ،فاعله ضمیر"واو" البارز والجملة فعلیةٌ مصدر مؤوّل تقدیره : عدمَ

حُبِّكم (منصوب على نزع الخافض) **نا :** مفعول به منصوب محلاً



۹۸–وَ إنّي لَقَوَّالٌ لِذي البَثّ مَرحَبا   وَ أهلاً إذَا مَا جَاءَ مِن غَيرِ مَرْصَدِ

حسّان بن ثابت

ذي البثّ : درد دل کننده،غمگین   **أهلاً و مرحباً :** خوش آمدید

مرصد : قصد سوء،کمین

اگر اندوهگین و درد دل کننده ـ بدون نیت و قصدی بد ،(با خوش نیتی) ـ پیش من آید، به او بسیار خوشآمد می گویم.

و : حرف حسب ماقبلها   **ي :** اسم إنّ منصوب محلاً والجملة اسميةٌ

ل : حرف ابتداء (مزحلقة)   **قوّال :** خبر مرفوع

لِذي : جارّ ومجرور بالياء متعلِّق ب : «قوّال» **البثّ :** مضافٌ اليه مجرور

مرحباً : مفعولٌ مطلق تأكيدى منصوب (أرحبّ مرحباً) عامله محذوف والجملة فعلية

مفعول به منصوب محلاً لشبه فعل "قوّال"   **و :** حرف عطف

أهلاً : معطوف منصوب

إذاما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلِّق ب : جواب الشرط المحذوف (ما : حرف زائدة)

جاء : فعل الشرط ماضٍ،فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضافٌ اليه مجرور محلاً   **من غير :** جارّ و مجرور متعلِّق ب : محذوف

شبه الجملة حال منصوبة محلاً صاحبها : ضمير هو المستتر في الفعل

مرصد : مصدر ميمى/مضافٌ اليه مجرور



۹۹–جَادُوا بِأنفُسِهِم فِي حُبِّ سَيِّدِهِم وَالجُودُ بالنَّفسِ أَقصى غَايَةِ الجُودِ

مسلم بن وليد(صريعُ الغوانی)

جادوا : بخشیدند
أنفسهم : جان خود(جانشان)
حُبّ : دوستی
سيّد : سرور
الجودُ : نیکی کردن،جود،کرم
الجود بالنَّفس : جان بر کف نهادن
أقصى :بالاترین
غاية : نهایت،مقصود

جان خود را در راه دوستی سرورشان فدا کردند ؛چرا که ایثارگری(جان خود را فدا کردن)، نهایت بخشش و جوانمردی است.

جادوا : فعل ماضٍ فاعله ضمير"واو" البارز فيه والجملة فعلية
بأنفس : جارّ و مجرور متعلّق ب : جادوا هم : مضافٌ اليه مجرور محلاً
في حبّ : جارّ و مجرور ،متعلّق ب : جادوا
سيّد : مضافٌ اليه مجرور
و : حرف عطف
الجودُ : مبتدأ مرفوع والجملة فعلية
بالنَّفس : جارّ و مجرور ،متعلّق ب : الجود
أقصى :خبر مرفوع تقديراً
غاية : مضافٌ اليه مجرور



۱۰۰–كَأنَّ أقَاحِيــــهَا ثُغُــورٌ نَقِــيَّةٌ تَبَسَّمُ عَنــهَا الآنِسَاتُ الكَوَاعِبُ

أبوالفرج محمد الكاتب

أقاحي(ج أُقْحُوان) : گل بابونه
ثغور(ج ثَغْر) : دندان
نقيّة : پاك
الآنسات(ج الآنسة) : دختر ،دوشيزه
الكواعب(ج الكاعب) : بالغ ،پستان برآمده

گویا گل های بابونه (آن مرغزار) ، دندان های سپید و پاکیزه ای هستند که دختران بالغ (نارپستان)با آن لبخند می زنند.

كأنَّ : حرف مشبّهة بالفعل

أقاحي : اسم كأنّ منصوب والجملة اسميةٌ

ها : مضاف اليه مجرور محلاً

ثغورٌ : خبر مرفوع

نقيّة : نعت مرفوع

تبسَّمُ : (أصله تتبسَّم،قد حذفت التاء للتخفيف)،فعل مضارع فاعله"الآنسات" والجملة فعليةٌ نعتية،مرفوعة بالتّبعيّة من منعوتها : ثغور

عنها : جارّ ومجرور متعلّق ب : تبسّم

الآنسات : فاعل مرفوع

الكواعب : نعت مرفوع



١٠١-فَمَا بِبِلاَدٍ غَيرِ أرضِكَ حَاجَةٌ وَلا فِي وِدَادٍ غَـــيرِ وُدِّكَ مَرْغَبُ

مجهول

أرض : زمين ،ديار

حاجة : نياز

وِداد : دوستی

وُدّ : دوستی

مرغب : رغبتی،علاقه ای،تمایلی

به کشورها، فقط به سرزمین تو نیاز داشته ، و در دوستی ها، تنها به دوستی با تو علاقه دارم .

ف : حرف ابتدائية

ما : حرف شبيه بليس (بطل عملها بسبب تقديم خبرها)

بِ : حرف جرّ

بلادِ : مجرور لفظاً ،خبر مقدم معنىً مرفوع

غیر : نعت مجرور
أرض : مضاف الیه مجرور
ك : مضافٌ الیه مجرور محلاً
حاجة : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمية
و : حرف عطف
لا : حرف زائد لتؤكيد النّفی
في وداد : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مقدم مرفوع محلاً
غیر : نعت مجرور
ودّ : مضافٌ الیه مجرور
ك : مضافٌ الیه مجرور محلاً
مرغب : مبتدأ مؤخَّر ،مرفوع والجملة اسمية



۱۰۲–يَا عَاذِلي إنّ بَعضَ اللّومِ مَعْنَفَةُ وَ هَــلْ مَتَــاعٌ وَ إنْ بَقّيتَــهُ بَاقِ

تأبّط شراً

عاذل : نکوهش کننده ، سرزنش گر
اللّوم : سرزنش
معنفة : زورگویی ،خشونت
بقّيتَ : باقی گذاری
باقِ : جاودان ، باقیمانده

ای سرزنشگر من ! بدون تردید برخی سرزنش ها، درشــتی و زورگـویی اسـت؛آیا کالایی ماندنی است ،هرچند آنرا مصرف نکنی ؟!

یا : حرف ندا
عاذل : منادی مضاف منصوب تقديراً
ي : مضاف اليه مجرورمحلاً
بعض : اسم أنّ منصوب والجملة اسميةٌ
اللّوم : مضاف اليه مجرور
معنفة : مصدر میمی / خبرمرفوع
و : حرف عطف
هل : حرف استفهام
متاع : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : هو متاع والجملة اسميةٌ
و : حرف حالية
إن : زائدةٌ وُصليّةٌ (بعدها ليس جواب لها)

بقّیتَ : فعل ماضٍ (من باب تفعیل) فاعله ضمیر''ت'' البارز والجملة فعلیة حالیة منصوبة صاحبها : ضمیر هو المحذوف (المبتدأ)

ه : مفعول به منصوب محلاً

باقٍ : نعت مرفوع تقدیراً لِ''متاعٌ''



۱۰۳–وَ قَد یَعقِلُ القُلُّ الفَتَی دُونَ هَمِّهِ   وَ قَـد کَانَ لَولاَ القُلُّ طَلاَّعَ أنجُدِ

أبوالفتح الضّبی

یعقل : مانع می شود

القلّ : تنگدستی

الفتی : جوان

طلّاع أنجد : بلند مرتبه ،دارای مقام بلند

گاهی تنگدستی، جوان را از تلاش و کوشش باز می دارد ؛در حالی که اگر تنگدستی نبود، وی به مرتبه و مقام بلندی می رسید.

و : حرف حسب ما قبلها

قد : حرف تقلیل

یعقل : فعل مضارع ،فاعله ''القلّ'' والجملة فعلیةٌ

الفتی : مفعولٌ به منصوب تقدیراً

دون : ظرف مکان أو مفعولٌ فیه منصوب،متعلّق ب : یعقل

همٍّ : مضافٌ الیه مجرور

و : حرف حالیة

قد : حرف تحقیق

کان : فعل ماضٍ ناقص،اسمه ضمیر''هو'' المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة حالیة منصوبة صاحبها : الفتی

لولا : حرف للامتناع یتضمن معنی الشّرط

القلّ : مبتدأ مرفوع خبره محذوف وجوباً والجملة اسمیة شرطیة معترضة (جواب الشرط محذوف)

طلّاع : خبر کان منصوب

أنجدِ : مضافٌ الیه مجرور



۱۰۴-فَلاَ وَ أبِيكَ مَا فِي العَيشِ خَيرٌ   وَ لاَ الـدُّنيَا إذَا ذَهَـبَ الحَيَـاءُ

أبوتمام

وأبيك : به جان پدرت سوگند   **العيش :** زندگی

الحياء : آبرو

به جان پدرت سوگند ! اگر آبروی آدمی برود ، در زندگی و دنیـا ، خیـر و خـوبی نخواهد دید.

ف : حرف ابتدائية   **لا :** حرف نفي

و : حرف جرّللقسم   **أبي :** مجرور بالياء

وأبي : جارّ و مجرور متعلِّق ب : الفعل القسم المحذوف تقديره : أقسم

ما : حرف نفي شبيه ب "ليس "،بطل عملها بسبب تقديم خبرها على اسمها

في العيش : جارّ و مجرور متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مقدم مرفوع محلاً

خيرٌ : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسميةٌ

و : حرف عطف   **لا :** زائدة لتؤكيد النفي

الدّنيا : معطوف مجرور تقديراً بالتّبعية من معطوف عليه "العيش"

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جـازم /ظـرف زمـان أو مفعـول فيـه منصوب محلاً متعلِّق ب : جوابه المحذوف

ذهب : فعل فاعلهُ"الحياء" والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

الحياءُ : فاعل مرفوع



۱۰۵-يَطوِي الحَرِيصُ الأرضَ فِي طَلَبِ العُلَى   وَ يَرَى الجَبَانُ هَلاَكَهُ فِي حَرْبِهِ

أبوالفرج الكاتب

يطوي : می پیماید | **الحريص :** آزمند ، طمعکار

الجبان : ترسو | **حرب :** مبارزه ، جنگ

آزمند و حریص ،زمین را در پی ثروت و توانگری می پیماید ؛ درحالی که ترسو، نابودی و مرگ خود را در مبارزه و جنگ با آن می بیند.

يطوي : فعل مضارع فاعله "الحريص" والجملة فعليةٌ

الأرضَ : مفعولٌ به منصوب

في طلب : جارّ ومجرور متعلّق ب : يطوی

العلي : مضاف اليه مجرور تقديراً | **و :** حرف عطف

يري : فعل مضارع فاعله "الجبان" والجملة فعلية معطوفة

الجَبانُ : فاعل مرفوع | **هلاك** : مفعول به منصوب

ه : مضاف اليه مجرور محلاً | **في حرب** : جارّ ومجرور متعلّق ب : يرى



١٠٦–الرِّزْقُ مَقسوُمٌ فَلاَ تَرحَــلْ لَهُ وَ المَــوتُ مــَحتُومٌ فَــلاَ تَــحفِلْ بِهِ

الشّاعر السّابق

مقسوم : تقسيم شده | **لاترحل :** کوچ نکن

الموت : مرگ | **محتومٌ :** حتمی است

لاتحفل : باك مدار، مترس، پروا نکن

... روزی انسان تقسیم شده است ؛ از این روی بـه خـاطر آن کـوچ مکـن و مـرگ حتمی است ؛ پس از آن باکی نداشته باش

الرّزق : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية | **مقسوم :** خبر مرفوع

ف : حرف نتيجة

لاترحل : فعل مضارع مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

له : جارّ ومجرور متعلّق ب : لاترحل **و :** حرف عطف

الموتُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

محتومٌ : خبر مرفوع **ف :** حرف نتيجة

لاتحفل : فعل مضارع مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

له : جارّ ومجرور متعلّق ب : لاتحفل



۱۰۷–أذاقَنِي زَمَنِي بَلْويً شَرِقتُ بِهَا لَو ذاقَها لَبكي مَا عَاشَ وَ انْتحَبا

المتنبّیّ

أذاقَ : چشانید **بلويً :** سختی ، مصیبت

شرقتُ : گلو گیر شدم **ذاقَ :** چشید

بكي : گریست **انتحب :** ناله سر داد

عاشَ : زندگی کرد

روزگار و زمانه به من بلایی چشانده که گلوگیر شدم ؛ اگر خودِ روزگار و زمانه ، این بلا را می چشید تا عمر داشت ،می گریست و ناله سر می داد.

أذاقَ : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله "زمَن"والجملة فعلية

ن : حرف وقاية **ي :** مفعولٌ به منصوب محلاً

زمن : فاعل مرفوع تقديراً **ي :** مضافُ اليه مجرور محلاً

بلويً : مفعولٌ به ثانٍ منصوب تقديراً.

شرقتُ : فعل ماضٍ فاعله ضمير "تُ"البارز والجملة فعليةٌ نعتية منصوبة محلاً بالتبعية من

منعوتها : بلویً — بِها : جارّ و مجرور متعلّق ب: شرقت

لو : حرف الشرط غیر جازم

ذاقَ : فعل الشّرط ماضٍ فاعله ضمیر هو المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ

ها : مفعولٌ به منصوب محلاً — لَ : حرف جواب

بکي : فعل جواب الشّرط ماضٍ مبنی علی الفتح المقدّر فاعله ضمیر هو المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ — ما : حرف مصدریّة زمانیّة

عاشَ : فعل ماضٍ فاعله ضمیر هو المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ مصدر مؤوّل تقدیره : مُدّةَ عیشه، ظرف زمان أو مفعولٌ فیه منصوب محلاً

و : حرف عطف

انتحبَ : معطوف علی "بکی" (و الالف للضّرورة الشّعریة)



۱۰۸–وَ لَمَّا أنْ تَجَهَّمَنِي مُرَادِي — جَرَیْتُ مَعَ الزَّمَانِ کَمَا أرَادَا

أبوالعلاء المعرّیّ

تَجهَّمَ : ترشرویی کرد — مراد : مراد،مطلوب

جَریتُ : راه آمدم،کنارآمدم

هرگاه روزگار به کام من نبود، به ناچار ،طبق خواسته روزگار با او کنار آمدم .

و : حرف حسب ما قبلها

لمّا : اسم دائم الإضافة إلی الجملة الفعلیة یتضمن معنی الشرط / ظرف زمان أو مفعول فیه منصوب محلاً،متعلّق ب : جواب الشرط(جَریتُ)

أن : حرف زائدة (سبقته لمّا)

تجهَّم : فعل الشّرط ماضٍ (من باب تفعُّل) فاعله ''مراد'' والجملة فعليةٌ مضاف اليه مجرور محلاً

ن : حرف وقاية **ي :** مفعول به منصوب محلاً

مراد : فاعل مرفوع تقديراً **ي :** مضاف اليه مجرور محلاً

جريتُ : فعل جواب الشّرط ماضٍ،فاعله ضمير''ت'' البارز والجملة فعليةٌ

معَ : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً،متعلِّق ب : جريتُ

الزّمان : مضاف اليه مجرور **ك :** حرف جرّ

كما : جارّ و مجرور

ماأرادا : ''ما'' اسم موصول عامّ /مجرور بحرف جارّ محلاً،''كما'' : جارّ ومجرور متعلِّق ب :جريت و''أراد'' : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير''هو'' المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ صلة عائدها : ضمير هو المستتر فيه أو ما : حرف مصدريّة و مع أراد : مصدر مؤوّل تقديره : إرادتهِ و''كإرادة'' : جارّ ومجرور متعلّق ب : جريت (والألف للضّرورة الشّعرية)



۱۰۹–يَا قَوْمِ أُذْنِي لِبَعضِ الحَيِّ عَاشِقَةٌ والأُذنُ تَعشِقُ قَبلَ العَينِ أحيَانا

بشّاربن برد

أذن : گوش **بعض :** یکی

الحيّ : محله ، قبیله **عاشقة :** عاشق ، دوستدار

أحياناً(ج الحين) : گاهی

ای خویشاوندان ! گوش من عاشق یکی از افراد محله (قبیله) است زیرا، گاهی گوش پیش از چشم عاشق می شود.(پیش از اینکه او را ببیند ،به خاطر شنیدن وصفش ،به او عشق می ورزد.)

يا : حرف ندا

قومِ : منادی مضاف منصوب تقديراً (أصله ياقَوْمى)

أُذن : مبتدأ مرفوع تقديراً والجملة اسميةٌ　　**ي :** مضاف اليه مجرور محلاً

لبعض : جارّ ومجرور متعلّق ب : عاشقة　　**عاشقة :** خبر مرفوع

و : حرف عطف　　**الأذن :** مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

تعشقُ : فعل مضارع فاعله ضمير "هى" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

قبلَ : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه ، منصوب متعلّق ب : تعشق

العين : مضاف اليه مجرور

أحياناً : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : تعشق



١١٠ –وَألَــذُّ أيّامِ الفَتَــي وَ أحَبُّه　　مَــا كَــانَ يُزجِــيهِ مَــعَ الأَحبَابِ مجهولُ

الذّ : لذتبخش ترين　　**أيّام(ج يوم) :** روز،روزگار

يزجي : به سرمی برد،می گذراند　　**الأحباب(ج الحبيب) :** دوست

خوش ترين و دلپذير ترين روزگار جوانی ، آن زمانی است كه (جوان) با دوستان سپری می كند.

و : حرف حسب ماقبلها　　**ألذّ :** مبتدأ مرفوع والجملة فعليةٌ

أيّام : مضافٌ اليه مجرور　　**الفتي :** مضافُ اليه مجرور تقديراً

و : حرف عطف

أحبّ : معطوف مرفوع بالتّبعية من معطوف عليه : ألذّ

هُ : مضافٌ اليه مجرور محلاً

ماکانَ : ''ما'' اسم موصول عامّ/خبر مرفوع محلاً و ''کان'' : فعل ناقص اسمه ضمیر ''هو'' المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة،صلةٌ عائدها : ''ه'' فی ''یزجیه'' أو ''ما'' حرف مصدریّة مع ''کان'' مصدر مؤوّل تقدیره : ''کونه''خبر مرفوع محلاً ل: ألذّ

یزجي : فعل مضارع (من باب إفعال) ،فاعله ضمیر ''هو'' المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة ،خبر منصوب محلاً

هُ : مفعولٌ به منصوب محلاً

معَ : اسم دائم الإضافة /ظرف مکان أو مفعولٌ فیه منصوب محلاً،متعلّق ب : یزجی

الأحباب : مضافٌ الیه مجرور



۱۱۱–لِلّهِ دَرُّ النّـائِـبَـاتِ فَإِنَّـهَا ... صَدَءُ اللِّئَـامِ وَ صَیـقَلُ الأحـرار

قرواش بن المقلّد

درّ : خیر ، نیکی

النائبات(جِ النائبة) **:** حادثه،مصیبت

صدَءُ : زنگ

اللّئام(جِ اللّئیم) **:** فرومایه،پست

صیقل : صیقل

الأحرار(جِ حُرّ) **:** آزاده

خدایا ! حوادث روزگار چقدر بسیار است !! که زنگی برای فرومایگان ، و صیقلی برای آزادگان است.

للّه : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم مرفوع محلاً

درّ : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمیةٌ

النّائبات : مضافٌ الیه مجرور (کلّ العبارة للتعجب)

ف : حرف سببیّة

إن : حرف مشبّهة بالفعل

ها : اسم إنّ منصوب محلاً والجملة اسمیةٌ

صدءُ : خبر مرفوع

و : حرف عطف **صیقلُ :** معطوف مرفوع



۱۱۲-قَلِیــلُ المَــال تُصْلِــحُهُ فَیَبقَي وَ لاَ یَبــقَي الــکَثِیرُ مَــعَ الفَسَادِ

جریربن عبدالمسیح

قلیل المال : مال اندك **تصلحُ :** به نیکی به دست آری

دارایی اندکی را که به نیکی و صلاح بدست آری، جاودانه خواهد ماند ولی ثـروت نامشروع وغیر قانونی از دست خواهد رفت.

قلیل : مشغولٌ عنه،مبتدأ مرفوع والجملة اسمیةٌ أو مفعولٌ به منصوب

تصلحُ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمیر"أنت" المستتر فیه وجوباً و الجملة فعلیةٌ خبر مرفوع محلاً **ه :** مشغولٌ به،مفعولٌ به منصوب محلاً

فَ : حرف نتیجة

یبقي : فعل مضارع فاعله ضمیر"هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة

و : حرف حالیة **لا :** حرف نفی

یبقي : فعل مضارع فاعله"الکثیر" والجملة فعلیةٌ حالیة منصوبة صاحبها : المال

معَ : اسم دائم الإضافة / ظرف مکان أو مفعولٌ فیه منصوب محلاً،متعلّق ب : لایبقی

الفساد : مضافٌ الیه مجرور



۱۱۳-فَإنْ حَلّ أرضاً عَاشَ فِیهَا بِعَقلِه وَ مَــا عَــاقِلٌ فِــی بَــلْدَةٍ بِغَرِیبِ

مجهولٌ

حلّ : اقامت کند **أرضاً :** سرزمین

عاش : زندگی کند **عاقلٌ :** خردمند
بلدةٍ : شهری

اگر(خردمند و عاقل) در جایی اقامت گزیند ،به خاطر خرد خود زندگی کند؛ در حالی که وی در هیچ شهری غریب و بیگانه نیست.

حلّ : فعل الشرط ماضٍ مجزوم وجوباً محلاً،فاعله ضمیر"هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ
أرضاً: مفعولٌ به منصوب
عاش : فعل جواب الشرط ماضٍ،مجزوم وجوباً محلاً والجملة فعلیةٌ
فیها : جارّ و مجرور محلاً،متعلِّق ب : عاش **بعقل :** جارّ و مجرور متعلِّق ب : عاش
و : حرف عطف **ما :** حرف شبیه ب"لیس"
عاقل : اسم ما مرفوع والجملة اسمیةٌ **في بلدةٍ :** جارّ و مجرور متعلِّق ب : غریب
بِ : حرف جرّ زائد(للتؤکید) **غریب :** مجرور لفظاً و خبر معنیً منصوب



۱۱٤–وَ الدَّهرُ ذُو دُوَلٍ تَنَقَّلُ فِي الْوَرَى أَيَّــامُــهُنَّ تَــنَــقُّلَ الأَفــيَـاءِ
البحتریّ

دُول(جِ دولة) : چرخش ،دولت، بخت **تنقل :** جابجا می شود
الوری :مردم **الأفیاء(جِ الفَيْء) :** سایه

روزگار، فراز و فرود (گردش ها و چرخش هایی) دارد که روزهایش در میان مردم ،چون سایه جابجا می شوند.

و : حرف حسب ماقبلها **الدّهر :** مبتدأ مرفوع والجملة اسمیةٌ
ذو : (بمعنی صاحب)،من الأسماء الخمسة/خبر مرفوع بالواو

دولِ : مضافٌ اليه مجرور

تنقّل : (أصله تتنقّل)،فعل مضارع (من باب تفعّل)،فاعله "أيّام" والجملة فعلية نعتية مجرورة بالتّبعية من منعوتها : دولِ

فی الوری : جارّ ومجرور ،متعلِّق ب : تنقّل

أيّام : فاعل مرفوع

هنَّ : مضافٌ اليه مجرور محلاً

تنقّل : مفعول مطلق نوعی منصوب

الأفياء : مضافٌ اليه مجرور



۱۱۵-نَشتَرِي الحَمـــدَ بِأعلَى صَفْقَةِ وَ اشْـــتِراءُ الحَمـــدِ أعلَى مَـــرْبَحِ

الأعشى الأكبر

صفقةِ : قيمت (معامله)

اشتراء : خريدن

مربح : سود

مدح و ستایش را به بالاترین قیمت می خریم ؛(زیرا) خریدن ســتایش ، بیشــترین سود را در پی دارد.

نشتري : فعل مضارع (من باب افتعال)،فاعله ضمير "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

الحمدَ : مفعولٌ به منصوب

بأعلى : جارّ ومجرور ،متعلّق ب : نشترى

صفقة : مضاف اليه مجرور

و : حرف عطف

اشتراء : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

الحمد : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنىً منصوب لشبه فعل "اشتراء"

أعلى : خبر مرفوع تقديراً

مربح : مصدر ميمى /مضافٌ اليه مجرور



۱۱۶- نَبتَنِي الَمجدَ و نَسمُو لِلــعُلَى وَ نَـــرَى فِي ذَاكَ سَعْيَ الُمنجِحِ

الشّاعر السّابق

نبتني : بنیاد می نهیم **نسمو :** بالا می رویم

سعي : کوشش **المُنجح :** کامیاب

بزرگی و مجد را بنا می کنیم و به سوی بلند مرتبگی گام بر می داریم و درآن ، تلاش و کوشش کامیاب را می بینیم.

نبتني : فعل مضارع(من باب افتعال)،فاعله ضمير ''نحن'' المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

المجدَ : مفعولٌ به منصوب **و :** حرف عطف

نسمو : فعل مضارع،فاعله ضمير ''نحن'' المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

للعُلی : جارّ و مجرور متعلِّق ب : نسمو **و :** حرف استئنافيّة

نری : فعل مضارع فاعله ضمير ''نحن'' المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

في ذاك : جارّ ومجرور محلاً،متعلِّق ب : نری

سعي : مفعولٌ به منصوب

المُنجح : مضاف اليه مجرور لفظاً وفاعل معنیً مرفوع لشبه فعل ''سعی''



۱۱۷-لاَ تُبَلْ بالخُطُوبِ ماَ دُمتَ حَيّا كُــلُّ خَطْــبٍ سِــوَي المَنيّة سَهْلُ مجهولٌ

لاتبَلْ : میندیش،پروا نکن

الخطوب(جِ الخَطب) : دشواری،حوادث نامطلوب روزگار

سوي : غیر،به جز **المنيّة :** مرگ

تا زنده ای ،به پیش آمدهای روزگار میندیش ؛زیرا هر پیش آمدی ،بـه جـز مـرگ آسان است.

لاتُبَلْ : (أصله لاتُبالِ وقدحذفت الألف للتخفيف) فعل مضارع (من باب مفاعلة) مجزوم بحذف حرف العلّة ،فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

بالخطوب : جارّ ومجرور متعلّق ب : لاتبلْ **ما** : حرف مصدريّة زمانيّة

دمتَ : فعل ماضٍ ناقص (لأنّ "ما"المصدرية الزمانيّة سَبقته) فاعله ضمير"ت" البارز والجملة فعليةٌ و"مادمتَ" : مصدر مؤوّل تقديره : ‘‘مدّةَ دوامك‘‘ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلّق ب : لاتبل **حيًّا** : خبر " ما دام " منصوب

كلّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

سِوى : اسم استثناء : مستثنى متّصل موجب،منصوب تقديراً

المنيّة : مضاف اليه مجرور **سهلٌ** : خبر مرفوع



۱۱۸–فَسُحْقاً لِدَهرِ سَاوَرَتْنِي هُمُومُه وَشُلَّـتْ يَـدُ الأيّـامِ كَمْ تَتَقَلَّبُ

مجهولٌ

سُحقاً : نابود باد **ساورتْ** : هجوم آورده اند

هموم (جِ همّ) : غم **شلت** : خشك شود

تتقلّب : دگرگون می شود،فراز و فرود دارد

روزگار و زمانه نابود باد که غم ها و اندوه هـایش مـرا در برگرفتـه انـد و دسـت روزگار خشک شود که چقدر فراز و فرود دارد !!

ف : حرف حسب ما قبلها

سُحقاً : مفعول مطلق منصوب عاملهُ : محذوف تقديرهُ : "سحقَهُ سحقاً"والجملة فعلية

لِدهر : جارّ و مجرور متعلّق ب : سحقاً

ساورتْ : فعل فاعلهُ "هموم" والجمله فعلية نعتية

ن : حرف وقاية　　**ي :** مفعولٌ به منصوب محلاً

هموم : فاعل مرفوع　　**ه :** مضافٌ اليه مجرور محلاً

و : حرف عطف　　**شُلّتْ :** فعل ماضٍ مبنىّ للمجهول نائب فاعلهُ "يد" و الجملة فعلية (دعائية)

يدُ : نائب فاعل مرفوع

كمْ : اسم كناية /مفعول مطلق بالنّيابة منصوب محلاً (تمييزه محذوف)

تتقلّب : فعل مضارع فاعلهُ ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية



۱۱۹-يُهِمُّ اللَّيَالِيَ بَعضُ مَا أنَا مُضْمِرُ　　وَ يُثْـقِلُ رَضْوَى دُونَ مَا أنَا حَامِلُ

أبوالعلاء المعرّىّ

يهمُّ : غمگين كند　　**الليالي** (ج اللّيلة) **:** شب(درانيجا روزگار)

مضمر : پنهان كننده　　**يُثقلُ :** سنگين مى كند

رضوى **:**نام كوهى است　　**حامل :** متحمل ، حمل كننده، كشنده

برخى غم هاى دل من ، روزگار را پريشان حال و نگران مى سازد ؛ در حالى كه تحمل كوه ((رضْوى)) از من كمتر است.(بار سنگينى را به دوش مى كشم.)

يُهمُّ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "بعض" والجملة فعلية

الليالي : مفعول به منصوب　　**بعضُ :** فاعل مرفوع

ما : اسم موصول عامّ / مضاف اليه مجرور محلاً

أنا : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ صلةٌ عائدها : محذوف

مضمر : اسم فاعل من باب إفعال/ خبر مرفوع **و :** حرف عطف

يثقلُ : فعل مضارع(من باب إفعال) فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية معطوفة

رضوي : مفعول به منصوب تقديراً

دونَ : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب متعلّقٌ ب : يثقل

ما : اسم موصول عامّ / مضاف اليه مجرور محلاً

أنا : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية صلةٌ عائدها : محذوف **حامل :** خبر مرفوع



۱۲۰–وَ هَــوَّنتُ الخُطُــوبَ عَلَى حَتَّى كَأنّي صِــرْتُ أمنَــحُهَا الــوِدَادَا

الشّاعر السّابق

هوَّنتُ : آسان گرفتم

الخطوب(ج الخَطب) : کاربزرگ،مصیبت، سختی

على : برخودم **صرتُ :** شدم

أمنح : پیمان بستم **الوداد :** دوستی

ناملایمات روزگار را به خود آسان گرفتم ؛گویی که با آنها ،پیمان دوستی بسته‌ام.

وَ : حرف عطف **هوَّنت :** فعل ماضٍ (من باب تفعيل) فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعليةٌ

الخطوب : مفعولٌ به منصوب

على : جارّ ومجرور متعلّق ب : هونت **حتّى :** حرف ابتداء

كأنّ : حرف مشبّهة بالفعل **ي :** اسم كأنّ منصوب محلاً والجملة اسميةٌ

صرتُ : فعل ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية خبر إنّ مرفوع محلاً

أمنحُ : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية خبر صارَ منصوب محلا

ها : مفعولٌ به منصوب محلاً

الودادا : مفعول به ثانٍ منصوب (والألف للضّرورة الشّعرية)



۱۲۱–أ أُنــكِرُهَا وَ مَنْــبِتُهَا فُؤَادِي وَ كَيــفَ تُنَــكِّرُ الأرضُ القَتَــادَا

الشّاعر السّابق

أنكر : ناديده گيرم **منبت :** محل رويش ورستن،رستنگاه

فُؤاد : دل **تُنَكِّر :** ناديده مى گيرد

القتاد : گياه خاردار

آيا در حالى كه رستنگاه (ناملايمات) ،دل من است ؛آنها را ناديده بگيرم !! چگونــه زمين ،گياه خاردار را ناديده بگيرد!!

أ : حرف استفهام

أنكر : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير''أنا'' المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

ها : مفعول به منصوب محلاً **و :** حرف حالية

منبت : اسم مكان/مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حاليــة منصــوبة صــاحبها : ضــمير''هــا'' فى ''أنكرها''

فؤاد : خبر مرفوع تقديراً

ي : مضاف اليه مجرور محلا **وَ :** حرف عطف

كيفَ : اسم استفهام / مفعول مطلق بالنّيابة ، منصوب محلاً تقديره : ''أيَّ تنكيرٍ تنكّر.....''

تنكّر : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله ''الأرض'' والجملة فعليةٌ

الأرض : فاعل مرفوع

القتادا : مفعول به منصوب (والألف للضرورة الشعرية)



۱۲۲–فَيَالَيتَ مَابَيــنِي وَ بَينَ أحِبَّتِي مِنَ البُعــدِ مَا بَينِي وَ بَينَ المَصَائِبِ

المتنبّىّ

يا ليت : اى كاش،كاشكى **أحبّة (ج الحبيب) :** دوست

البُعد : دوری　　　　المصائب(جِ المصيبة) : مشکلات،ناملایمات

ای کاش ! فاصله میان من و دوستانم ، به اندازه مسافت میان من و مشکلاتم بود.

ف : حرف ابتدائية　　　　یا : حرف تنبيه

ليت : حرف مشبّهة بالفعل

ما : اسم موصول عامّ/اسم ليت منصوب محلاً والجملة اسمية

بينَ : اسم دائم الإضافة/ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب،متعلّق ب : محذوف شبه الجملة صلة عائدها : محذوف　　　　ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً

و : حرف عطف

أحبّة : جمع تكسير مفرده : حبيب/مضافٌ اليه مجرور تقديراً

من البعد : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : ما

ما : خبر ليت مرفوع محلاً　　　　بيني : كما تقدّم

و : حرف عطف　　　　المصائب : مضافٌ اليه مجرور



١٢٣-إيابُك سَالماً نصفُ الغنيمة　　　　و كـلُّ الغُنْم فِي النَّفسِ السَّليمةِ مجهولٌ

إيابك : باز گشت تو ،باز آمدن تو　　　　الغُنم : غنيمت

النفس : روان،جان　　　　السليمة : سالم

بازگشتن تو ، تندرست نیمی از غنیمت ؛ درحالی که غنیمت کامل در روان سالم است .

إيابُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

ك : مضافٌ اليه مجرور لفظاً و فاعلٌ معنىً مرفوع لشبه فعل"إياب"

سالماً : حال مفردة منصوبة ،صاحبها : "ك"

نصفُ : خبر مرفوع **و :** حرف حالية

كلّ : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : ك

في النفس : جارّ و مجرور ،متعلّق ب : محذوف ،شبه الجملة ،خبر مرفوع محلاً

السّليمة : نعت مجرور بالتَّبعيَّة من منعوته"النفس"

❖

۱۲٤–لَيَـــالِيهِم مِثــلُ أيَّــامِــهِم ضِيــاءً و أُنْــساً و مَـــا مِن أرَقْ

ابن الرّومیّ

ضياء : نور **أنساً :** انس،خو

اَرق : بیداری

شب های تاریک آنـان از نظـر روشـنایی وهمـدمی و نـه از نظـر بیـداری ،ماننـد روزهایشان است .

ليالي : مبتدأ مرفوع تقديراً والجملة اسميةٌ **مثلُ :** خبر مرفوع

أيّام : مضاف اليه مجرور **ضياء :** تمييز منصوب

و : حرف عطف **أنساً :** معطوف منصوب

و : حرف عطف **ما :** حرف نفی

من : حرف جرّ زائد **أرقٍ :** مجرور لفظاً و تمييز معنىً منصوب

❖

۱۲٥–وَ أيَّــامُــهُم كَلَيَــالِــيهِم سُكُــوناً وَ رَوْحاً و مَا مِن غَسَقْ

الشّاعر السّابق

روحاً : راحت غَسَق : تاریکی

و روزهایشان ازنظرآرامش وآسایش ؛ ونه از نظرتاریکی،مانند شب‌هایشان است

و : حرف عطف أیّام : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ معطوفة

كاللّيالي : جارّ و مجرور متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع محلاً

هم : مضاف اليه مجرور سكوناً : تمييز منصوب

و : حرف عطف روحاً : معطوف منصوب

و : حرف عطف ما : حرف نفی

من : حرف جرّ زائد غسق : مجرور لفظاً و تمييز معنىً منصوب



۱۲٦–طَمُوحُ السَّيــفِ لاَ يَخشَى إلهــاً وَ لاَ يَــرجُو القِيــامَةَ وَ المــعَاداً

أبوالعلاء المعرّیّ

طموح : بلند پروازی،سرکشی لايخشى : نمی ترسد

إلهاً : معبودی را لايرجو : بیمی ندارد

المعاد : رستاخیز

شمشیر بلندپرواز (سرکش) از معبودی بیم نداشته ، و به روز قیامت و معاد ، نیز امید ندارد.

طموح : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

لايخشى :فعل مضارع منفيّ،فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ ،خبر مرفوع محلاً

إلهاً : مفعولٌ به منصوب و : حرف عطف

لايرجو : فعل مضارع منفيّ،فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ معطوفة

القيامة : منصوب على نزع الخافض

المعاداً : اسم مكان/ معطوف منصوب (والتنوين للضرورة الشعرية)



۱۲۷–وَ لِلدَّهرِ أثوَابٌ فَكُنْ فِي ثِيَابِهِ كَلَبْسَتِهِ يَوماً أَجَدَّ وَ أخْلَقَا

عقيل بن عُلّفة

اَثواب (جِ ثوب) : لباس ، جامه   **ثياب (جِ ثَوب) :** جامه

لبسة : پوشیدن   **اَجدَّ :** جدید و نو گردانید

أخلقَ : کهنه گردانید

روزگار جامه‌هایی دارد که تو باید در یکی از آنها به سر بری؛ چنانچه (روزگار) جامه را نو، یا کهنه و پوسیده کند ،باید با آن مدارا کنی.(با خوشی و نا خوشی روزگار بسازی.)

و : حرف حسب ما قبلها

للدّهرِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع

أثواب : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسميةٌ   **ف :** حرف نتيجه

كنْ : فعل أمر ناقص ،اسمه ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

في ثياب : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر منصوب محلاً

كلَبسة : جارّ و مجرور متعلّق ب : أجدّ

يوماً : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : أجدّ

أجدَّ : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

و : حرف عطف   **أخلق :** فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ والألف للضرورة الشعرية)



۱۲۸–تُخَوِّفُنِي دوُنَ الّذي أَمَرَتْ به ولَــم تَــدْرِ أنَّ العَارَ شَرُّ العَواقِبِ

المتنبّیّ

تُخوِّفُني : مرا می ترساند . دون الّذي : کمتر از آنچه

أمرَت : حکم کرد لم تدْرِ : ندانسته است

العار : ننگ شرٌّ : بدترین

العواقب(جِ العاقبة) : سرانجام،فرجام ،عاقبت

مرا به کمتر از آنچه که حکم داده ،می ترساند ؛ درحالی که نمی داند ، عیـب و عـار، ناخوشایند ترین سرانجام هاست.

تخوِّف : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله ضمير ''هی'' المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

ن : حرف وقاية ي : مفعولٌ به منصوب محلاً

دونَ : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلّق ب : تخوِّفُ

الّذي : مضافٌ اليه مجرور محلاً

أمرتْ : فعل ماضٍ فاعله ضمير''هی'' المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية صلة ،عائدها : ضمير''ه'' فی ''به''

به : جارّ و مجرور متعلّق ب : أمرت وَ : حرف حالية

لم تدرِ : فعل مضارع مجزوم بحذف حرف العلّة ،فاعله ضمير''هی '' المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالية منصوبة صاحبها : ضمير''هی'' فی ''أمرت رابطها : و

أنَّ العارَشرُّ العواقب : سدَّت مسدّ المفعول به منصوبة محلاً



۱۲۹–تحَرَّكْ بِنَا إمَّــا لِوَاءٌ وَ مِنبَرُ وَ إمَّــا حُسَامٌ كَالــعَقيقة قَاضِــبُ

أبوبكر الخوارزميّ

تحرّك : به حرکت وادار
لواءٌ : علم،پرچم
حسامٌ : شمشیری
العقیقة : سنگ عقیق ،برق(شمشیر)
قاضب : بُرنده،بسیار تیز

با ما حرکت کن: یا پرچم(دار) و (اهل) منبر باش ؛یا شمشیری برنده همچون سنگ عقیق (شکست نا پذیر) .

تحرّكْ : فعل (من باب تفعّل) فاعله ضمیر "أنت" المستتر فیه وجوباً والجملة فعلیة
بنا : جارّ ومجرور محلاً،متعلّق ب : تحرّك   **إمّا :** حرف تفصیل
لواءٌ : خبر لمبتدأ محذوف تقدیره "أنت لواءٌ" والجملة اسمیة
و : حرف عطف   **منبرٌ :** معطوف مرفوع
حسامٌ : خبر لمبتدأ محذوف تقدیره : : أنت حسام والجملة اسمیّة
كالعقیقة : جارّ و مجرور متعلّق ب : قاضب
قاضبٌ : نعت مرفوع بالتبعیّة من منعوته : حسام



۱۳۰–إلیك فإنّي لستُ ممّن إذا اتّقی   عِضَاضَ الأفَاعِي نَامَ فوقَ العَقاربِ

المتنبّیّ

إلیكَ : دور شو،گم شو
اتّقي : ترسید
عضاض : گزیدن
الأفاعي (ج : الأفعی) : مار
نام : خوابید
العقارب (جِ العقرب) : عقرب،کژدم

دور شو ! من از کسانی نیستم ، هرگاه از گزیدن ماری (هلاک) بترسند ،بر روی کژدم (عیب و عار) افتند.(از چاله در بیاید و در چاه افتد.)

إليكَ : اسم فعل أمر بمعنى "تنحَّ" و"ابتعدْ"،فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

فَ : حرف عطفٍ إنَّ : حرف مشبّهة بالفعل

ي : اسم إنَّ منصوب محلاً والجملة اسمية

لستُ : فعل ناقص اسمه ضمير"ت" البارز والجملة فعليةٌ ،خبر إنّ مرفوع محلاً

ممَّن : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر ليس المنصوب محلاً

إذا : اسم الشرط ،دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم /ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط نامَ

اتَّقى :فعل الشرط ماضٍ مبنى على الفتح المقدّر ،فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ ،مضافٌ اليه مجرور غضاضَ : مفعولٌ به منصوب

نامَ : فعل جواب الشرط ماضٍ ،فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

فوقَ : اسم دائم الإضافة /ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب ،متعلّق ب : نامَ و عبارة (إذا.....)صلة عائدها : ضمير هو المستتر فى الفعل



۱۳۱–إذَا كُنتَ تَرضَى أن تَعِيشَ بِذِلَّةٍ فَلاَ تَستَعِدَّنَّ الحُسامَ اليَمانيّا

الشّاعر السّابق

ذلّة : خواری لاتستعدَّنَّ : ساز و برگ نکن،آماده نکن

الحسام : شمشیر اليماني : منسوب به يمن

هرگاه به زندگی خوار و بدبختی خشنود شوی ،(درخواری و ذلت زندگی کنی) در این صورت از شمشیر یمانی استفاده نکن.(ساز و برگ قرار نده.)

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية،غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً ،متعلّق ب : جواب الشرط (فلا تستعدَّن)

كنتَ : فعل الشّرط ماضٍ ناقص ،اسمه ضمير "ت"البارز والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

ترضي : فعل مضارع فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية خبركـان منصوب محلاً

أن : حرف مصدرية

تعيشَ : فعل مضارع منصوب فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية، مصدر مؤوّل تقديره : عيشَك مفعول به منصوب محلاً

بذلّة : جارّ ومجرور، متعلّق ب : تعيش

فَ : حرف جواب

تستعدَّنَّ : فعل جواب الشرط مضارع (من باب استفعال) مجزوم فاعله ضمير "أنتَ" المستتر فيه وجوباً و الجملة فعلية (**نَّ :** للتؤكيد)

الحُسام : مفعول به منصوب

اليمانيَّ : اسم منسوب/ نعت منصوب بالتبعية من منعوته "الحسام" (و الألف للضرورة الشعريّة)



۱۳۲- وَ لاَ تَسـتَطِيلَنَّ الرِّماحَ لِغَارَة   وَ لاَ تَستَجِيدَنَّ العِتَاقَ المَذَاكِيا

الشّاعر السّابق

لاتستطيلنّ : درازمكن

الرماح (جِ الرُّمح) : نيزه

لاتستجيدنّ : جستجونكن

العتاق (جِ العتيق) : اسب

المذاكي (جِ المُذكي) : اصيل،كامل

و نیزه های دراز و اسب های اصیل را برای حمله و هجوم انتخاب نکن .(چون اینها ،مخصوص آدم جنگجوست.)

و : حرف عطف

لاتستطيلَنَّ و لاتستجيدنَّ : فعل مضارع مجزوم (من باب استفعال)،فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ معطوفة على (لاتستعدّنّ)

الرّماحَ : مفعول به منصوب

لغارة : جارّ و مجرور متعلّق ب : لاتستطيلنَّ

العتاق : مفعول به منصوب

المذاكي : نعت منصوب تقديراً بالتبعيّة من منعوته "العتاق" (والألف للضرورة الشعريّة)



۱۳۳–لَهُ عَزَماتٌ لاَ تُرَدُّ وجُوهُها إذَا مَا انْتحَى خَطْبٌ مِنَ الدَّهرِ قادحُ مجهولٌ

الوجوه (جِ الوجه) : چهره،رخسار **انتحى** :قصد کرد

قادحٌ : سخت جرقه زننده **خطبٌ** : کار بزرگ،دشواری

هرگاه به مشکلات سخت روزگار دچار شود، عزم و اراده ای راسخ و آهنین دارد که عقب نشینی نمی کند.

له : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم مرفوع محلاً

عزماتٌ : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسميةٌ

لاتردُّ : فعل مضارع منفيّ،مبنى للمجهول، نائب فاعله "وجوه" والجملة فعلية، نعتية، مرفوعة بالتّبعيّة من منعوتها : عزمات

وجوه : نائب فاعل مرفوع **ها** : مضاف اليه مجرور محلاً

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم /ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف (و ما،زائدةٌ)

انتحى :فعل الشرط ماضٍ مبنى على الفتح المقدّر(من باب افتعال)،فاعله "خطبٌ" والجملة فعليةٌ مضاف اليه مجرور محلاً **خطبٌ** : فاعل مرفوع

من الدّهر : جارّ و مجرور متعلّق ب : انتحى

قادحٌ : نعت مرفوع بالتّبعيّة من منعوته : خطبٌ



۱۳٤–وَ آراءُ صِدقٍ يُجْتَلَى الغَيبُ دُونَها مَــوَاقِعُهَا فِي المُشكِلاَتِ مَصَابِحُ

مجهولٌ

آراء صدق : اندیشه های راستین **يُجتلى :** آشکار می شود

مصابح (جِ مِصباح) **:** چراغ **مواقع** (ج مَوقع) **:** موقعیّت

اندیشه های درست و راستینی دارد که نهان در برابرش آشکار می شود ؛ موقعیت و جایگاه (اندیشه های درست)او در برخورد با مشکلات ،چـراغ روشـنایی بخـش اوست.

و : حرف عطف

آراء **:** معطوف مرفوع بالتّبعيّة من المعطوف عليه : عزماتٌ (فى البيت السابق)

يُجتلى :فعل مضارع (من باب افتعال)،نائب فاعله"الغيـب" والجملـة فعليـة نعتيـة مجـرورة بالتّبعيّة من منعوتها : صدق **الغيبُ :** نائب فاعل مرفوع

دون : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب،متعلّق ب : يجتلى

ها : مضاف اليه مجرور محلاً **مواقع :** مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

في المشكلات : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة،حال منصوبة صاحبها : «ها»

مصابح : خبر مرفوع



۱۳۵–وَ كُلٌّ يَرَى طُرُقَ الشَّجَاعَةِ وَ النَّدَى وَ لَكِنَّ طَبعَ النَّفْسِ لِلنَّفسِ قَائِدُ

المتنبّیّ

طرق(جِ طريق) **:** راه **النّدى :**بزرگواری

النفس : نفس،روان **قائدٌ :** رهبر

هر کسی ، راه های دلیری و بزرگواری را می شنا سد ؛ولی سرشت و ذات هر شخصی ،او را راهنمایی و رهبری کند.

و : حرف حسب ماقبلها كلّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية ٌ

يرى : فعل مضارع،فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ،خبر مرفوع محلاً

طرقَ : مفعولٌ به منصوب الشّجاعة : مضافٌ اليه مجرور

و : حرف عطف النّدى : معطوف مجرور تقديراً

لكن : حرف مشبّهة بالفعل طبع : اسم "لكنّ" منصوب والجملة اسميةٌ

النّفس : مضافٌ اليه مجرور للنّفس : جارّ و مجرور متعلّق ب : قائدٌ

قائدٌ : خبر مرفوع



١٣٦-وَ سِــرُّكَ مَا كَانَ عِندَ امْرِئ وَسِــرُّ الثَّــلاثَةِ غَـيرُ الخَـفِيّ

الصّلتان العبدیّ

سرٌّ : راز امرئٍ : فرد،تن

الثّلاثة : سه الخفيّ : پنهان

راز تو آنست که پیش یک نفر باشد ؛ چراکه اگر سه نفر آن را بدانند ، دیگر راز نیست.

و : حرف حسب ما قبلها سرّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

ماكان : "ما" اسم موصول عامّ/خبرمرفوع محلاً و"كان" : فعل ناقص ماضٍ،اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية صلةٌ عائدها : محذوف أو "ما" حرف مصدريّة و مع "كان" مصدر مؤوّل تقديره : كونه، مبتدأ مرفوع محلاً و الجملة اسمية خبر مرفوع محلاً

عند : اسم دائم الإضافة/ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر منصوب محلاً لِ «كان»

امرئ : مضافٌ اليه مجرور

و : حرف عطف

سرّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

الثّلاثة : مضافٌ اليه مجرور

غير : خبر مرفوع

الخفيّ : مضافٌ اليه مجرور



۱۳۷– تخيَّرْ إذا ما كنتَ في الأمرِ مُرسِلاً فَمَبْـــلَغُ آراءِ الرِّجَـــالِ رَسُولُها

قاضی التنوخی

تخيَّرْ : انتخاب نیکو کن

مرسلاً : فرستنده

مبلغُ : رسیدن

آراء (ج رأي) **:** اندیشه ،نظر

الرِّجال (ج الرَّجل) **:** مرد بزرگ

رسول : فرستاده،پیك

هرگاه پیکی را برای انجام کاری می فرستی ،شایسته ترین باشد ؛(مردی شایسته را انتخاب کن.) چراکه ارزش هر شخصی به پیک و فرستاده اوست.

تخيّر : فعل (من باب تفعّل) فاعله ضمير ''أنت'' المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

إذَامَا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلّق ب جواب الشرط المحذوف تقديره : تخيّرْ (ما : حرف زائدة)

كنتَ : فعل الشرط ناقص اسمه ضمير ''ت'' البارز والجملة فعلية مضافٌ اليه مجرور محلاً

في الأمر : جارّ و مجرور متعلّق ب : كنتَ

مرسلاً : مفعولٌ به منصوب لفعل : تخيّر

ف : حرف نتيجة

مبلغ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

رسولُ : خبر مرفوع



۱۳۸-كَذَاكَ اللّيَالِـــي وَ أحـــدَاثُـــهَا يُجَـدِّدنَ لِلـمَرءِ حَالاً فَحَـالا

مجهولٌ

اللّيالي (ج اللّيلة) : شب (در اينجا به معناى روزگار)

أحداث (ج حَدَث) : پيشامد روزگار يُجدِّدن : تكرار مى كنند

المرء : آدمى،بشر حالاً فحالاً : حالى پس از حالى،يكايك

همچنان است كه شب ها و پيش آمدهايش، خاطرات (گذشته) را تكرار مى كنند.

كذاك : جارّ و مجرور متعلّق ب : يجدّدن اللّيالي : مبتدأ مرفوع تقديراً والجملة اسمیةٌ

و : حرف عطف أحداث : معطوف مرفوع

يجدِّدن : فعل مضارع فاعله ضمير"ن" البارز والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

للمرء : جارّ ومجرور متعلِّق ب : يجدَّدن حالاً : مفعول به منصوب

ف : حرف عطف حالاً : معطوف منصوب



۱۳۹-وَالدَّهرُ لاَ يَبقَى عَلَى حَدَثَانِه جَـــوْنُ السَّرَاةِ لَــهُ جَدَائدُ أربَـــعُ

أبوذؤيب الهذلى

حدثان(حَدَث) : حوادث جوْن : سياه وسفيد

السَّراة : پشت (گورخر) جدائد (ج الجديدة) : خط،فرقه

أربع : چهار

... روزگار بر اتفاقات و حوادث خود باقى نمى ماند ؛همچنـان كـه گـورخر ، علـى رغم راه راه بودنش ، (درامان نيست.)

و : حرف حسب ما قبلها الدهر : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

لایبقی : فعل مضارع منفیّ،فاعله ضمیر"هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ خبر مرفوع محلاً
علی حدثان : جارّ ومجرور متعلّق ب : لایبقی
ه : مضافٌ الیه مجرور محلاً
جون : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیةٌ
السَّراة : مضاف الیه مجرور
له : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مقدم مرفوع محلاً
جدائد : مبتدأ مؤخّر،مرفوع والجملة اسمیةٌ خبر للمبتدأ (جونُ)،مرفوع محلاً
أربع : نعت مرفوع



۱۴۰-إنَّ النَّعیمَ وَکُلَّ مَایُلهَی بِهِ ... یَوماً یَصیرُ إلَی بِلی وَ نَفادِ

أسودبن یَعفَر

النَّعیم : ناز،نعمت،آسایش
یُلهی : سرگرم می شود
یوماً : روزی
یصیرُ : می گراید،می شود
بلی : کهنگی
نفاد : نابودی

قطعا" روزی ناز ونعمت و سرگرمیها ،کهنه گردیده و به پایان خواهد رسید.

مَا : إما حرف مصدریّة و مع "یُلهی" ۰(فعل مضارع مبنیّ للمجهول نائب فاعله ضمیر هو المستتر فیه جوازاً)،مصدر مؤوَّل تقدیره : "لهوِه" مضافُ الیه مجرور محلاً ، إمّا اسم موصول عامّ و جملة "یُلهی" : صلةٌ و عائدها :ضمیر"ه" فی "به"
به : جارّ و مجرور متعلّق ب : یلهی
یوماً : ظرف زمان أو مفعولٌ فیه منصوب ،متعلّق ب : یصیرُ
یصیرُ : فعل مضارع ناقص اسمه ضمیر"هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ ،خبر مرفوع

محلاً ل ''إنّ''

إلی بلی :جارّ و مجرور تقدیراً ،متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر منصوب محلاً



۱٤۱–رَسَا أصْلُه تَحتَ الثَّرَی وَ سَمَا بِهِ إلَی النَّجــمِ فَرعٌ لاَ یُنَالُ طَوِیلُ

عبدالملك الحارثیّ

رَسَا : استوارشد،محکم شد، پا برجا گردید **أصل :** ریشه

الثّری :زمین ،خاك **النَّجم :** ستاره(ستاره پروین)

فرعٌ : شاخه **لایُنالُ :** رسیده نمی شود،دسترسی ندارد

ریشه آن (کوه) ،زیر خاک پا بر جا گردید و شاخه ای بلند و غیر قابل دسترس ، آن را تا ستاره پروین بالا برد.

رسا : فعل ماضٍ مبنی الفتح المقدّر فاعله"أصل" والجملة فعلیة

أصل : فاعل مرفوع

تحت : اسم دائم الإضافة /ظرف مکان أو مفعولٌ فیه منصوب متعلّق ب : رسا

الثّری :مضافٌ الیه مجرور تقدیراً **و :** حرف عطف

سَمَا : فعل ماضٍ (متعدٍّ بحرف الجرّ) مبنی علی الفتح المقدّر فاعله"فرعٌ" والجملة فعلیة

بهِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : سما و « ه »مجرور لفظاً و مفعول به معنیً منصوب

إلی النّجم : جارّ و مجرور متعلّق ب : سمَا **فرعٌ :** فاعل مرفوع

لایُنالُ : فعل مضارع منفی مبنی للمجهول نائب فاعله ضمیر "هی " المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة نعتیّة مرفوعة بالتّبعیّة من منعوتها،''فرع''

طویلٌ : نعت مرفوع بالتبعیّة من منعوته : فرعٌ



۱۴۲–بَیضاءُ یُعطِیكَ القَضِیبُ قِوامَها وَ یُرِیكَ عَیْنَیْهَا الغَزَالُ الأحْوَرُ

البحتریّ

بیضاء : سپید اندام

القضیب : شاخه

قوام : استواری، قامت

عین : چشم، دیده

الغزال : آهوبرّه

الأحور : سیاه چشم

(زن)سپید اندامی است که فقط ،شاخه نورسته و ترو تازه، قامت او را به تو می‌بخشد و یا آهویی سیاه چشم که فقط ، دو چشمش را به تو نشان می‌دهد.(قامت او به شاخه نو رسته ماند و چشمش به چشم آهو برّه .)

بیضاءُ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقدیره : هی بیضاء والجملة اسمیة

یُعطي : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ''القضیب'' والجملة فعلیة نعتیة مرفوعة بالتبعیة من منعوتها : بیضاء

ك : مفعولٌ به منصوب محلاً

القضیب : فاعل مرفوع

قوامَ : مفعولٌ به ثانٍ منصوب

ها : مضافٌ الیه مجرور محلاً

وَ : حرف عطف

یری : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله الغزال والجملة فعلیة معطوفة

عینَيْ : مفعولٌ به منصوب بالیاء

الغزال : فاعل مرفوع

الأحور : نعت مرفوع بالتبعیّة من منعوته ''الغزال''



۱۴۳–وَ جَائِزةٌ دَعوَی المَحَبَّةِ وَ الهَوَی وَ إنْ کَانَ لاَ یَخفَی کَلاَمُ المُنَافِقِ

المتنبّیّ

جائزةٌ : اشکالی ندارد، جائز است

دعوی المحبّة : ادعای دوستی

الهوی : دوستی

المنافق : ریاکار،دورو،منافق

هرچند سخن ریاکار پنهان نمی ماند ؛ (ولی)ادعای عاشقی و دوستی اشکال ندارد.

و : حرف حسب ما قبلها **جائزة :** خبر مقدّم مرفوع

دعوی : مبتدأ مؤخّر مرفوع تقديراً و الجملة اسمية ٌ

المحبّة : مضافٌ اليه مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنىً منصوب لشبه فعل ''دعوی''

و : حرف عطف

الهوی :معطوف مجرور تقديراً بالتّبعيّة من معطوف عليه : المحبّة

و : حرف حالية **إن :** زائدةٌ وُصليّة(ليس بعدها جواب لها)

كان : فعل ناقص ماضٍ ،اسمه ''ضمير (الشأن) المستتر فيه و الجملة فعلية حاليـة منصـوبة صاحبها : دعوی

لايخفى :فعل مضارع منفيّ،فاعله كلام و الجملة فعلية خبر منصوب محلاً

كلام : فاعل مرفوع **المنافق :** مضافٌ اليه مجرور



١٤٤ -أضرَّتْ بِضَوءِ البدرِ و البدرُ طالِعُ و قَامتْ مَقامَ البدرِ لَمَّا تَغيَّبَا

البحتریّ

أضَرَّتْ : زیان رسانید **ضوء :** نور ،روشنایی

البدر : ماه شب چهاردهم **طالع :** طلوع کننده

قامت مقامَ : جانشین **تغَيَّبَ :** (از نظرها)پنهان گشت

زمانی که (آن دختر) وارد شد ؛ ماه تابان ، بی فروغ شد و با نبود ماه جانشین آن گردید.

أضرَّت : فعل ماضٍ (من باب إفعال)،فاعله ضمير"هی"المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

بضوء : جارّ ومجرور متعلِّق ب : أضرَّت **و :** حرف حالية

البدرُ طالعٌ : الجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : البدر ،رابطها: و

و : حرف عطفٍ

قامتْ : فعل ماضٍ فاعله ضمير"هى" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

مقامَ : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلِّق ب : قامت

لّما : اسم يتضمن معنى الشرط /ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلِّق ب : جـواب الشرط المحذوف

تغيَّبَ : فعل الشرط فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ مضاف اليه مجرورمحلاً (والألف للضرورة الشعرية)



۱٤٥–وَ الصِّدقَ مَلّكْهُ عَلَيكَ تَنَلْ بِهِ فِيمَـا انْتَحَيْـتَ مَغَبَّةَ الإنجَـاحِ

مجهولٌ

الصدق : راستى، درستى **ملّكْ :** فرمانروا ساز

انتحيتَ : قصد كردى **مغبّة :** پايان كارى،عاقبت،سرانجام

الإنجاح : رستگارى،كاميابى

راستى و صداقت را برخود فرمانروا ساز تا با آن به هركارى كه زمينه پيـروزى و رستگاريت را فراهم مى آورد ، برسى.

و : حرف حسب ما قبلها

الصدق : مشغولٌ عنه مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ أو مفعول به منصوب

مَلّك : فعل أمر (من باب تفعيل) ،فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليـة،خبر مرفوع محلاً

هُ : مفعولٌ به منصوب محلاً(مشغول به)　　عليك : جارّ ومجرور محلاً،متعلّق ب : ملّك

تَنَلْ : فعل مضارع جواب الطلب،مجزوم تقديره : إن تنل...تنَلْ...،فاعله ضمير''أنت'' المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية　　في : حرف جرّ

مَاانتحيتَ : ''ما'' اسم موصول عامّ/مجرور بحرف جارّ محلاً و''فيما'' : جارّ ومجرور متعلّق ب : تَنلْ ،وانتحيتَ : فعل ماضٍ (من باب افتعال)،فاعله ضمير''ت'' البارز والجملة فعلية،صلةٌ عائدها : محذوف أو ''ما''حرف مصدريّة مع ''انتحيتَ'' : مصدر مؤوّل تقديره : ''انتحائك'' مجرور محلاً و''في انتحاء'' : جارّ ومجرورمتعلّق ب : تنل

مغبّة : مفعولٌ به منصوب　　الإنجاح : مضافٌ اليه مجرور



۱٤٦–أبشِر بِمَا تَهوَى فَجَدّكَ طَـائِـعُ　　وَالـدَّهرُ مُنقَادٌ لأمرِكَ خَاضِعُ

مجهولٌ

أبشر : بشارت　　هَوى : ميل داری

جدّ : بخت ، اقبال　　طائع : فرمانبردار

الدّهر : روزگار　　منقاد : فرمانبردار

خاضع : فروتن

چقدر میل و خواسته ات، بشارت آور و خوشحال کننده است! شانس به تو روی آورده ، و روزگار در برابر دستورت ،فرمانبردار و فروتن است.

أبشرْ : فعل تعجب على وزن الأمر ، فاعله ما والجملة فعليةٌ

ب : حرف جر　　ما : اسم موصول عامّ / فاعل مرفوع محلاً

بما : جارّ و مجرور، متعلّق ب : أبشر

هَوى : فعل فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف أو

"ما "حرف مصدرية و مع "تهوی" مصدر مؤوّل تقديره : الهوى، مجرور لفظاً و فاعل معنىً مرفوع

ف : حرف عطف

جدّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

طائع : خبر مرفوع

و : حرف عطف

الدّهر : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية

منقاد : اسم فاعل (من باب انفعال) خبر مرفوع

لأمر : جارّ و مجرور متعلِّق ب : خاضع

خاضع : خبر بعد خبرمرفوع



۱٤۷–وَ لَقَــد عَلِمتُ فَلاَ مَحَالَةَ أنّني — لِلــحَادِثَاتِ فَهــَل تَرَانِي أجْزَعُ

متمّم بن ربيعة

لامحالة : ناگزير

الحادثات(جِ الحادثة) : حادثه،مصيبت

أجزع : بی تابی کنم

يقيناً می دانم كه ناگزير و به ناچار درگير حوادثم ؛ آيا مرا می بينی كه بی‌تابی كنم؟!

لقد : مركّب من "لَ" الموطئة للقسم و"قد" حرف تحقيق

علمتُ : فعل (من أفعال القلوب) ماضٍ، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعليةٌ

ف : حرف جواب

لا : حرف نافية للجنس

مَحالةَ : اسم لا مبنى على الفتح ببناء عرضى، منصوب محلاً و خبره محذوف تقديره : موجودةٌ والجملة اسميةٌ معترضة (يمكن لا محالة : مبتدأ مرفوع محلاً)

أنّ : حرف مشبّهة بالفعل

ن : حرف وقاية

ي : اسم أنّ منصوب محلاً و الجملة اسمية ،سدّت مسدّ المفعولين منصوبة محلاً لِ «علمت»

للحادثات : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مرفوع محلاً

ف : حرف عطف **هل :** حرف استفهام

ترى :فعل مضارع فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

ن : حرف وقاية **ي :** مفعول به منصوب محلاً

أجزع : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليــة حاليــة منصــوبة ، صاحبها ضمير "ى" فى ترانى



١٤٨-فَلَيتَ الشَّيْبَ إذْ وَافَى وَفَى بِي وَلَــم يَرْحَل لِتَــودِيعِي الْمـــطَايَا

مجهولٌ

الشَيبْ : پیری **واف :**آمد،رسید

وفى :وفادار ماند **لم يرحل :** زين نكرد

توديع : ترك،خداحافظى **المطايا** (جِ **المطيئة**) **:** مركب،شتر،باربر

اى كاش اكنون كه پيرى فرا رسيده است ، به من وفادارى كند و بــراى خـداحافظى با من اسب ها را زين نكند.

ف : حرف ابتدائية **ليت :** حرف مشبّهة بالفعل

الشّيب : اسم ليت منصوب والجملة اسميةٌ

إذ : اسم دائم الاضافة يتضمن معنى الشرط /ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً،متعلّـق ب :جواب الشرط (وفَى) خبر مرفوع محلاً

وافَى :فعل ماضٍ مبنىّ على الفتح المقدّر (من باب مفاعلة) ،فاعله ضمير"هو" المســتتر فيــه جوازاً والجملة فعليةٌ مضاف اليه مجرور محلاً

وفَى :فعل ماضٍ مبنى على الفتح المقدّر ،فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

بي : جارّ و مجرور محلاً،متعلِّق ب : وفى　　**و :** حرف عطف

لم يرحل : فعل مضارع مجزوم فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

لتوديع : جارّ و مجرور تقديراً ،متعلِّق ب : لم يرحل

ي : مضاف اليه مجرور محلاً　　**المطايا :** مفعولٌ به منصوب تقديراً



۱۴۹–وَ مُكَلِّفُ الأَيَّامِ ضِدَّ طِبَاعِهَا　　مُتَطَلِّبٌ فِي المَاءِ جَذْوَةَ نَارِ

التّهامىّ

مكلّف : وادارکننده　　**الأيّام** (جِ اليوم) **:** روز (در اینجا روزگار)

طباع (جِ طَبع) **:** سرشت ، ذات　　**متطلّب :** جستجوگر ، طلب کننده

الماء : آب　　**جذوة نار :** پاره آتش

کسی که بخواهد روزگار را برضد سرشتش وادار کند، همچون کسی است که در آب، پاره آتشی را جستجو کند ...

و : حرف حسب ماقبلها　　**مكلّف :** مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

الأيّام : مضاف اليه مجرور

ضدّ : حال جامدة (نؤوّلها إلى المشتق تأويلها : مضادة)، منصوبة صاحبها : الأيام (أو منصوب على نزع الخافض)

طباع : مضاف اليه مجرور　　**متطلّب :** خبر مرفوع

في الماء : جارّ ومجرور متعلِّق ب : متطلّب　　**جذوة :** مفعول به منصوب لشبه فعل متطلّب

نار : مضاف اليه مجرور



۱٥۰–فَإِذَا رَجَـوْتَ الْمُستَحِيلَ فَإِنَّـمَا تَبنِي الـرَّجَاءَ عَلَى شَفِـيرٍ هَـارِ

الشّاعر السّابق

رجوتَ : آرزوكردی **المستحيل** : محال ، ناممکن

انّما : فقط ، تنها **الرّجاء** : امید

شفيرِهارِ : کناره ای ویران

از این روی هرگـاه آرزوی غیرممکنـی کنـی ، امیـد و آرزوی خـود را فقـط برلبـه پرتگاهی بنا کرده ای.(ناکام شوی .)

ف : حرف عطف

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشّرط

رجوتَ : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير"ت" البارز والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

المستحيلَ : مفعول به منصوب **ف** : حرف جواب

إنّما : مركبة من "إنّ" حرف مشبّهة بالفعل و"ما" حرف كافّة و"إنّما" : أداة حصر

تبني : فعل جواب الشرط ، مضارع فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

الرّجاءَ : مفعول به منصوب

شفير : مجرور بحرف جرّ، على شفير : جارّ ومجرور، متعلّق ب : «تبنى »

هارِ : نعت مجرور



۱٥۱–وَ إنّ عَـوَائِدَ الأَيَّـامِ فِيـهَا كَـمَا اهْاضَت بِـوَادِيهَا الجِبَالُ

مجهولٌ

عوائد(ج عائدة) : باز آینده **الأيّام**(ج يوم) : روز،روزگار

انهاضت : فروریخت
وادي : درّه
الجبال(جِ الجبل) : کوه

بی شک ، روزهای باز آینده ،گرفتاری و حادثه دارد ؛زیرا همچون فرو ریختن کوهها -با گذشت زمان -به دره هاست.

عوائد : اسم إنّ منصوب والجملة اسميةٌ
فيها : جارّ ومجرور محلاً متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة ،حال منصوبة صاحبها : الأيّام
ك : حرف جرّ
ما انهاضت : "ما" اسم موصول عامّ/مجرور محلاً و "كما" : جارّ ومجرور متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع و"انهاضت" : فعل ماضٍ (من باب انفعال)،فاعله "الجبال" والجملة فعليةٌ صلة عائدها : محذوف أو "ما" حرف مصدريّة و مع "انهاضت" : مصدر مؤوّل تقديره : "انهياضها " مجرور و"كانهياض" : جارّ و مجرور متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة خبر إنّ مرفوع محلاً
بِوادي : جارّ و مجرور تقديراً متعلِّق ب : انهاضت
ها : مضافٌ اليه مجرور محلاً
الجبال : فاعل مرفوع



۱۵۲-تَمَازَجَ فِيه الحِلْمُ وَ البَأسُ مِثلَ مَا تَمَازَجَ صَوْبَ الغَادِيـاتِ عُقَارُ مجهولٌ

تمازَجَ : به هم آمیخته است،آمیخته شد
الحلم : صبر و بردباری
البأس : شجاعت،قوّت
صَوبَ : باران
الغاديات(جِ الغادية) : ابر بامدادی
عُقارُ : شراب ،باده،خمر

بردباری وشجاعت در وجود وی؛ همچون باده،با باران بامدادیآمیخته شده است .

تمازجَ : فعل ماضٍ(من باب تفاعل) فاعله "الحلم" و"البأس" والجملة فعلية

مثلَ : اسم متوغّل فی الإبهام/ مفعول مطلق بالنيابة منصوب

مَا : حرف مصدريّة

تمازجَ : فعل ماضٍ فاعله "عقارٌ" والجملة فعلية ،"ما تمازجَ" مصدر مؤوّل تقديره : تمازجِ ، مضافٌ اليه مجرور محلاً أو"ما" اسم موصول عامّ /تمازجِ صلة عائدها : محذوف

صوبَ : مفعولٌ به منصوب **عقارُ :** فاعل مرفوع



۱۵۳-كــلٌّ يُرِيــدُ رِجَــالَهُ لِحَيَــاتِهِ يَا مَــن يُرِيــدُ حَيَاتَــه لِرِجَــاله

المتنبّیّ

رجال : مردان، لشکریان **الحياة :** زندگی

هرکسی ، مردانش (لشکریانش) را بخاطر زندگی خود مـی خواهـد ؛ ای کســی کـه زندگی خود را برای مردانت (لشکریان) می خواهی!!

كلٌّ : اسم دائم الإضافة وقد حذفت مضاف اليه / مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

يريدُ : فعل مضارع(من باب إفعال)،فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليــة خــبر مرفوع محلاً

رجالَ : مفعول به منصوب **لحياة :** جارّ ومجرور متعلّق ب : يريد

يا : حرف ندا

منْ : اسم موصول عامّ/منادی نكرة مقصودة،مبنی علی الضمّ المقدّر منـع مـن ظهـوره البنـاء الأصلی منصوب محلاً

یرید : فعل فاعله ضمیر"هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة،صلة عائدها : ضمیر"ه" فی"حیاته"

حیاة : مفعول به منصوب　　　**لرجال** : جارّ ومجرور متعلّق ب : یریدُ



۱۵۴-فَعَادَت بِكَ الأَیَّامُ زُهْراً كَأَنَّما　　　جَلاَ الدَّهرُ مِنهَا عَن خُدُودِ الكَوَاعِبِ

البحتریّ

عادت : بازگشت　　　**الأیّام** (جِ یوم) : روز (در اینجا روزگار)

زهراً : روشن　　　**خدود** (جِ الخدّ) : گونه،رخسار

الکواعب (جِ الکاعب) : بالغ ،دختر پستان برآمده

روزگار ، دوباره به خاطر وجود تو تابناک شده ؛گویی از رخسار دختران بالغ (نارپستان) آشکار شده است.

ف : حرف ابتدائیة

عادت : فعل ماضٍ فاعلهُ"الأیام" والجملة فعلیة

بك : جارّ و مجرور متعلّق ب : عادت　　　**الأیام** : فاعل مرفوع

زهراً : حال مفردة منصوبة صاحبها : الأیام (مووّلة إلی المشتق،مُزهرة)

کأنّما : مرکبّة من "کأنّ"و"ما" الکافة

جلا : فعل ماضٍ مبنی علی الفتح المقدّر فاعله "الدهر" والجملة فعلیة

منها : جارّ و مجرور متعلّق ب : جلا

عن خدود : جارّ ومجرور متعلّق ب : جلا　　　**الکواعب** : مضافٌ الیه مجرور



۱۵۵–أضَافَ إلَی التَّدبیر فضلَ شَجاعة وَ لاَ عزمَ إلّا للشُّجــاعِ المــدبِّرِ

الشّاعر السّابق

أضافَ : افزود **التّدبیر** : چاره اندیشی

المدبِّر : باتدبیر،چاره اندیش

ویژگی شجاعت و دلیری را به خردورزی و اندیشمندی (خود) افزود؛ زیـرا، فقـط دلیرِ خردمند، با اراده و مصمم است.

أضافَ : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمیر"هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة

إلی التدبیر : جارّ ومجرور متعلّق ب : أضافَ **فضل** : مفعولٌ به منصوب

شجاعة : مضاف الیه مجرور **لا** : حرف نفيٍ للجنس

عزمَ : اسم "لا" مبنی علی الفتح ببناء عرضی منصوب محلاً و الجملـة اسمیـةٌ أو لاعـزمَ : مبتدأ مرفوع محلاً **إلّا** : حرف استثناء

للشّجاع : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة مستثنی مفرَّغ، بدلٌ من المبدل منه المحذوف ،تقدیره : لأحدٍ خبر مرفوع محلاً **المدبّر** : نعت مجرور



۱۵۶–قدِّر لِرِجْلِكَ قَبلَ الخَطوِ مَوضِعَهَا فَمَن عَلاَ زَلَقاً عَن غِرَّةٍ زَلَــجَا

عبدالله بن هبیر

قدِّر : اندازه گیر **رجل** : پا

خطو : گام،قدم **موضع** : جا،مکان

علا : بالا رفت،صعود کرد **زلقاً** : لیز،لرزان

زلَجَ : لغزد،درافتد،سقوط کند

جای پای خود را پیش از گام نهادن (شروع انجام کار) اندازه بگیر ؛(پایت را به اندازه گلیمت درازکن.) زیرا، هرکس از روی بی خبری ،لغزنده بالا رود،از سر غرور و خودخواهی لیز بخورد.(برزمین افتد.)

قدِّر : فعل أمرٍ فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

لرجل : جارّ ومجرور متعلِّق ب : قدّر

قبلَ : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب،متعلِّق ب : قدّر

موضع : مفعولٌ به منصوب **فَ** : حرف نتيجة

منْ : اسم الشّرط /مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

علا : فعل الشّرط ماضٍ ، مبنى على الفتح المقدَّر،مجزوم محلاً وجوباً،فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

زلقاً : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمير هو المستتر فى الفعل

عن : حرف جرّ

غرّة : اسم النوع / مجرور بحرف جارّ ، عن غرّة : جارّ ومجرور متعلِّق ب : علا

زلجَا : فعل جواب الشرط ماضٍ مجزوم محلاً وجوباً فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية (والألف للضرورة الشعرية)، (فعل الشرط و جوابه ،خبر مرفوع محلاً)



۱۵۷–إنَّ الــزَّمَانَ إذَا تَتابعَ خَــطْوُه سَبَــقَ الطَّلُوبَ وَأدركَ المَــطلوبَا

البحترىّ

تتابع : پیاپی انجام داد **خطو** : گام ،قدم

سبقَ : پیش افتد **الطّلوب** : طالب ،خواهنده

أدرك : رسید **المطلوب** : خواسته

بی تردید هرگاه روزگار پیاپی گام نهد ، از خواهان پیشی گیرد و به خواسته رسد.

الزّمان : اسم إنَّ منصوب والجملة اسميةٌ

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة ألى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً ،متعلّق ب : جواب الشرط

تتابع : فعل ماضٍ (من باب تفاعل) فاعله "خطو" والجملة فعليةٌ مضافٌ اليه مجرورمحلاً

خطوُ : **فاعل** مرفوع بالضّمة الظاهرة (لأنّه شبيه بالصحيح)

سبقَ : فعل ماضٍ فاعله ضمير"هو"المستتر فيه جوازاً و الجملة فعليةٌ خبر "إنّ" مرفوع محلاً

الطّلوب : مفعولٌ به منصوب　　　**و** : حرف عطف

أدرك : فعل ماضٍ فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية معطوفة

المطلوب : مفعولٌ به منصوب (الألف للضرورة الشعرية)



۱۵۸ –شَبَابٌ وَ شَيْبٌ وَ افتِقَارٌ وَ ثَروة　　　وَلِـلّهِ هذَا الدَّهرُ كَيفَ تَرَدَّدا

الأعشى أكبر

شباب : جوانی　　　**شیبٌ** : پیری

افتقارٌ : فقر ،نداری،نیازمندی　　　**ثروة** : توانگری

تردّد : آمدوشد دارد(فرازوفرود دارد)

جوانی ، پیری ، نداری و توانگری ! خدایا روزگار چه فراز و فرودی دارد!

شباب : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هو شبابٌ" والجملة اسمية

و : حرف عطف　　　**شيبٌ** : معطوف

للّه : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مقدّم مرفوع

هذا : اسم إشارة للقريب/مبتدأ مؤخَّر مرفوع محلاً والجملة اسمية ،تعجُّبية

الدّهرُ : عطف بيان مرفوع

كيف : اسم استفهام/مفعول مطلق منصوب محلاً تقديره : أيَّ تردُّدٍ

تردّد : فعل ماضٍ (من باب تفعُّل) فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية (الألف للضرورة الشعرية)



۱۵۹ -حَـــدَثٌ يُوَقِّــرهُ الحِجَى فَكَأنَّه　　　أخَذَ الوِقارَ مِنَ المشِيـــبِ الــكَامِلِ

البحتریّ

حدثٌ : جوان　　　**يوقِّرُ :** وقار می دهد

الحجَى :خرد، زیرکی، اندیشه، عقل　　　**المشيب :** پیر

جوانی است که خردش او را بزرگ و محترم شمرده ،گویی از سـالخورده ای آنـرا تجربه کرده است.

حدثٌ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هو حدثٌ" والجملة اسمية

يوقّر : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله"الحجى" والجملة فعلية نعتية مرفوعة محلاً

هُ : مفعولٌ به منصوب محلاً　　　**الحجى :**فاعل مرفوع تقديراً

ف : حرف عطفٍ　　　**كأنَّ :** حرف مشبّهة بالفعل

هُ : اسم كأنَّ منصوب محلاً و الجملة اسمية

أخذَ : فعل ماضٍ فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ،خبر مرفوع محلاً

الوقار : مفعولٌ به منصوب　　　**من المشيب :** جارّ و مجرور متعلّق ب : أخذ



۱٦۰–وَ إنّ شِفَاءَ النَّفْسِ لَو تَستَطِيعُه حَبِيبٌ مُؤَاتٍ أو شَبَابٌ مُراجِعُ

الشّاعر السّابق

شفاءالنّفس : درمان نفس،روان درمانی **حبيبٌ مؤاتٍ** : دوست سازگار

شبابٌ مراجعٌ : جوانی بازگشت كننده

بدون تردید، سلامت نفس (روان)ــ اگر بتوانی آن را بدست آوری ـ دوستی سازگار ،و یا (دوره) جوانی بازگشته است.

و : حرف حسب ماقبلها **إنّ** : حرف مشبّهة بالفعل

شفاء : اسم إنّ المنصوب والجملة اسميةٌ **النفس** : مضافٌ اليه مجرور

لو : حرف الشرط غير جازم

تستطيع : فعل الشرط مضارع (من باب استفعال)،فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية (جواب الشرط محذوف)

ه : مفعولٌ به منصوب محلاً **حبيبٌ** : خبر مرفوع

مؤاتٍ : نعت مرفوع تقديراً **أو** : حرف عطف

شبابٌ : معطوف مرفوع **مراجع** : نعت مرفوع



۱٦۱–وَ أكثَرُ فِتيَانِ الزَّمَانِ أرَاذلُ مَوَازِينُهُم فِي المَجدِ غَيرُ ثِقَالِ

الشّاعر السّابق

الفتيان (ج الفتي) : جوان **أراذل** (ج أرذل) : فرومايه

موازين (ج ميزان) : ترازو **ثقال** : سنگين

بیشتر جوانان این روزگار، ناکسان و فرومایگانی اند که کفه ترازوی بزرگی و مجد آنان سبک است. (سنگین نیست.)

و : حرف عطف — أكثر : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

فتيان : مضافٌ اليه مجرور — الزّمان : مضاف اليه مجرور

أراذل : خبر مرفوع

موازين : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نعتية مرفوعة بالتّبعيّة من منعوتها : أراذل
أو حالية منصوبة محلاً صاحبها : أكثر

هم : مضافٌ اليه مجرور محلاً — في الجد : جارّ ومجرور متعلّق ب : ثقال

غير : خبر مرفوع — ثقال : مضافٌ اليه مجرور



۱٦۲ –فَلَولاَ رَجَاءُ الوَصلِ مَا عِشتُ سَاعةً وَلَولاَ خَيَالُ الطَّيــفِ لَم أتَهَجَّع

عطاء بن يعقوب

رجاء : اميد — الوصل : وصال

ماعشتُ : نمى زيستم — الطّيف : رؤيا

لم أتَهَجّع : نمى خفتم

اگر امید وصال تو نبود ،لحظه ای نمی زیستم ؛واگر خیال رؤیای تو نبود ، هرگز نمی خوابیدم.

ف : حرف ابتدائية — لولا : حرف امتناع يتضمّن معنى الشرط

رجاءُ : مبتدأ مرفوع ،خبرهُ محذوف وجوباً تقديرهُ : موجودٌ والجملة اسمية شرطية

الوصل : مضاف اليه مجرور — ما : حرف نفي

عشتُ : فعل جواب الشّرط ماضٍ فاعله ضمير"ت" البارز والجملة فعلية

ساعة : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : عشت

و : حرف عطف لولا : حرف امتناع يتضمّن معنى الشرط

خيالُ : مبتدأ مرفوع خبرهُ محذوف وجوباً تقديرهُ : موجودٌ والجملة اسمية شرطية

الطّيف : مضاف اليه مجرور

لم أهَجّع : فعل جواب الشّرط مضارع مجزوم بِ«لم» ،فاعله ضمير"أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية



۱۶۳-هُمَا خُطّتَا إمَّا إسَارٌ وَ مِنَّةٌ وَ إمَّا دَمٌ وَ القَتلُ بِالحُرِّ أجْدَرُ

تأبّط شرّاً

خطّتان : دوبرنامه ،راه و روش (در پیش گرفته شد) إسارٌ : اسیر گشتن

منّة : منت (عفو)کشیدن القتل : کشته شدن

أجدر : سزاوارتر

دو راه ، در پیش گرفته شده است ؛ یا اسیر شدن و منت (عفو) کشیدن و یا خون دادن (کشته شدن) ؛ که خون دادن ، برای انسان آزاده ،شایسته تر است.

هما : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ

خُطّتا : فعل ماضٍ مبنيّ للمجهول نائب فاعله ضمير « ا » البارز والجملة فعليّة خبر مرفوع محلاً (و يمكن القول بأنّه مثنىً و قد حذفت النون للضرورة الشعرية)

إمّا : حرف تفصيل

إسارٌ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : ''هو إسارٌ'' والجملة اسميةٌ

وَ : حرف عطف القتل : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

بالحرِّ : جارّ ومجرور متعلّق ب : أجدرُ أجدرُ : خبرمرفوع



۱٦٤–سَتَذكُرُ مَا الَّـذِي ضَيَّعْتَ مِنّي إذَا بَـرَزَ الخَـفِيُّ مِـنَ الحِجَابِ

مجهولٌ

ضيَّعتَ : از دست دادی برزَ : بیرون آید(آشکاروبازشود)

الحجاب : پرده

هرگاه پنهان از پرده حجاب بیرون آید ،به یاد خـواهی آورد کـه چـه چیـزی رابـه خاطر من از دست داده ای.

سَ : حرف تنفیس للاستقبال

تذكُرُ : فعلٌ فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

مَا : اسم استفهام/ مبتدأ مرفوع محلاً و الجملة اسمية سدّت مسدّ المفعول بـه منصـوبة محـلاً أو اسم موصول عامّ/مفعول به منصوب محلاً

الّذي : اسم موصول خاصّ / خبر مرفوع محلاً (و إذا اعتبرنـا ,مـا ,اسـم اسـتفهام) نعـت منصوب بالتبعية من منعوته "ما" أو

ضيَّعتَ : فعل،فاعله ضمير"ت" البارز والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف

منّي : جارّ ومجرور متعلّق ب : ضيعتَ

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جـازم /ظـرف زمـان أو مفعـولٌ فيـه منصوب محلاً ،متعلّق ب : جواب الشرط محذوفٌ تقديره : "إذا برزَ.....ستذكرُ......"

برزَ : فعل الشرط ماضٍ فاعله"الخفى" والجملة فعلية ،مضافٌ اليه مجرور محلاً،

من الحجاب : جارّ و مجرور متعلّق ب : برزَ



۱٦٥–وَ تَعْلَمُ انّ رِبحَـكَ كَانَ خُسرا إذَا فَـكّرتَ فِي أصـلِ الحساب

مجهولٌ

ربحْ : سود **خُسراً :** زیان

و هرگاه به اصل حساب بیندیشی ،درخواهی یافت که سودت، زیان بوده است.

وَ : حرف حسب ما قبلها

تعلم : فعل يقين ،فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

أنّ : حرف مشبّهة بالفعل

ربح : اسم أنَّ منصوب والجملة اسمية ،سدَّت مسدّ المفعولين ،منصوبة محلاً

كان : فعل ناقص اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر أنَّ مرفوع محلاً

خسراً : خبر كان منصوب

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم /ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً ،متعلِّق ب : جواب الشرط محذوف (تقديره : إذا......تعلم......)

فكّرت : فعل الشّرط ماضٍ ،فاعله ضمير "ت" البارز فيه والجملة فعلية ،مضافٌ اليه مجرور محلاً

في أصل : جارّ و مجرور متعلِّق ب : فكّرت



۱٦٦-إيّاكَ وَالأمرَ الّذي إن تَوسَّعت مَواردهُ ضَافَت عَليك المَصادرُ

مضَرس بن الربعی

إنْ توَّسعتْ : اگر توسعه یابد **موارد (جِ مورد) :** راه ورود

ضاقت : تنگ شد **المصادر (جِ مصدر) :** راه خروج

از کاری که ورود به آن آسان ؛ ولی خروج از آن ،سخت است، بپرهیز.

إيّاك : مفعول به منصوب لفعل محذوف تقديره : أُحذِّرك من باب تحذير و الجملة فعلية

و : حرف عطف

الأمرَ : مفعول به منصوب لفعل محذوف تقديره: « احذر » و الجملة فعلية معطوفة

الّذي : نعت منصوب بالتَّبعية من منعوته الأمر

توسّعت : فعل الشرط من باب تفعُّل، مجزوم محلاً وجوباً،فاعله "موارد" والجملة فعلية صلة عائدها : ضمير‹ ه › في موارده

ضاقتْ : فعل ماضٍ جواب الشرط مجزوم محلاً وجوباً فاعله : "المصادر" والجملة فعلية



١٦٧-مُخَصَّرَةُ الأوسَاطِ زَانَتْ عُقُودَها ... بأحسنَ مِـمَّا زَيَّنـتْها عُقُودُهـا

حسين بن مطير

مُخصّرة الأوساط : باريك ميان،كمر باريك **زانت :** زينت داده است

عقود (ج عَقدْ) : گردنبند **زيَّنت :** آراست

وی کمـر بـاریکی اسـت ، بـه جـای اینکـه گردنبنـدهایش او را آراسـته کنـد ، اوگردنبندهایش را می آراید. (او آراسته تر از گردنبندهایش است.)

مخضّرة : اسم مفعول،مؤنث(من باب تفعيل)/خـبر مرفـوع لمبتـدأ محـذوف تقـديره : "هـى مخضّرة" والجملة اسمية **الأوساط :** مضافٌ اليه مجرور

زانت : فعل ماضٍ فاعله ضمير"هى" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ خبر بعد خبر مرفوع محلاً **عقود :** مفعولٌ به منصوب

بأحسن : جارّ و مجرور بالفتحة،متعلّق ب : زانت

ممّا : "من" حرف جرّ "ما" اسم موصول عامّ/جارّ ومجرور محلاً

زيّنت : فعل مـاضٍ (مـن بـاب تفعيـل)،فاعلـه "عقـود" والجملـة فعلية،صـلة عائـدها :

ضمیر"ها" فی "زیّنتها" أوما : حرف مصدریّة "مازیّنت" : مصدر مؤوّل تقدیره : تزیینها،مجرور بحرف جرّ و"من تزیین" : جارّ ومجرور متعلّق ب : زانت

ها : مفعولٌ به منصوب محلاً عقود : فاعل مرفوع

ها : مضاف الیه مجرور محلاً



١٦٨-مَـواعِدُ للأيّـامِ فِيهِ وَ رَغبَتِي إلَـى اللهِ فِي إنجَـازِ تلكَ المَواعِدِ

البحتریّ

مواعد (جِ مَوْعد) : وعده، نوید إنجاز : برآورده شدن

روزگار، وعده ها و نویدهایی دارد ؛ امید به خدا دارم که برآورده شوند !

مواعدُ : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمیةٌ

للأیّام : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع محلاً

فیه : جارّ و مجرور متعلّق ب : حسب ما قبلها و : حرف عطف

رغبة : مبتدأ مرفوع تقدیراً والجملة اسمیةٌ ي : مضاف الیه مجرور محلاً

إلی اللّه : جارّ ومجرور متعلّق ب : رغبة

في إنجاز : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبرمرفوع محلاً

تلك : مضاف الیه مجرور محلاً

المواعد : عطف بیان مجرور بالتّبعیّة من المعطوف علیه : تلك



١٦٩-أقـولُ لَهَا و قـد طارتْ شَعاعا مِـنَ الأبطالِ وَيحَـكِ لاَ تُراعِي

مجهولٌ

طارتْ : پرواز می کند　　**شعاعاً :** پراکنده

الأبطال (جِ البَطَل) **:** دلاور　　**ويحك :** وای بر تو

لاتراعي : به پایان کار نمی نگری

به وی(نفس)، در حالی که به خاطر ترس از دلاوران پراکنده در میدان ، به پرواز درآمده بود(مضطرب و نگران بود) ، می گویم که وای بر تو ! چرا می ترسی؟!

أقولُ : فعل مضارع،فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ (ومفعوله عبارة ويحك ......)

لها : جارّ ومجرور محلاً متعلِّق ب : أقول

و : حرف حالية　　**قد :** حرف تحقيق

طارتْ : فعل ماضٍ ،فاعله ضمير"هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ حالية منصوبة صاحبها : ضمير"ها" فی ''لها'' و رابطها : ''وَ''

شعاعاً : حال مفردة منصوبة ،صاحبها : الأبطال

من الأبطال : جارّ ومجرور متعلِّق ب : شعاعاً

ويحَ : كلمة ترحّم ،مفعول به منصوب لفعل محذوف من معناها

كِ : مضاف اليه مجرور محلاً

لاتراعي : فعل مضارع مجزوم (من باب مفاعلة) فاعله ضمير"ی" البارز فيه والجملة فعليةٌ



۱۷۰-لاَ تامَنَنَّ قوماًظَلَمتُهُم　　وَبَدَأتَهُم بِالشَّتمِ وَالرَّغمِ

حارث بن وعلة

الشّتم : دشنام　　**الرغم :** خواری

از گروه و قومی که به آنان ستم کرده، و دشنام و خواری آنان را شروع کرده ای ، در امان مباش.

لا : حرف نهی ، عامل جزمٍ

تأمَنَنَّ : فعل مضارع مجزوم ب"لا"،فاعله ضمیر"أنت" المستتر فیه وجوباً والجملة فعليةٌ (والنون الثقيلة للتوكيد) **قوماً** : مفعولٌ به منصوب

ظلمتَ : فعل ماضٍ فاعله ضمیر"تَ" البارز والجملة فعلية،نعتية،منصوبة

هُم : مفعول به منصوب محلاً **و** : حرف عطف

بدأت : فعل ماضٍ فاعله ضمیر"ت" البارز والجملة فعلية،معطوفة

هم : مفعول به منصوب محلاً **بالشّتم** : جارّ ومجرور متعلّق ب : بدأت

و : حرف عطف **الرّغم** : معطوف مجرور



۱۷۱–إن يَأبُـــروا نَـــخْلاً لِغَيرِهِـــم فَالـــشّيءُ تَحـــقِرُه وَ قَدْ يَنـــمَي مجهولٌ

يأبروا : بارور سازند **نخلاً** : خرما

تحقر : ناچیز می پنداری **الشيء** : چیز

ينمي : رشد می کند

درختان خرما را برای دیگری بارور می سازند (به دشمنان تو یاری رسانند)؛ چه بسا چیزی را خرد و کوچک می پنداری ، ولی زیاد و بسیار (قوی) گردد.

إنْ : حرف الشرط

يأبروا : فعل الشرط مضارع مجزوم بحذف نون الإعراب ،فاعلـه ضـمير"واو" البـارز والجملـة فعليةٌ **نخلاً** : مفعولٌ به منصوب

لغیرِ : جارّ ومجرور متعلّق ب : یأبروا   فَ : حرف جواب

الشّيء : مشغولٌ عنه ، مبتدأ مرفوع و الجملة اسميةٌ أو مفعول به مقدم منصوب

تحقرُ : فعل مضارع فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً و الجملة فعليةٌ

ه : مشغولٌ به ،مفعول به منصوب محلاً

و : حرف حالية   قد : حرف تقليل

يَنمَي : فعل مضارع فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية،حالية،منصوبة صاحبها ضمير"ه" في "تحقره":



۱۷۲–فِي المَهدِ يَنطِقُ عَن سَعَادةِ جَدِّه   أثَرُ النَّجَابَةِ سَاطِعُ البُرهَانِ مجهولٌ

المهد : گهواره   سعادة جدّ : نیکی بخت واقبال

أثر : نشان   النّجابة : نژاد، پی

ساطع : درخشان   البرهان : دلیل

در گهواره ،سخن از نیکبختی اش بر زبان می راند ؛آری اثرنیک نژادی ، دلیل روشنی است.

في المهد : جارّ و مجرور متعلّق ب : ينطق

ينطق : فعل مضارع فاعله ضمير"هو"المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

عن سعادة : جارّ و مجرور متعلّق ب : ينطق

أثر : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ   ساطع : خبر مرفوع



۱۷۳-إنَّ الهِـلاَلَ إذَا رَأيتَ نُمُـوَّهُ أيْقَنـتَ بَـدراً مِنـهُ فِي اللَّمعَانِ
أبوتمام

الهلال : ماه نو
أيقنت : يقين مى كنى
بدراً : ماه تمام
اللّمعان : درخشش

هرگاه كامل شدن هلال ماه را مى بينى ، گويى درخشش ماهى كامل را يقين مى‌كنى.

الهلالَ : اسم إنّ منصوب والجملة اسميةٌ
إذا : اسم الشّرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غيرجازم/ظرف زمان أو مفعولٌ فيه،منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط (أيقنتَ)
رأيتَ : فعل الشّرط ماضٍ فاعله ضمير"ت" البارز والجملة فعلية مضافٌ اليه مجرور محلاً
نموّ : مفعول به منصوب
أيقنتَ : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب إفعال)فاعله ضمير"ت" البارز والجملة فعلية
بدراً : مفعولٌ به منصوب
منه : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : أيقنت
في اللّمعان : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف ، شبه الجملة نعت منصوب بالتبعية من منعوته : بدراً



۱۷٤-وَ إنَّمَـا أوْلاَدُنَـا بَيـنَنَـا أكبَـادُنَا تَمـشِي عَـلَى الأرضِ
حطان بن المعلّى

إنّما : فقط، تنها
اَكباد(ج كَبِد) : جگر
تمشي : راه مى روند

گویی فرزندان، در میان ما ، جگر (گوشه)های ما هستند که بر روی زمین راه می‌روند .

و : حرف حسب ما قبلها

إنّما : أداة حصر،مركّب من ''إنّ''حرف مشبّهة بالفعل و''ما'' الكافّة

أولاد : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ **نا :** مضافٌ اليه مجرور محلاً

بين : اسم دائم الإضافة/ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب ، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة،حال منصوبة محلاً صاحبها : أولاد

نا : مضافٌ اليه مجرور محلاً **أكباد :** خبر مرفوع

تمشي : فعل مضارع،فاعله ضمير ''هی'' المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية،حالية منصوبة صاحبها : أكباد **على الأرض :** جارّ ومجرور متعلّق ب : تمشی



۱۷٥–لَو هَبَّتِ الرِّيحُ عَلَى بَعضِهِم لَامْتَنَعَ العَينُ مِنَ الغَمْضِ

الشّاعر السّابق

هبّت : وزيد **الريح :** باد

العين : چشم، ديده **الغمض :** بستن،خفتن

اگر بادی ،بر یکی از آنان بوزد ،چشم ما بی خوابی کشد .(از به هم آمدن خودداری ورزد.)

لو : حرف الشرط غير جازم

هبّت : فعل الشرط ماضٍ فاعله ''الريح'' والجملة فعليةٌ

الرّيح : فاعل مرفوع **على بعض :** جارّ ومجرور متعلّق ب : هبّت

ل : حرف جواب

امتنع : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب افتعال)،فاعله ''العين'' والجملة فعليةٌ

العين : فاعل مرفوع　　**من الغمض :** جارّ ومجرور متعلّق ب : امتنع



١٧٦–وَ قَد عَجَمَتْ تِلكَ الخُطُوبُ قَنَاتَه　　فَزَادَ عَلَى عَجْمِ الخُطُوب اعتَدالُهَا

البحتريّ

عجمت : آزمود

الخطوب (جِ الخَطْب) **:** حادثه،رویداد،مصیبت،کار بزرگ

قناة : نیزه　　**عجْم :** آزمودن

اعتدال : راستی،استواری

آن حوادث ، نیزه او را آزمایش کردند ؛در نتیجه به خاطر آزمایش ناملایمات ،راستی نیزه افزون گشت .

و : حرف حسب ما قبلها　　**قد :** حرف تحقيق

عجمت : فعل ماضٍ،فاعله ''تلك'' والجملة فعليةٌ

تلك : فاعل مرفوع محلاً　　**الخطوب :** عطف بيان مرفوع

قناة : مفعولٌ به منصوب　　**ف :** حرف نتيجة

زاد : فعل ماضٍ فاعله ''اعتدال'' والجملة فعليةٌ

على عجمٍ : جارّ ومجرور متعلّق ب : زاد　**اعتدال :** فاعل مرفوع

ها : مضافٌ اليه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنىً منصوب لشبه فعل : اعتدال



۱۷۷–هُوَ الكَلْبُ إلاّ أنّ فِيهِ مَلاَلَةً وَ سُوءَ مُرَاعَاةٍ وَ مَاذَاكَ فِي الكَلْبِ
مجهولٌ

الكلب : سگ **ملالة** : ملالت ، بی نزاکت

سوءَ مراعاةٍ : بد مراعات کردن ، بی تربیت

وی سگ من ، در عین حال ، بی نزاکت و بی تربیت است ؛ ولی سگ این ویژگی را ندارد.(او از سگ پست تر است ؛چون سگ باوفاست ؛ولی وی ،این ویژگی را ندارد.)

هوَ : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ

الكلب : خبرمرفوع **إلّا** : حرف مركّب من(إنْ+لا)

فيهِ : جارّ ومجرور محلاً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

ملالة : اسم أنّ مؤَخّرمنصوب والجملة اسميةٌ

و : حرف عطف **سوءَ** : معطوف منصوب على ملالة

مراعاة : مضاف اليه مجرور **و** : حرف حالية

ما : حرف شبيه بليس

ذاكَ : اسم إشارة / اسم ما مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ حالية منصوبة محلاً صاحبها : سوء

في الكلب : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر منصوب محلاً



۱۷۸–طَلَبتُ وَفَاءَ الغَـانِيَاتِ وَ إنَّمَا تكـلّفْتُ إيـراءً بِمِقْدَحَـةِ صَلْدِ
مجهولٌ

الغانيات (ج الغانية) : زیبا روی ، زن بی نیاز از آرایش

تكلّفتُ : خود را به سختی انداختم **إيراءً** : آتش روشن کردن

مقدحة : آتش زنه،فندك　　　**صلدٍ :** محكم،سخت

از زنان زیباروی ،خواستار وفای به عهد شدم که فقط برافروختن آتش را با آتش زنه سخت متحمل شد.(کار بیهوده و محالی را خواستار شدم.)

طلبتُ : فعل ماضٍ فاعله ضمير"ت" البارز والجملة فعليةٌ

وفاءَ : مفعولٌ به منصوب　　　**و :** حرف حالية

إنّما : أداة حصر(مركّبة من ''إنَّ'' حرف مشبّهة بالفعل و ''ما'' الكافّة)

تكلّفتُ : فعل ماضٍ فاعله ضمير"ت" البارز والجملة فعليةٌ

إيراءَ : مفعولٌ به منصوب　　　**بمقدَحَة :** جارّ ومجرور متعلّق ب : إيراءَ

صلدٍ : نعت مجرور بالتبعيَّة من منعوته "مقدحة''



١٧٩–أَ أُسَرّ أنْ أحظَى وَ يُمنَعُ صاحِبي　　　إنِّي إذًا لِلْحُرّ ألأمُ جَارِ مجهولٌ

أن أحظى : كامياب شوم،حظ و بهره برم

صاحب : همنشين ، دوست　　　**الحُرّ :** آزاده

ألأم : فرومايه تر ،پست تر　　　**جار :** همسايه

آیا ازمکان و منزلت خود شاد باشم ؛ در حالی که دوستم از آن محروم است . در این صورت من برای انسان آزاده ، فرومایه ترین همسایه ام .

أ : همزة استفهام إنكارية

أسرّ : فعل مضارع مبنىّ للمجهول نائب فاعله ضمير أنا المستتر فيه وجوباً والجملة اسمية

أن أحظى : فعل مضارع منصوب ب ‹أن› فاعله ضمير أنا المستتر فيه وجوبا والجملة فعلية

مصدر مؤوّل تقديره " حظْوَتی " مفعول لأجله منصوب محلاً

و : حرف حالية **يمنع :** فعل مضارع نائب فاعله "صـاحب "

والجملة فعلية ،حالية منصوبة، صاحبها : ضمير" أنا" فی أحظی

صاحب : نائب فاعل مرفوع تقديراً **إنّ :** حرف مشبّهة بالفعل

ي : اسم إنّ منصوب والجملة اسمية **إذاً :** حرف جواب

للحرّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلا

ألأم : اسم تفضيل / مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسميةٌ

إذاً للحرِّ ألام جارٍ : خبر إنَّ مرفوع محلاً



۱۸۰-تَلقَي بِكُلِّ بِلاَدٍ إنْ حَلَلْتَ بِهَا أهــلاً بِأهلٍ وَ جِــيرَاناً بِجِــيرَان

إبراهيم بن عبّاس

تَلقي : ملاقات می کنی **بلادٍ** (جِ بَلَد) **:** شهر،کشور

إنْ حللْتَ : اگر اقامت افکنی **أهل :** خانواده

جيراناً (جِ جار) **:** همسايه

اگر در کشوری اقامت کنی، با خانواده و همسایگان ، به جای خانواده و همسایگان خود دیدار می کنی.

تلقي : فعل مضارع فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

بكلّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تَلقی **بلادٍ :** مضافٌ اليه مجرور

إنْ : حرف الشرط **حلَلْتَ** : فعل الشرط ماضٍ،مجزوم محلاً فاعلـه

ضمير"ت" البارز والجملة فعلية (جواب الشرط محذوف تقديرهُ : إن....تلقی.....)

بها : جارّ ومجرور متعلّق ب : حللتَ
أهلاً : مفعولٌ به منصوب لفعل ''تلقى''
بأهل : جارّ ومجرور متعلّق ب : تلقى
جيراناً : معطوف منصوب



۱۸۱-الرَّأسُ لاَ يُنبِتُـه قَـطْرُ الَمطَرِ لَيـسَ بِكُـرَّاثٍ إذَا جَـزَّ وَفَـرَ

مجهولٌ

الرّأس : سر
لاينبتُ : نمی روياند
قطر المطر : قطره باران
كُرّاثٍ : سبزی تره
جزَّ : چيده شود
وفرَ : بسيار گردد،زياد شود

قطرهٔ باران ،سرانسان را نمی رویاند ؛ زیرا تره فرنگی نیست که هرچه چیده شود ،زیاد شود.

الرأسُ : مشغولٌ عنه مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ أو الرأسَ : مفعول به منصوب لفعل محذوف من لفظ الفعل المذكور تقديره : "لاينبتُ الرأسَ لاينبته قطرُ...."
لا ينبتُ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله"قطر" والجملة فعليةٌ ،خبر مرفوع محلاً (اذا اعتبرنا الرأس مبتدأ)
هُ : مشغولٌ به مفعولٌ به منصوب محلاً
قطرُ : فاعل مرفوع
المطر : مضافٌ اليه مجرور
ليسَ : فعل ناقص ،اسمه ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ
بِ : حرف جر (للتؤكيد)
كرّاثٍ : مجرور لفظاً و خبر معنىً منصوب
إذا : اسم الشّرط ،دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية ،غير جازم /ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلّق ب جواب الشّرط (وفرَ)
جزَّ : فعل الشّرط ،فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ ،مضافٌ اليه مجرور محلاً
وفرَ : جواب الشّرط ،فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

۱۸۲- أقولُ و أروِي كلَّمَا هَبَّتِ الصَّبا : ألاَ يَا صَبانجدِامَتي هِجْتِ مِن نَجْدِ؟

مجهولٌ



أروي : روایت می کنم

کلّما : هرگاه

هبّت : وزید

ألا : هان

صبا : باد صبا

نجد : اسم مکانی است

هجْتِ : برخاستی

به هنگام وزیدن باد صبا می گویم و روایت می کنم که هان ای باد صبای نجد ! کی از سرزمین نجد برخاستی.؟

أقولُ : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ و مفعوله : "ألا يا ....." منصوب محلاً

و : حرف عطف

أروي : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةمعطوفة

كلّما : أداة تتضمن معنى الشّرط /ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب ، متعلِّق ب جواب الشرط المحذوف و "ما"مصدرية زمانية و مع فعل "هبّت" (فعل ماضٍ فاعله الصبا والجملة فعلية) مصدر مؤوّل تقديره : "مدة هبوبها" مضاف اليه مجرور محلاً

الصّبا : فاعل مرفوع تقديراً

ألا : حرف استفتاح

يا : حرف ندا

صبا : منادى مضاف،منصوب تقديراً

نجدِ : مضاف اليه مجرور

متى : اسم استفهام/ ظرف زمان أو مفعول فيه ،منصوب محلاً، متعلّق ب : هجْتِ

هجتِ : فعل ماضٍ،فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعليةٌ

من نجدِ : جارّ ومجرور متعلّق ب : هجتِ



١٨٣–نَسيمَ الصَّبا قُلْ للأَحِبَّة مُنشِدَا　　سَــلاَمٌ علــيكُم كيفَ حالُكُمُ بَعدِي

عبدالله دمينة

الأحبَّة(جمع الحبيب) : دوست　　**منشداً :** خوانندگی ،زمزمه کنان

ای نسیم صبا ! زمزمه کنان به دوستان بگو : سلام بر شما ! حال شما پس از من چگونه است.؟

نسيمَ : منادى مضاف منصوب　　**الصبا :** مضافٌ اليه مجرور تقديراً

قلْ : فعل أمرٍ،فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية و مفعوله : "سلامٌ عليكم....." منصوب محلاً　　**للأحبّه :** جارّ و مجرور،متعلِّق ب : قلْ

منشداً : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمير"أنت" فى" قل"

سلامٌ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية (الابتداء بالنكرة لأنّه للدُّعاء)

عليكم : جارّ و مجرور،متعلِّق ب محذوف شبه الجملة ،خبر مرفوع محلاً

كيفَ : خبر مقدَّم مرفوع محلاً　　**حالُ :** مبتدأ مؤخَّر مرفوع والجملة اسميةٌ

كُم : مضافٌ اليه مجرور محلاً

بعد : اسم دائم الإضافة /ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب تقديراً متعلِّق ب محذوف (شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : كم)　　**ي :** مضافٌ اليه مجرور محلاً



١٨٤–فَإذَا الصَّبَا هَبَّتْ فَإنَّ نَسِيمَهَا　　يُهــدِي إلَيــكَ تَحِــيَّتِي وَ سَلامِي

الشّاعر السّابق

يُهدي : هدیه می آورد　　**تَحيَّتي :** درود مرا

هرگاه باد صبا می وزد ، بی تردید نسیمش ، درود و سلام مرا برای تو هدیه می‌آورد.

فَ : حرف ابتداء

إذا : اسم الشّرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية ،غير جازم /ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً ،متعلّق ب : جواب الشرط

الصَّبا : فاعل مرفوع تقديراً للفعل المفسَّر المحذوف تقديرهُ : "إذا هبَّت الصبا هبّت...." فالجملة فعلية ،مضافٌ اليه مجرور محلاً

هبَّت : فعل مفسِّر ماضٍ ،فاعله ضمير"هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

ف : حرف جواب　　　**إنَّ :** حرف مشبّهة بالفعل

نسيم : اسم إنّ منصوب والجمله اسمية ،جواب الشرط

يهدي : فعل مضارع (من باب إفعال)فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ خبر مرفوع محلاً

إليك : جارّ و مجرور متعلّق ب : يهدی　　　**تحيَّة :** مفعولٌ به منصوب تقديراً

ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً　　　**و :** حرف عطف

سلام : معطوف منصوب تقديراً



۱۸۵-دُمْ لِلخَليلِ بِوُدِّه　　　مَا خَيرُ وُدٍّ لاَ يَدُومُ

يزيدبن الحكم

دُمْ : ادامه بده　　　**الخليل :** دوست

وُدّ : دوستی　　　**لايدومُ :** مداوم و پايدار نباشد

دوستی با دوست را ادامه بده ؛ (زيرا دوستی) نا پايدار نيكو نيست.

دُمْ : فعل أمرٍ فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

للخليل : جارّ و مجرور متعلِّق ب : دُمْ **بوُدٍّ :** جارّ و مجرور متعلِّق ب : دُمْ

مَا : حرف شبيه ب «ليس »

خيرُ : اسم **ما** مرفوع و (خبره محذوف منصوب محلاً تقديره: موجوداً) و الجملة اسمية

لايدومُ : فعل مضارع منفى ،فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ، نعتية منصوبة محلاً بالتبعية من منعوتها : ''موجوداً ''المحذوف



١٨٦-وَاعــرِفْ لِجَــارِكَ حَــقَّــهُ وَ الحَــقُّ يَعــرِفُه الــكَــرِيمُ

الشّاعر السّابق

اعرِفْ : بشناس **جار :** همسايه

حق و حقوق همسايه ات را بشناس ؛زيرا كه جوانمرد و بخشنده ، حق شناس است.

اعرف : فعل أمر ،فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

لجارِّ : جارّ و مجرور متعلِّق ب : اعرف **حقَّ :** مفعولٌ به منصوب

و : حرف عطف

الحقُّ : "مشغولٌ عنه" مبتدأ مرفوع والجملة اسمية أو مفعولٌ به منصوب

يعرفُ : فعل مضارع ،فاعله"الكريم" والجملة فعلية ،خبر مرفوع محلاً(إذا اعتبرنا ''الحقُّ''مبتداً)

هُ : مشغولٌ به،مفعولٌ به منصوب محلاً **الكريم :** فاعل مرفوع



۱۸۷–فَبادِرْ إلَی اللّذّاتِ قَبلَ فَوَاتِهَا فَـإنَّ قُـصَارَی مَـا تَـرَاهُ عَنَاءٌ مجهولٌ

بادِرْ : مبادرت کن فوات : از دست رفتن

قُصَاری :کوشش و هدف عناء : رنج و دردسر

به شادی ها و خوشی ها پیش از آنکه از دست برود ، بپرداز ؛ (زیرا)که سرانجام و نهایت آنچه را می بینی ، درد و رنج است.

فَ : حرف ابتدائیة

بادِر : فعل أمر(من باب مفاعلة)،فاعله ضمیر"أنت" المستتر فیه وجوباً والجملة فعلیةٌ

إلی اللذات : جارّ و مجرور متعلّق ب : بادر

قبلَ : اسم دائم الإضافة /ظرف زمان أو مفعولٌ فیه منصوب متعلّق ب : بادر

فوات : مضاف الیه مجرور

ها : مضافٌ الیه مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنیً منصوب لشبه فعل"فوات"

قُصارَی :اسم إنَّ منصوب، تقدیراً والجملة اسمیةٌ

ما : اسم موصول عامّ /مضافٌ الیه مجرور محلاً

تری :فعل فاعله ضمیر"أنت" المستتر فیه وجوباً والجملة فعلیةٌ ،صلة عائدها : ضمیر"ه" فی"تراه"أو «ما» حرف مصدریّة و مع «تری» مصدر مؤوّل تقدیره« رؤیتك »

مضاف الیه مجرور محلاً

ه : مفعول به منصوب محلاً

عناءٌ : خبر مرفوع



١٨٨-كَـأنَّ الـرِّياضَ وَأزهَـارَهَا   وَأغـصَانَ أنـوَارِهَا النُّـعَّسِ

مجهولٌ

أزهار(جِ الزَّهر) : شكوفه   الرّياض (جِ الرَّوضة) : باغ

أغصان (جِ الغُصن) : شاخه   أنوار (جِ نَوْر) : گل سفيد

النّعس (جِ النّاعس) : نيم خفته

باغها و مرغزارها با شكوفهها و شاخههای گل های نيم خفته اش (نيم بازش)...

كأنّ : حرف مشبّهة بالفعل   الرّياض : اسم كأن منصوب والجملة اسمية

و : حرف عطف   أزهار : معطوف منصوب

و : حرف عطف   أغصان : معطوف منصوب

أنوار : مضاف اليه مجرور   ها : مضاف اليه مجرور محلاً

النُّعس : نعت مجرور بالتّبعيّة من منعوتها : أنوار



١٨٩-طَـواوِيسُ تُـجلَى بِـلاَ أرْجُلِ   أرَاقِـمُ تَسـعَى بِـلاَ أرْؤُسِ

مجهول

طواويس (جِ طاووس) : طاووس   تجلى :جلوه گر می شود

أرجل (جِ رِجل) : پا   أراقم (جِ أرقم) : مار سياه وسفيد

تسعى :می خزد   أروس (جِ رأس) : سر

(باغ ها) طاووس هايی هستند كه بدون پا جلوه گر شوند ؛ (چون پـای طـاووس زشت است) و(شاخه های نورس) و مارهايی سياه وسفيدی هستند كـه بـی سـر می خزند.

طواویس : خبر مرفوع ل "کأنّ" (فی البیت السابق)

تُجلَی :فعل مضارع مبنی للمجهول،نائب فاعله ضمیر"هی" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة نعتیه،مرفوعَة بالتّبعیّة من منعوتها : طواویس **بِ :** حرف جرّ

لَا : حرف شبیه بِ"لیس"(بطل عملها بسبب وجود حرف الجرّ قبلها)

أرجل : مجرور بحرف جارّ ، بلا أرجل : جارّ ومجرور متعلّق ب : تجلی

أراقم : خبر بعد خبر مرفوع

تسعی :فعل مضارع ،فاعله ضمیر"هی" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ نعتیة،مرفوعة بالتّبعیّة من منعوتها : أراقم **بِ :** حرف جرّ

لا : حرف شبیه ب"لیس"(بطل عملها بسبب وجود حرف الجرّ قبلها)

أرؤس : مجرور بحرف جارّ ،بلاأرؤس : جارّ ومجرور متعلّق ب : تسعی



۱۹۰ –فَإن لَم یَکُنْ فِي الَمالِ وُسْعٌ وکَثْرَةُ فَفِی النَّفسِ مِنِّی عِــزَّةٌ وَ إبَاءُ

مجهولٌ

وسعٌ : گستردگی **کثرة :** فراوانی

النّفس : روان، نفس **عزّةٌ :** بزرگواری

إباءٌ : مناعت

اگر مال و دارایی بسیار ندارم ، ولی روان و طبع بلندی دارم .

فَ : حرف ابتدائیة **إن :** حرف الشرط

لم یکن : فعل الشرط مضارع ،مجزوم ب"لم" ،اسمهُ "وسعٌ" مرفوع والجملة فعلیةٌ

في المال : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبرمقدم ،منصوب محلاً

وسعٌ : اسم کان مؤخَّر ،مرفوع **و :** حرف عطف

کثرة : معطوف مرفوع
فَ : حرف جواب

في النفس : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مقدم ،مرفوع محلاً

منّي : جارّ و مجرور محلاً،متعلّق ب : عزّة

عزّة : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسميةٌ جواب الشرط

و : حرف عطف
إباءٌ : مرفوع معطوف



۱۹۱-لاَتَحْمِدَنَّ امرءاً حَتَّى تُجَرِّبَهُ وَلاَ تَــذُمَنَّهُ مِــن غَيرِ تَجــرِيبِ

نابغة الشیبانی

امرءاً : بشر،آدمی
تجرب : بیازمایی

لاتذمنّ : سرزنش مکن
تجریب : آزمودن

بی‌تردید، مردی را که هنوز دربوته آزمایش قرارنداده‌ای؛ ستایش یا نکوهش مکن.

لاتحمدنّ : فعل مضارع مجزوم،فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

(والنّون الثقيلة للتوكيد)
امرءاً : مفعول به منصوب

حتّى :حرف جرّ
تجرّبَ : فعل مضارع منصوب ب"أنْ" المقـدّرة،

فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً و الجملة فعليةٌ،مصدر مؤوّل تقديره : "تجربتـكَ" مجـرور محلاً حتّى تجربة : جارّ و مجرور متعلّق ب :لاتحمدنّ

هُ : مفعولٌ به منصوب محلاً
و : حرف عطف

لاتذمنّ : فعل مضارع مجزوم،فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

(والنون الثقيلة للتوكيد)
هُ : مفعولٌ به منصوب محلاً

من غير : جارّ ومجرور متعلّق ب : لاتذمنّ
تجريب : مضاف اليه مجرور



۱۹۲-سَتُبدِي لَكَ الأيَّامُ مَا كنتَ جَاهِلاً وَ يَأتِيـــكَ بِالأخبَارِ مَنْ لَم تُزَوِّد

طرفة بن عبد

ستُبدي : بزودی آشکار خواهدشد | الأيّام (جِ اليوم) : روزگار

كنتَ جاهلاً : نمی دانستی | لم تزوِّدَ : زاد وتوشه نداده ای ،مأمور نکردهای

روزگار ،بزودی آنچه را نمی دانی ،بر تو آشکار خواهد کرد ؛ وکســی راکــه مــامور این کار نکرده ای ،(زاد و توشه ای نداده ای) خبرها را برایت می آورد.

سَ : حرف تنفيس للاستقبال

تُبدي : فعل مضارع من باب إفعال،فاعله "الأيام" والجملة فعلية

لكَ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تبدى | الأيام : فاعل مرفوع

مَا : اسم موصول عامّ/مفعولٌ به منصوب محلاً

كنتَ : فعل ناقص اسمه ضمير"تَ" البارز والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف

جاهلاً : خبر منصوب | وَ : حرف عطف

يأتي :فعل مضارع (متعدٍ بحرف الجر) فاعله : مَن ،والجملة فعلية

ك : منصوب على نزع الخافض | ب : حرف جارّ

الإخبار : مجرور لفظاً و منصوب على أنه مفعول به لفعل يأتي في المعنى

مَن : اسم موصول عامّ /فاعل مرفوع محلاً

لم تزوِّد : فعل مضارع مجزوم ب"لم" فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف (مفعوله محذوف)



۱۹۳-إنّـــي شَقِيٌّ بِالـــلِّئَامِ وَ لاتَرَى شَقِيًّـــا بِهِـــم إلاّ كَـــرِيمَ الشَّمَائِلِ

طرماح بن حكيم

شقيّ : بدبخت،تيره بخت
اللّئام (ج اللّئيم) : فرومايه ،پست
الشمائل (ج شمـأْلة) : صفت پسنديده

حقيقتاً ، من بخاطر فرومايگان و ناكسان بدبختم ؛چراكه فرومايگان ،فقط نيكبختان را بدبخت مى كنند.

و : حرف حسب ماقبلها
ي : اسم إنّ منصوب محلاً والجملة اسميةٌ
شقيّ : خبر مرفوع
باللّئام : جارومجرور متعلِّق ب : شقىّ
و : حرف عطف
لاترى :فعل مضارع منفى،فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ
شقيّاً : مفعولٌ به منصوب
هم : جارّ ومجرور متعلِّق ب : شقيّاً
إلّا : حرف استثناء
كريمَ : مستثنى منقطع غير موجب منصوب
الشمائل : مضافُ اليه مجرور



١٩٤–وَ أنتَ لَوِاستَعرَضتَ صَحْبَكَ كُلَّهُم وَ جَرَّبْتَ مِنهُم صَاحِباً بَعدَ صَاحِبِ مجهولٌ

استعرضتَ : از نظر گذراندى
صحب(ج صاحب) : دوست
جرّبتَ : بيازمايى

اگر تو همه دوستانت را از نظر بگذرانى ،و يكايک را امتحان و آزمايش كنى ..

و : حرف حسب ما قبلها
أنت : مبتدأ مرفوع محلاً و خبره(لواستعرضت...)،والجملة اسميةٌ
لو : حرف الشرط غير جازم (امتناع)

استعرضتَ : فعل الشّرط ماضٍ (من باب استفعال)،فاعله ضمير ''ت'' البارز والجملة فعليةٌ

صحب : مفعولٌ به منصوب   **ك :** مضافٌ اليه مجرور محلاً

كلّ : مؤكِّد معنوىّ منصوب بالتّبعيّة من مؤكَّده : صحبَ

هم : مضافٌ اليه مجرور محلاً   **و :** حرف عطف

جرّبتَ : فعل ماضٍ(من باب تفعيل)،فاعله ضمير ''ت'' البارز والجملة فعليةٌ،معطوفةٌ

منهم : جارّ ومجرور محلاً متعلِّق ب : جرّبت   **صاحباً :** مفعولٌ به منصوب

بعدَ : اسم دائم الإضافة/ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب،متعلِّق ب : جرّبت

صاحبٍ : مضافٌ اليه مجرور



۱۹۵-لَمَا تَلْقَى مِنهُم شَاهِداً مِثلَ شَاهِدي   وَ لَم تَرْضَ مِنهُم غَائباً مثلَ غَائبي مجهولٌ

تلقى : برخورد كنى   **شاهداً :** حاضر

غائباً : غائب

هيچ شاهد و حاضرى ، همچون شاهد من نخواهى يافت و از هيچ غايبى ، همچون غائب من خوشنود نخواهى شد.(هم در حضور و هم در غيبت، دوستى خود را حفظ مى كنم.)

لَ : حرف جواب لِ «لو» (فى البيت السّابق)   **ما :** حرف نفىٌ

تلقَى : فعل جواب الشّرط لِ «لو» فى البيت السّابق مضارع،فاعله ضمير ''أنت'' المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

منهم : جارّ ومجرور محلاً متعلِّق ب : تلقى   **شاهداً :** مفعولٌ به منصوب

مثل : نعت منصوب   **شاهد :** مضافٌ اليه مجرور تقديراً

ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً — و : حرف عطف

لم ترضَ : فعل مضارع مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة

منهم : جارّ و مجرور متعلّق ب : لم ترض

غائباً : مفعولٌ به منصوب — مثل : نعت منصوب

غائب : مضافٌ اليه منصوب تقديراً — ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً



١٩٦-إذَا مَا أتَتْ مِن صَاحِبٍ لكَ زَلّةٌ — فكُن أنتَ مُـحتالاً لِـزَلَّتِه عُذْرًا

سالم بن وابصة

زلةٌ : لغزشی — محتالاً : چاره جو

عذراً : عذر،بهانه

هرگاه از دوستت اشتباهی سربزند ، در این صورت برای اشتباه و لغزش وی ،بهانه ای پیداکن.

إذا ما : اسم الشّرط،دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية ،غيرجازم/ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً ،متعلّق ب : جواب الشرط "كن" (ما : حرف زائدة)

أتَتْ : فعل الشّرط ماضٍ فاعله "زلّة"والجملة فعليةٌ مضاف اليه مجرور محلاً

من صاحب : جارّ ومجرور،متعلّق ب : أتتْ

لكَ : جارّ و مجرور متعلّق ب : أتت

زلة : فاعل مرفوع — ف : حرف جواب

كنْ : فعل ناقص جواب الشّرط ماضٍ اسمه ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

أنتَ : مؤكّد لفظی لمؤكّده ضمير أنت المستتر فی "كن"

محتالاً : خبر كان منصوب — لزلة : جارّ و مجرور متعلّق ب : محتالاً

ه : مضاف الیه مجرور محلاً   عذراً : مفعول به منصوب لشبه فعل "محتالاً"



۱۹۷–لَكِنْ أَتَـــت بَينَ السُّرُورِ مَسَاءَة   وَالْمَـــرءُ يُـــشرِقُ بِالزُّلَالِ البَارِدِ

أبوفراس الحمدانیّ

مساءة : ناخوشی   یشرقُ : می گیرد،گلوگیر می شود

الزّلال البارد : آب سرد زلال

اما به هنگام شادی ، ناخوشی و بدی آمد ؛ آری آدمی گاهی با آب سرد وگوارا هـم گلویش می گیرد.

لکنْ : حرف حسب ما قبلها

أتتْ : فعل ماضٍ فاعله ''مساءة'' والجملة فعليةٌ

بينَ : اسم دائم الإضافة/ظرف مكان أو مفعولٌ فيه ،منصوب متعلِّق ب : أتتْ

السّرور : مضاف اليه مجرور   مساءة : فاعل مرفوع

و : حرف عطف   المرءُ : مبتدأ مرفوع و الجملة اسميةٌ

يشرق : فعل مضارع،فاعله ضمير''هو'' المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ خبر مرفوع محلاً

بالزّلال : جارّ ومجرور متعلِّق ب : يشرق   البارد : نعت مرفوع



۱۹۸–أُحِبُّ الفَتَى يَنفِي الفوَاحِشَ سَمعُه   كَأَنَّ بِهِ عَن كُـــلِّ فَاحِشةٍ وَقراً

الشّاعر السّابق

الفواحش (جِ الفاحشة) : سخنان ناپسند   ينفي : نمی پذيرد

سمع : گوش   وقرا : پرهيز كردن ، دوری جستن

جوانی را که گوشش از سخنان زشت و ناپسند دوری می‌جوید ، دوست دارم ؛گویی که از هرسخن زشت و یاوه‌ای پرهیز می کند.

أحبّ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير أنا المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

الفتى :مفعول به منصوب تقديراً

ينفي : فعل مضارع فاعله "سمع" والجملة فعلية حالية،منصوبة محلاً صاحبها : الفتى

الفواحش : مفعول به مقدم (على الفاعل) منصوب

سمع : فاعل مؤخّر مرفوع
ه : مضاف اليه مجرور محلاً

كأنّ : حرف مشبّهة بالفعل
به : جارّ و مجرور متعلّق ب : وقراً

عن كل : جارّ و مجرور،متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

فاحشة : مضاف اليه و مجرور
وقراً : اسم كأنّ المؤخّر المنصوب والجملة اسميةٌ



١٩٩- سَلِيمُ دَواعِي الصَّدرِ لاَ بَاسِطاً أذًى   وَلاَ مَانِعاً وَ لاَ قَـائِلاً هُـجرَا

الشّاعر السّابق

سليم : سالم، به جا
دواعي (جمع داعٍ) **:** خواسته،انگيزه

الصدر : سينه
باسطاً : بازكننده ،گسترنده

أذى :آزار، اذيت
هجراً : سخن زشت و ناپسند، ياوه وهزل

(جوان) خواسته های درونی به جایی دارد ؛در حالیکه آزاررسان نیست، مانع خیر و خوبی نمی شود و سخنان زشت و یاوه بر زبان نمی آورد.

سليم : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هو سليم " والجملة اسمية

دواعي : مضاف اليه مجرور تقديراً
لا : حرف نفي

باسطاً : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمير هو المحذوف

أذى : مفعول به منصوب لشبه فعل باسطاً

و : حرف عطف **لا :** حرف زائد لتؤكيد النفى

قائلاً : معطوف منصوب **هجراً :** مفعول به منصوب لشبه فعل قائلاً



۲۰۰–إنْ يَحسُدوني فَإنّي غيرُ لاَئمِهم قَبلي مِنَ النّاسِ أهلُ الفَضلِ قَد حُسِدُوا

كميت الأسدى

يحسدوني : به من حسادت مى كنند **غير لائمهم :** آنان را سرزنش نمى كنم

أهل الفضل : خردمندان **قد حسدوا :** مورد حسادت واقع شدند

اگر به من حسد ورزند ،من ايشان را سرزنش نمى كنم ؛ چرا كه ،برخى مردم بزرگوار و دانا ، پيش از من ، مورد حسادت قرار گرفتند.

إنْ : حرف الشرط

يحسدوا : فعل الشّرط مجزوم بحذف نون الإعراب فاعله ضمير"واو" البارز والجملة فعليةٌ

نِ : حرف وقاية **ي :** مفعول به منصوب محلاً

ف : حرف جواب **إنّي غير لائمهم :** جملة اسمية جواب الشرط مجزوم (''هم'' : مضافٌ اليه مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنىً منصوب لشبه فعل "لائم")

قبل : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب تقديراً ،متعلّق ب : حسدوا

من النّاس : جارّ و مجرور متعلّق ب : حسدوا

أهلُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ

حسدوا : فعل ماضٍ مبنى للمجهول ،نائب فاعله ضمير"واو" البارز والجملة فعلية



٢٠١ – فِي صَحنِ آجَـــامٍ حَصَاهَا لُؤلُؤٌ وَ تُرَابُـــهَا مِسكٌ يُشَابُ بِـــعَنبَرِ

البحتری

آجام (جِ أجَم ،جِ أجمة) **:** بیشه،سرزمین پردرخت

صحن : عرصه **حصی** (واحدها، **حصاة**) **:** سنگریزه

لؤلؤ : مروارید،درّ،گوهر **تراب :** خاک

مسک : مشک **یشاب :** آمیخته می شود

عنبر : عنبر

در عرصه بیشه هایی که سنگریزه اش مانند مروارید (درخشان) ، و خاکش مشکی آمیخته به عنبر بود...

في صحن : جارّ ومجرور متعلّق ب : محـذوف شـبه الجملـة ،خـبر مقـدم مرفـوع محـلاً لِ "مخضرة"في البيت التالى **آجامٍ :** مضافٌ اليه مجرور

حصى :مبتدأ مرفوع تقديراً والجملة اسمية نعتية مجرورة بالتبعيَّة من منعوتها : آجام

ها : مضافٌ اليه مجرور محلاً **لؤلؤ :** خبر مرفوع

و : حرف عطف

ترابُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة على "حصاها....."

مسكٌ : خبر مرفوع

يشاب : فعل مضارع نائب فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية مرفوعة بالتَّبعية من منعوتها : مسكٌ

بعنبر : جارّ و مجرور متعلِّق ب : يشاب



۲۰۲–مُخْضَرَّةٌ وَ الْغَيثُ لَيسَ بِسَاكِبِ وَمُضِيئَةٌ وَ الـــلّيلُ لَـــيسَ بِمُقمَرِ

الشّاعر السّابق

مخضرَّة : سبزه زار **الغيث :** ابر پرباران

ساکب : فرو ریزنده **مضيئة :** روشنایی بخش،نور ده

مقمر : مهتاب

سبزه زاری بود که باران در آن نمی بارید و روشنایی بود که شب در آن مهتاب نبود.

مخضرَّة : اسم فاعل من(إخضرّ،يخضرّ،اخضراراً)،مبتدأ مؤخَّر مرفوع ل ''فی صحن ...''
فی البيت السابق والجملة اسمية

و : حرف اللصوق (زائد يلتصق بالجملة الواقعة نعتاً)

الغيث : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية نعتية مجرورة بالتبعية من منعوتها : آجام

ليس : فعل ناقص اسمه ضمير''هو'' المحذوف والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

بِ : حرف جر للتؤكيد

ساکب : اسم فاعل/ مجرور لفظاً و خبر معنىً منصوب

و : حرف عطف

مضيئةٌ : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسميةٌ معطوفة على مخضرّة

واللّيلُ ليس بمقمرٍ : إعراب''و الغيث ليس بساكبٍ''



۲۰۳–فَاعلَمْ بِأنّكَ مَا قَدّمتَ مِن عَمَلِ يُحصَى عليك وبأنّ الّذي خَلّفتَ مَوُروثٌ مجهولٌ

قدَّمتَ : پیش از خود فرستادی **یُحصی :** به حساب می آید
خلّفتَ : پس از خود بگذاری،به ارث گذاشتی

یقیناً بدان که هرعمل تو ، به حساب آید و هرچه را برجای بگذاری ، بــه ارث بــرده شود.

ف : حرف ابتدائية
اعلـــمْ : فعـل أمـر فاعلـه ضـمير"أنـت" المسـتتر فيـه وجوبـاً والجملـة فعليـة و مفعـولاه عبارة"بأنّك......"
بِ : حرف جرّ **أنَّ :** حرف مشبّهة بالفعل
ك : اسم أنَّ منصوب والجملة اسمية مجرورة محلاً
مَا : اسم الشرط / مبتدأ مرفوع محلاً و الجملة اسمية
قدَّمتَ : فعل الشرط فاعله ضمير"ت" البارز والجملة فعلية
مِن : حرف جارّ زائد **عملٍ :** مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنىً منصوب
يُحصَى :فعل جواب الشرط مضارع مبنيّ للمجهول نائب فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً (مرجعه،ما)والجملة فعلية و (كل عبارة ما قدّمت ......) خبر"ما" مرفوع محلاً
و : حرف عطف **أنَّ :** حرف مشبّهة بالفعل
الّذي : اسم أنّ منصوب محلاً و الجملة اسميةٌ معطوفة على (أنك ما....)
خلّفتَ : فعل فاعله ضمير"ت" البارز والجملة فعليةٌ صلةٌ عائدها : محذوف ومفعوله محـذوف لوضوحهِ و"بأنّ الّذى خلّفتَ"مؤوّل الى "بمُخلِّفكَ" ،جارّ و مجرور متعلّق ب : اعلم
موروثٌ : خبرمرفوع



۲۰۴-ذُوالجَهلِ يَفعَلُ مَا ذُوالعَقلِ يَفعَلُه فِي النَّائِباتِ وَ لكِنْ بَعْدَ مَا افتَضَحَا
مجهولٌ

ذوالجهل : نادان **ذوالعقل :** خردمند

النائبات (جِ النّائبة) **:** حوادث روزگار،ناملايمات

افتضحَ : رسواشد، افتضاح كرد

نادان به هنگام گرفتاری ها و مصیبت ها ،همان کار خردمند را انجام می دهد ؛ البته پس از آنکه رسوا گردید.

ذو : اسم من الأسماء الخمسة/مبتدأ مرفوع بالواو و الجملة اسمية

الجهل : مضافٌ اليه مجرور

يفعلُ : فعل مضارع ،فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ،خبر مرفوع محلاً

مَا : اسم موصول عامّ / مفعولٌ به منصوب محلاً

ذو : مبتدأ مرفوع بالواو والجملة اسمية صلة عائدها :ضمير"ه" فى "يفعله"

يفعل : فعل ،فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ،خبر مرفوع محلاً

ه : مفعول به منصوب محلاً **في النّائبات :** جارّ و مجرور متعلِّق ب : يفعلُ

و : حرف عطف **لكن :** حرف ابتداء"استدراك" (إذا سبقته الواو)

بعدَ : اسم دائم الإضافة/ظرف زمان أو مفعولٌ فيه ،منصوب متعلِّق ب : يفعل،تقديرهُ : " ولكن يفعله بعد..." **مَا :** حرف مصدريّة و مع " افتضحَ " فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مصدر مؤوّل تقديره : " افتضاحه" مضافٌ اليه مجرور محلاً أو اسم موصول عامّ /مضافٌ اليه مجرورمحلاً والجملة بعده صلة عائدها : ضمير هو المستتر فى الفعل (والألف للضرورة الشعرية)



۲۰۵- إذَا أَمَّ وَجهَ الرُّشدِ آلَ مَضَلَّةَ وَ إن رَامَ بَابَ الخَیرِ عُوجِلَ بِالقُفلِ

مجهولٌ

أَمَّ : قصد کند **الرّشد :** راهنمای ، هدایت

آلَ : برگشت **مضلّة :** گمراهی

رام : قصد کند ، آهنگ کند **باب :** در

عوجلَ : شتاب کرده شود

هرگاه که راه هدایت در پیش گیرد ،گمراه بازگردد ؛ و اگر قصد درگاه خیر کند، در شتابان بر روی وی بسته شود.

إذا : اسم الشّرط دائم الإضافة الی الجملة الفعلیة ،غیر جازم /ظرف زمان أو مفعول فیه منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط (آلَ)

أمَّ : فعل الشّرط ماضٍ فاعله ضمیر "هو"المستتر فیه جوازاً و الجملة فعلیةٌ مضاف الیه مجرور محلاً **وجه :** مفعول به منصوب

آل : فعل ماضٍ (مادّته ''أوَلَ'') جواب الشرط فاعله ضمیر "هو"المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ **مضلّة :** مصدر مؤوّل إلی المشتق تقدیره : ضالّاً، حال مفردة منصوبة، صاحبها : ضمیر "هو"المستتر فی "آلَ" **و :** حرف عطف

إنْ : حرف الشرط

رامَ : فعل الشّرط ماضٍ مجزوم محلاً وجوباً فاعله ضمیر"هو"المستتر فیه جوازاً و الجملة فعلیة

عوجلَ : فعل مبنیّ للمجهول (من باب مفاعلة) ،جواب الشرط مجزوم محلاً وجوباً نائب فاعله ضمیر "هو"المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة

بالقفل : جارّ و مجرور متعلّق ب : عوجلَ



۲۰۶–فَإنَّ الجُــرْحَ يَنفِرُ بَعــدَ حِين   إذَا كَــانَ البَنَاءُ عَلَى الفَــسَادِ

المتنبّیّ

الجُرح : زخم و جراحت   يَنفِرُ : آماس می کند،ورم می کند

بعدَ حينٍ : پس از چندی   البناء : پایه واساس

بی تردید ،هرگاه اصل و اساس زخم چرکین باشد ، پس از مدتی ورم (آماس) کند.(زخمی که کاملاً بهبود نیافته است ، اگر به درستی درمان نشود ،دوباره ورم کند ؛ به گونه ای که شاید به سختی درمان گردد.)

بعدَ : اسم دائم الإضافة /ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب ،متعلّق ب : ينفرُ

حين : مضاف اليه مجرور

إذا : اسم الشّرط دائم الاضافة إلى الجملة الفعلية ،غير جازم/ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف

كان : فعل الشّرط ناقص ،اسمهُ البناء و الجملة فعلية مضافٌ اليه مجرور محلاً

البناء : اسم كان مرفوع

على الفساد : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر منصوب محلاً



۲۰۷–وَ فِــي عَيْنَيْهِ تَــرْجَمَةٌ أرَاهَا   تَــدُلُّ عَلَى الــضَّغَائِنِ وَ الحُــقُودِ

البحتریّ

ترجمة : نشانه   الضّغائن (جِ الضّغينة) : كينه

الحقود (جِ الحِقد) : كينه،دشمنی

در چشمانش ، نشانه ای ازکینه های دیرینه و دشمنی ها می‌بینم .

و : حرف حسب ما قبلها **في :** حرف جرّ

عينَي : مجرور بالياء و فی عینی :جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم مرفوع محلاً

ترجمةٌ : (من فعْلَل،يُفعلِلُ)،مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسميةٌ

أرى :فعل مضارع،فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية نعتية مرفوعة بالتّبعية من منعوتها : ترجمة **ها :** مفعولٌ به منصوب محلاً

تدلّ : فعل مضارع، فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية حالية منصوبة صاحبها : "ها" فی أراها

علي الضغائن : جارّ ومجرور متعلّق ب : تدلّ **الحقود** : معطوف مجرور



۲۰۸-بَقاؤُهم عِصمةُ الدُّنيَا وَ عِزُّهُم سَجْفٌ عَلَى بَيْضَةِ الإسلاَمِ مُنْسدِلُ

الشّاعر السّابق

بقاء : پایداری **عصمة :** حفظ،نگهداری

سجف : پرده،پوشش **بيضة :** حوزه،دایره

منسدل : آویخته

جاودانگی و پایداری آنان ،موجب امنیت و حفظ جهان ؛ و عزت و توان آنان ،به سان پرده ای آویخته ،در سراسر جهان اسلام است.(سراسر جهان اسلام ،زیر چتر حمایت ایشان قرارمی گیرد.)

بقاء : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية **عصمةُ :** خبر مرفوع

و : حرف عطف **عزٌّ :** مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة

سجف : خبر مرفوع

علی بیضة : جارّ و مجرور متعلّق ب : منسدل

منسدلٌ : اسم فاعل من باب انفعال/ نعت مرفوع بالتّبعية من منعوتها : سجفٌ



۲۰۹-فِيلٌ كَرَضْوَى حِينَ تَلبِسُ مِن رِقَاقِ النَّعِيمِ بُرْدَا
يُزهِي بِخُرطُومٍ كَمِثْلِ الصَّوْلَجَانِ يَرُدُّ رَدّا

أبوالحسن الجوهری

رضوی : کوهی است	**رقاق** (ج رقیق) **:** نازك
الغیم : ابر	**بُرداً :** جامه
یزهي : ناز می کند	**خرطوم :** خرطوم
الصَّولجان : چوگان	**یردّ ردّاً :** بسیار رفت وگشت دارد

(کوهی) همچون "رضوی"، هرگاه جامه ای از ابرهای نازک پوشد؛ فیلی است به خرطومی - که چون چوگان که بسیار رفت و برگشت دارد - می نازد.

فیلٌ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : ''هو فيلٌ'' والجملة اسميةٌ

كَرَضوى : جارّ ومجرور تقديراً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : فيل

حينَ : اسم دائم الإضافة /ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : يزهى

تلبس : فعل مضارع فاعله ضمير''هى'' المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضافٌ اليه مجرور محلاً

من رقاق : جارّ ومجرور متعلّق ب : تلبس **برداً :** مفعولٌ به منصوب

يزهي : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير''هو'' المستتر فيه جوازاً مرجعه : فيل والجملة فعليةٌ نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوته : ''فيلٌ''

بخرطوم : جارّ و مجرور متعلّق ب : يزهى **ك :** حرف تشبيه زائد للتوكيد

کمثل : جارّ ومجرور (لا متعلّق لهما لأنّ حرف الجرّ زائد)و مثل اسم متوغّل فى الإبهام/ مجرور بحرف جر لفظاً ونعت مجرور معنىً بالتبعية من منعوته : خرطوم

يردّ : فعل فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالية منصوبة

صاحبها : الصّولجان   **ردّاً :** مفعول مطلق تأكيدى منصوب



۲۱۰-أوكُمِّ رَاقِصَةٍ تُشِيرُ بِهِ إِلَى النَّدْمَانِ وَجْدًا

أوكَالُمصَلَّبِ شُدَّ جَنْبَاهُ إِلَي جِذعَينِ شَدًّا

الشّاعر السّابق

كُمّ : آستين   **راقصة :** رقص كننده،رقاصه

النَّدْمان(ج النّديم) **:** هم پياله،همنشين   **وجداً :** شوروشوق

المصلّب : دار آويخته   **شُدَّ :** بسته شد

جنباهُ : دو پهلويش   **جذع :** تنه درخت

یامانند آستین زن رقاصه که از شور و شوق او را به همنشینان نشان می دهد؛ ویا همچون به دار آویخته که دوپهلویش بسیار محکم به تنه دو نخل بسته باشند.

أو : حرف عطف

كمّ : مجرور معطوف على (كمثل الصّولجان)

راقصة : مضافٌ اليه مجرور

تشير : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير"هى" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية مجرورة بالتبعيّة من منعوتها : راقصةٍ

بهِ : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : تشير

إلي النّدمان : جارّ ومجرور متعلّق ب : تشير

وجداً : حال جامدة مفردة منصوبة (مؤوّلة الی المشتق تقدیرها : واجدة) صاحبها : "هی" فی" تشیر"

أو : حرف عطف　　　**کالمصلّب :** معطوف علی‹کمّ ....›

شدّ : فعل ماضٍ مبنی للمجهول نائب فاعلهُ : (جنبا) والجملة فعلیة حالیة منصوبة

صاحبها **:** المصلّب　　　**جنبا :** نائب فاعل مرفوع بالألف

ه : مضافٌ الیه مجرور محلاً

إلی جذعین : جارّ ومجرور بالیاء متعلّق ب : شدّ

شدّاً : مفعول مطلق تأکیدی منصوب



۲۱۱-........................　　　وکَأَنَّهُ بُوقٌ یُحَرِّکُهُ لِیَنفُخَ فِیهِ جِدًّا

الشّاعر السّابق

کأنّ : گویا　　　**بوق :** بوق

لینفخ : بدمد　　　**جداً :** به جد،بسیار

وگویا (خرطوم) ،شیپوری است که فیل آن را به حرکت در می آورد تا محکم در آن بدمد.

و : حرف عطف　　　**کأنّ :** حرف مشبّهة بالفعل

هُ : اسم کأنّ منصوب محلاً والجملة اسمیةٌ　　　**بوق :** خبر مرفوع

یحرّك : فعل مضارع (من باب تفعیل) فاعله ضمیر"هو" المستتر فیه جوازاً و الجملة فعلیة نعتیة مرفوعة بالتبعیّة من منعوتها : بوق

ه : مفعول به منصوب محلاً　　　**لِ :** حرف جرّ

ینفخ : فعل مضارع منصوب ب"أن" المقدّرة فاعله ضمیر"هو" المستتر فیه جوازاً

والجملة فعلية مصدر مؤوّل تقديره : "للنّفخ" جارّ و مجرور متعلّق ب : يحرك

فيه : جارّ و مجرور متعلّق ب : ينفخ

جداً : مفعول مطلق تأكيدى منصوب (عامله : محذوف وجوباً تقديره : جدَّ جداً)



٢١٢-لِعُيُـونِ الخُطُوبِ فِيـهَا خُشُوعُ   وَلِقَلْـبِ الـزَّمَانِ فِـيهَا وَجِيبُ

البحترىّ

عيون الخطوب : چشمان حوادث   **وجيب :** دچار تپش و اضطراب

چشمان حوادث در برابر آن فروتن ، و دل زمانه در برابر آن مضطرب و پرتپش است .

لعيون : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم مرفوع محلاً

فيها : جارّ ومجرور متعلّق ب : خشوعُ

خشوعُ : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسميةٌ و : حرف عطف

لقلب : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مقدّم مرفوع محلاً

الزّمان : مضافٌ اليه مجرور   **فيها :** جارّ ومجرور متعلّق ب : وجيب

وجيب : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمية معطوفة



٢١٣-هَوِّنْ عَلَيكَ وَ لاَ تُولَعْ بِإشفَاقِ   فَـإنَّمَا مَالُنَـا لِلْوَارِثِ البَـاقِي

يزيدبن خذّاق

هوِّنْ : آسان گير   **لاتولع :** آزمند نباش

إشفاق : ترس و نگرانى   **إنّما :** فقط

الوارث : میراث خوار،بازماندگان

(دنیا را) برخودت آسان بگیر و با نگرانی و ترس بر آن حرص مورز ؛ زیرا دارایی ما فقط برای بازماندگان باقی می ماند.

هوِّن : فعل أمر (من باب تفعیل) فاعله ضمیر "أنت" المستتر فیه وجوباً (مفعوله،محذوف تقدیره : الدّنیا) والجملة فعلیة

علیكَ : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : هوِّن

و : حرف عطف

لاتولعْ : فعل مضارع مجزوم (من باب إفعال) مبنی للمجهول سماعاً فاعله ضمیر "أنت" المستتر فیه وجوباً والجملة فعليةٌ (برخی افعال چون : عُنِیَ به و يُهرَعون.... ـ سماعی و بی قاعده ـساختار مجهول دارند ولی این گونه افعال نیاز به فاعل دارند نه نائب فاعل.)

بإشفاق : جارّ ومجرور متعلّق ب : لاتولع **ف :** حرف جواب

إنّما : أداة حصر (مرکبة من "إنّ"حرف مشبّهة بالفعل و"ما" حرف كافّة)

مالُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ **نا :** مضاف الیه مجرور محلاً

للوارث : جارّ و مجرور متعلّق ب : الباقی **الباقي :** خبر مرفوع تقدیراً



۲۱۴–إن تَلْقَهُ حَدَثاً فِي السِّنِّ مُقتَبِلا فإنه نَصَفٌ فِي الرَّأي مُكتهِلُ

البحتریّ

إن تلقَه : اگر اورا بیابی

حدثاً : جوان

السّن : سن ،عمر

مقتبلاً : عاقل وتیز هوش

نصَف : دادگر،عادل،میان سال

مكتهل : سالخورده ،سپید موی،پیر

اگر او را از لحاظ سنی ،جوانی عاقل و تیز هوش یابی ؛ پس بی تردید، او در تدبیر و اندیشه دادگری، با تجربه است.

إنْ : حرف الشرط

تلقَ : فعل الشرط مجزوم بحذف حرف العلّة، فاعله ضمير"أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

ه : مفعول به منصوب محلاً **حدثاً :** حال مفردة منصوبة ،صاحبها : "ه"

في السّن : جارّ و مجرور متعلّق ب : مقتبلاً

مقتبلاً : نعت منصوب بالتبعية من منعوته : "حدثاً"

فَ : حرف جواب **إنَّ :** حرف مشبّهة بالفعل

ه : اسم إنَّ منصوب محلاً والجملة اسميةٌ جواب الشرط

نصفٌ : خبر مرفوع

في الرّأي : جارّ و مجرور ،متعلّق ب : مكتهلٌ

مكتهل : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته : "نصف"



۲۱۵–وَ كَيــفَ تَخَاذَلُ الأَيــدِي إذَا مَا تَعَــاقَدَت الأنَامِــلُ بِاشتِبَــاك

مجهولٌ

تخاذل : خوار و ضعیف می شود **الأيدي** (ج يد) **:** دست

تعاقدت : هم پیمان شدند **الأنامل** (ج أُنمولة) **:** سرانگشت

اشتباك : به یکدیگر پیوستن،درگیری،پیوستگی

زمانی که انگشتان ، عهد و پیمان بسته اندکه با هم پیوند خورده و متحد باشند ؛ (از یکدیگر پشتیبانی نمایند.) چگونه دست ها ،ناتوان و ضعیف شوند و یکدیگر را فرو گذارند.

و : حرف حسب ما قبلها

كيفَ : اسم استفهام (يستفهم بها عن حالة الشئ)/ مفعول مطلق بالنيابة منصوب محلاً تقديره : أيَّ تخاذل تتخاذل

تخاذل : فعل مضارع (من باب تفاعل و قد حذفت "ت"للتخفيف) فاعله "الأيدى" والجملة فعلية

الأيدي : فاعل مرفوع تقديراً

إذا ما : اسم الشّرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية ،غير جازم/ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً،متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف (ما : حرف زائدة)

تعاقدتِ : (من باب تفاعل)،فعل الشّرط ماضٍ فاعله ''الأنامل'' والجملة فعليةٌ ، مضافٌ اليه مجرور محلاً

الأنامل : فاعل مرفوع

باشتباك : جارّ ومجرور متعلّق ب : تعاقدت



۲۱۶–مِثلُ الدُّعاء مَتَى يَعلُو إلَى صُعُدِ ... أو كَالْقَضَاءِ مَتَى يَهوِى إلَى صَبَبِ

مجهولٌ

يعلو : اوج مى گيرد

صُعِد : بلندى

القضاء : حكم،قضا و قدر

يهوى : فرود مى آيد

صبب : نشيب

(اسب) هرگاه به فراز مى رود ، همچون نيايش و دعاست ؛ (كه در يک چشم به هم زدن زمين تا آسمان را طى مى كند.) و يا هرگاه رو به نشيب آيد، مانند قضا و قدر است.(كه لحظه اى از عرش برين به زمين مى رسد.)

مثلُ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : ''هو مثل...''والجملة اسميةٌ

متى : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً،متعلّق ب : يعلو

یعلو : فعل مضارع،فاعله ضمیر "هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ

إلی صعدٍ : جارّ ومجرور متعلّق ب : یعلو **أو :** حرف عطف

کالقضاء : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة اسمیة معطوفة علی (مثل...)

متی : ظرف زمان أو مفعولٌ فیه منصوب محلاً،متعلّق ب : یهوی

یهوی : فعل مضارع،فاعله ضمیر "هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ

إلی صبب : جارّ ومجرور متعلّق ب : یهوی



۲۱۷-تُسَائِلُ عَن حَصِینٍ کُلَّ رَکْبٍ و عِندَ جُهَینَةَ الخَبرُ الیَقِینُ

أخنس بن کعب

تسائلُ : می پرسد **حصین :** اسم خاص

کلّ رکب : هر کاروانی،هر سواری **جُهینة :** اسم خاص

الیقین : صحیح ،درست

(صخره خواهر حصین) از هرسواری ،حال حصین را می پرسد ؛ در حالی که خبر درست پیش جُهینه است.

تسائلُ : فعل مضارع (من باب تفاعل)،فاعله ضمیر"هی" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة

کلَّ : مفعولٌ به منصوب **وَ :** حرف حالیة

عند : اسم دائم الإضافة/ ظرف مکان أو مفعولٌ فیه ،منصوب محلاً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مقدم مرفوع محلاً **جهینة :** مضافٌ الیه مجرور بالفتحة

الخبرُ : مبتدأ مؤخّر مرفوع و الجملة اسمیة حالیة منصوبة صاحبها : ضمیر"هی" فی "تسائلُ"

الیقین : نعت مرفوع



۲۱۸–جَمَالُ اللَّيالِي فِي بَقائِكَ فَلْيَدُمْ بَقَاؤُكَ فِي عِزٍّ عَلَيهِنَّ زائِدِ

البحتریّ

جمال : زیبایی بقاء : پایداری،جاودانگی

لیدُم (دام،یدوم،لیدم) : مداوم باد ،پایدار بماند زائدِ : فزونی

زیبایی شب در جاودانگی توست ؛ پس جاودانگی ات با عزت و بزرگی بسیار پایدار بماند. (امیدوارم همیشه پایدار بمانی.)

جمالُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية اللیالي : مضافٌ الیه مجرور تقدیراً

في بقاء : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مرفوع محلاً

ك : مضافٌ الیه مجرور فَ : حرف نتیجة

لیدُم : فعل مضارع (دام،یدوم) مجزوم فاعله "بقاء" والجملة فعلیة

بقاء : فاعل مرفوع في عزٍّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : یدُم

علَیهنَّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : زائد زائدِ : نعت مجرور بالتّبعيّة من منعوته "عزّ"



۲۱۹–نَفْسِي فِداؤُكَ لاَلِقَدْرِي بَل أرَى أنَّ الشَّعِيرَ وِقَايةُ الكَافُورِ

{أبوجعفر الإسكافی}

الشّعیر : دانه جو وقایة : نگهدار

الکافور : کافور

جانم فدایت باد ! نه اینکه جان من ارزشی دارد ؛ بلکه می‌بینم که جو ، نگهبان کافور است.(چیزی بی ارزش ،حافظ چیز ارزشمند و گرانبهاست.)

نفس : مبتدأ مرفوع تقدیراً والجملة اسمیةٌ

ي : مضاف اليه مجرور محلاً   **فداء :** خبر مرفوع

ك : مضاف اليه مجرور محلاً   **لا :** حرف نفي

لقدرِ : جارّ ومجرور متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : نفس

بل : حرف عطف

أرى : فعل يقين مضارع،فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

أنّ : حرف مشبّهة بالفعل

الشّعيرَ : اسم أنّ منصوب و الجملة اسمية سدّت مسدّ المفعولين منصوبة محلاً

وقاية : خبر مرفوع

الكافور : مضافُ اليه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنىً منصوب لشبه فعل "وقاية"



۲۲۰-تَهتَزُّ مِثلَ اهتِزازِ الغُصنِ حَرَّكَهُ   مُــرورُ غَيْمٍ مِــنَ الوَسميّ سَحّاحِ

البحتريّ

تهتزُّ : به جنبش می آید،تکان می خورد   **اهتزاز :** جنبیدن،تکان

الغُصن : شاخه   **حرَّكَ :** به حرکت آورد

مرور : عبور،گذر   **غيمٍ :** ابر

الوسميّ : باران بهاری   **سحّاح :** ریزان

مانند تکان خوردن شاخه ای که عبور ابرهای فراوان بهاری، آن را به حرکت درآورده باشد ، به جنبش در می آید .

مثلَ : مفعول مطلق بالنيابة منصوب   **اهتزاز :** مضافٌ اليه مجرور

حرَّكَ : فعل ماضٍ(من باب تفعيل)فاعله"مرور" والجملة فعلية حالية منصوبة صاحبها: الغصن

هُ : مفعولٌ به منصوب محلاً   **مرور :** فاعل مرفوع

من الوَسميّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : مرور

سَحَّاح : نعت مجرور بالتّبعيّة من منعوته "غيمٍ"



۲۲۱–وَ يَرجِعُ اللّيلُ مُبْيَضّاً إذَا ابْتَسَمَتْ　　عَن أبيَضَ خَضْلِ السِّمْطَين وَضّاحِ

الشّاعر السّابق

يرجعُ : باز می گردد　　**اللّيل :** شب

مُبيضّاً : روشنی　　**ابتسمَتْ :** تبسم کرد،خندید

أبيَض : سفید　　**وضّاح :** درخشان

خَضلِ : مروارید،گوهر نیکو و درخشان

السّمطَينِ : رشته به مروارید کشیده(رشته مروارید)،دو رشته

هرگاه او از سفیدی و روشنی دو رشته گوهر (دندان) تبسم کند ؛گویی که شب با روشنی بسیار ،باز می گردد.

مبيضّاً : (اسم فاعل من باب افعلال) حال مفردة منصوبة ،صاحبها : اللّيل

إذا : اسم الشّرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم /ظرف زمان أو مفعولٌ فيه، منصوب محلاً،متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف تقديره : "إذا ابتَسمَت....يرجع...."

ابتَسمَت : فعلُ الشّرط ماضٍ (من باب افتعال) فاعله ضميرُ"هی" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية ،مضافٌ اليه مجرور محلاً

عنْ أبيَض : جارّ و مجرور بالفتحة ،متعلّق ب : ابتسمت

خَضلِ : نعت مجرور بالتّبعية من منعوته"أبيض"

السّمطَين : مضافٌ اليه مجرور بالياء

وضّاح : نعت مجرور بالتبعيّة من منعوته "أبيَض"



۲۲۲-كَالغُصنِ حَـرَّكَهُ النَّسِيمُ وَ إنَّمَا زَادَت عَـلَيهِ بِـدُمْلُجٍ وَ سِـوَارِ

مجهولٌ

الغصن : شاخه
إنّما : فقط،تنها

دملج : بازوبند
سوار : دستبند

وی ،همچون شاخه ای است که نسیم آن را تکان دهد ؛ درحالی که فقط، دستبند و النگویی را به آن بیافزود.

کالغصن : جارّ ومجرور متعلّق ب : حسب ما قبلها

حرّك : فعل ماضٍ (من باب تفعيل) فاعله"النسيم" والجملة فعلية حالية منصوبة صاحبها : الغصن

ہُ : مفعولٌ به منصوب محلاً
النّسيمُ : فاعل مرفوع

وَ : حرف عطف

إنّما : أداة حصر (مركب من"إنّ" حرف مشبّهة بالفعل و"ما" حرف كافّة)

زادت : فعل ماضٍ فاعله ضمير"هی" المستتر فيه جوازاً (مرجعه : المرأة المحذوفة) والجملة فعليةٌ

عليه : جارّ ومجرور متعلّق ب : زادت

ب : جرف جرّ
دملجٍ : مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنىً منصوب

وَ : حرف عطف
سوار : معطوف على دملج



۲۲۳- مِن بَعدِ مَاکَانَ لَیلِي لَاصَباحَ لَهُ كَأنَّ أوَّلَ يَـومِ الحَشْـرِ آخِـرُهُ

المتنبّی

صباح : صبح و بامداد **یوم الحشر :** روز قیامت

بعد از (مدت ها)، شبی بی پایان را سپری کردم ؛ گویا پایان آن، نخستین روز رستاخیز بود.

من بعد : جارّ ومجرور متعلّق ب : حسب ما قبلها **ما :** حرف نفی

کان : فعل ناقص ماضٍ،اسمه "لیل" والجملة فعليةٌ

لیل : اسم کان مرفوع تقديراً **ي :** مضافُ اليه مجرور محلاً

لا : حرف نافية للجنس

صباحَ : اسم "لا"،مبنى على الفتح ببناء عرضى منصوب محلاً، أو "لاصباحَ" مبتدأ مرفوع محلاً و الجملة اسميةٌ خبر کان منصوب محلاً

له : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر لا مرفوع محلاً

کأنّ : حرف مشبّهة بالفعل

أوّل : اسم كأنّ المنصوب والجملة اسميةٌ **آخر :** خبر مرفوع



۲۲٤-صَهْبَاءُ تَلْمَعُ مِن خِـلَالِ إنَائِهَا كَالشَّمسِ مُشـرِقَةٌ خِلَالَ إيَـاتِهَا

مجهولٌ

صهباءُ : باده **إناء :** ظرف،جام

مُشرقة : پرتوافشانی می کرد

إيات : دایره ای است دور آفتاب(مانند هاله ای از برای ماه)

(این) باده ای است که از میان جامش می درخشد ، خورشیدی است که در میان هاله ای از نور می تابد...

صهباءُ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : هذه صهباء و الجملة اسميةٌ

تلمع : فعل مضارع فاعله ضمير"هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوتها : صهباء

من خلالِ : جارّ و مجرور متعلِّق ب : تلمعُ

إناء : مضافٌ اليه مجرور

ها : مضافٌ اليه مجرور محلاً

كالشّمس : جارّ و مجرور متعلِّق ب : مشرقة

مشرقة : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته"صهباء"

خلال : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً ،متعلِّق ب : مشرقة

إيات : مضافٌ اليه مجرور

ها : مضافٌ اليه مجرور محلاً



۲۲٥-مِن كَفِّ نَاعِمَةِ الصّبى قَد أُلبِسَت حُلَلَ الشَّبَابِ تَمِيسُ فِي فُضُلاَتِهَا

مجهولٌ

كفّ : كف دست ،دست

ناعمة : نرم اندام(نازپرورده)

الصّبى : نوجوان (دختر نوجوان)

حُلل (ج الحُلّة) **:** حله،جامه

تميسُ : می خرامد،می نازد

فُضُلات (ج فُضُل) **:** لباس خواب

از دست دختر نوجوانی نرم اندام که تن پوش جوانی را پوشیده بود ،و در جامه های خواب خود به کبر می خرامید.

من كفّ : جارّ ومجرور،متعلِّق ب : حسب ما قبلها

الصّبى : مضافٌ اليه مجرور تقديراً

قد : حرف تحقيق

أُلبستْ : فعل ماضٍ مبنی للمجهول ، نائب فاعله ضمیر"هی" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة حالیة منصوبة صاحبها : الصّبی

حلَلَ : مفعولٌ به ثانٍ منصوب

تمیسُ : فعل مضارع فاعله ضمیر"هی" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة حالیة منصوبة صاحبها : الصَّبی

في فُضُلات : جارّ و مجرور متعلِّق ب : تمیس



۲۲۶-فَإذَا اصْطَنَعتَ صَنِیعَةً فَاعْمَدْ بِهَا بِاللّهِ أو لِذَوِي القَرَابَة أو دَعْ

حسّان بن ثابت

اصطَنَعتَ : نیکویی کردی

اعمدْ : انجام بده ،لازم بدان

ذوي القربی : خویشاوندان،نزدیکان،خویشان

دَعْ : رها کن ،ترك کن

هرگاه نیکی می کنی ،آن را برای خدا انجام بده ؛ یا برای آشنایان ، یا رهایش کن .

ف : حرف حسب ما قبلها

إذا : اسم الشّرط دائم الإضافة إلی الجملة الفعلیة ،غیر جازم/ظرف زمان أو مفعولٌ فیه ،منصوب محلاً ،متعلِّق ب : جواب الشرط

اصطنعتَ : فعل الشّرط ماضٍ فاعله ضمیر"ت" البارز والجملة فعلیةٌ ،مضافٌ الیه مجرور محلاً

صنیعة : مفعول به منصوب

ف : حرف جواب

اعمدْ : فعل أمر (متعدٍ بحرف الجر) جواب الشرط ،فاعله ضمیر"أنت" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ

ها : مجرور لفظاً و مفعول به معنیً منصوب

باللّه : جارّ ومجرور متعلّق ب : اعمدْ

أو : حرف عطف

لذوي : جارّ و مجرور بالیاء ،متعلِّق ب : اعمد

أو : حرف عطف

دَعْ : فعل أمرٍ (من ودَعَ،یدَعُ)،فاعله ضمیر"أنت" المستتر فیه وجوباً والجملة فعلیة معطوفة من معطوف علیها: اعمد



۲۲۷-إنّ الصَّنیـــعةَ لاَ تَکُونُ صَنِیعةَ حَتَّی یُصَابَ بِهَـــا طَرِیـــقُ الـــمَصْنَعِ
الشّاعر السّابق

الصَّنیعة : احسان،نیکی **یصاب :** واقع شود

طریق : راه،روش **المــَصنَع :** نیکی،خوبی

بی تردید نیکوکاری ، نیکی نخواهد بود تا اینکه در مسیر خودش قرار گیرد.

لاتکون : فعل ناقص ،مضارع منفیّ،اسمه ضمیر"هی" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ ، خبر مرفوع محلاً

صنیعة : خبر مرفوع **حتّی :**حرف جرّ

یصابَ : فعل منصوب ب"أن" المقدَّرة مبنیّ للمجهول نائب فاعلـه "طریـقٌ" و الجملـة فعلیـةٌ ،مصدر مؤوَّل تقدیره : "إصابتهِ" مجرور بحرف جرّ محلاً حتّی إصابة : جـارّ و مجرور،متعلّـق ب : صنیعة

بها : جارّ و مجرور متعلّق ب : یصابَ **طریقُ :** نائب فاعل مرفوع



۲۲۸-مَتَی أرَتِ الدُّنیَا نَباهةَ خامـــلٍ فَـــلاَ تَـــرتَقِبْ إلاّ خُمـــولَ نَبِیـــهِ
البحتریّ

أرتِ : نمایاند،نشان دهد **نباهة :** نامداری

خامل : گمنام **لاترقب :** انتظار نداشته باش

خمول : گمنامی **نبیه :** نامدار

هرگاه دنیا ،گمنامی را نامدار کند ؛ دراین صورت ،منتظر گمنامی نامداری باش .

متی : اسم الشّرط/ظرف زمان أو مفعولٌ فیه منصوب محلاً،متعلّق ب : أرتِ

أرتِ : فعل الشّرط ماضٍ مجزوم (من باب إفعال) ، فاعله الدنيا و الجملة فعلية (و الكسرة لدفع التقاء الساكنين)   **نباهة :** مفعولٌ به منصوب

خامل : مضاف اليه مجرور لفظاً وفاعل معنىً مرفوع لشبه فعل ''نباهة''

ف : حرف جواب   **لاترتقب :** فعل جواب الشرط مضارع(من باب افتعال)،مجزوم ب''لا'' الجازمة فاعله ضمير''أنت'' المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

إلّا : حرف استثناء

خمول : مستثنى مفرّغ،بدل منصوب من المبدل منه المحذوف تقديره : شيئاً (مفعول به منصوب)

نبيهٍ : مضاف اليه مجرور لفظاً وفاعل معنىً مرفوع لشبه فعل ''خمول''



٢٢٩-.................. وَ كَـمْ آمِـرٍ بِالـرُّشدِ غَـيرُ مُطَاع

الشّاعر السّابق

آمرٍ : فرمان دهنده   **الرّشد :** هدايت

مطاع : اطاعت شونده،فرمانروا

چه بسيار امر به معروف كننده ای، كه فرمانش نبرند.

و : حرف عطف

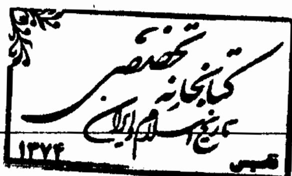
كَم : اسم كناية خبرية،مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ

آمرٍ : تمييز كم مجرور

بالرّشد : جارّ ومجرور متعلّق ب : آمرٍ   **غير :** خبر مرفوع

مُطاع : اسم مفعول (من باب إفعال) /مضافٌ اليه مجرور





۲۳۰–ظَلَمتُكَ إذْ جَعَلتُ سِوَاكَ قَصدِي أوِاسْتَكْفَيْتُ غَــيرَكَ عُظْمَ شَأْني

الشّاعر السّابق

ظَلَمتُكَ : به توستم کردم **جعلتُ :** گردانیدم ، قرار دادم

استکفیتُ : کفایت طلبیدم،شایسته خود دانستم **عظمَ :** بزرگ ،مهم

هر گاه ، دیگری را مدّ نظر قرار داده ؛ و یا شایسته خود بدانم ؛ به تو ، ستم کرده‌ام .

ظلمتُ : فعلٌ فاعله ضمیر"ت" البارز والجملة فعلیة

كَ : مفعولٌ به منصوب محلاً

إذْ : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فیه ،منصوب محلاً ،متعلّق ب : ظلمتُ

جعلتُ : فعلٌ (للصیرورة)فاعله ضمیر"ت" البارز والجملة فعلیة ،مضافٌ الیه مجرور محلاً

سوی :مفعولٌ به منصوب تقدیراً

قصد : مفعول به ثانٍ منصوب تقدیراً **أو :** حرف عطف

استکفیتُ : فعل ماضٍ (من باب استفعال).فاعله ضمیر"ت" البارز والجملة فعلیة

غیرَ : مفعولٌ به منصوب

كَ : مضافٌ الیه مجرور محلاً **عظم :** مفعولٌ به ثانٍ منصوب

شأن : مضافٌ الیه مجرور تقدیراً **ي :** مضافٌ الیه مجرور محلاً



۲۳۱–الخیرُ یَبقَی و إنْ طَالَ الزَّمانُ بِهِ والشّرُّ أخبثُ مَا أوعَیْتَ مِن زادِ

عبیدبن الأبرص

و إن طالَ : هر چند زمان ببرد، اگر چه بگذرد

أخبثُ : پلیدترین | **أوعَیتَ :** نهادی،اندوخته کردی

زاد : توشه

هرچند زمان درازی بگذرد ،ولی خوبی بماند ؛در حالی که بدی پلیدترین توشه ای است که اندوخته ای.

الخیر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیةٌ

یبقی :فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ خبر مرفوع محلاً

و : حرف حالیة | **إنْ :** زائدةٌ وُصلیةٌ (بعدها لیس جواب لها)

طالَ : فعل ماضٍ فاعله الزمان ،والجملة فعلیةٌ حالیة منصوبة ،صاحبها : الخیر و رابطها : "وَ"

بهِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : طالَ | **و :** حرف عطفٍ

الشّر : خبر مرفوع والجملة اسمیة معطوفة | **أخبثُ :** خبر مرفوع

ما : اسم موصول عامّ ،والجملة التالیة صلةٌ له عائدها : محذوف أو ما : حرف مصدریّة و أوعیتَ : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمیر"ت" البارز و الجملة فعلیةٌو"ماأوعیتَ" : مصدر مؤوّل، تقدیره : إیعائِكَ مضافٌ الیه مجرور محلاً

من : حرف جر | **زادٍ :** مجرور لفظاً و مفعول به معنیً منصوب



۲۳۲-إنّي أرَی الأکیاسَ قَد تُرکُوا سُدَی وأعِنَّةُ الأمــوَالِ طَوْعُ الأحمــقِ مجهولٌ

الأکیاس (جِ کَیّس) : زیرك،باهوش | **سدی :**بیهوده

أعنة (جِ عِنان) : افسار | **الأموال (جِ المال) :** دارایی،مال

طوع : فرمان | **الأحمق :** احمق، نادان، ابله

بی تردید ،من زیرکان و باهوشان را می بینم که بیهوده و مهمل رها شده اند ؛ درحالی که زمام دارایی ها (امور)،در دست نادانان و ابلهان است.

ي : اسم إنَّ منصوب والجملة اسمية

أرى : فعل مضارع ،فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية ،خبر مرفوع محلاً

الأكياسَ : مفعولٌ به منصوب **قد :** حرف تحقيق

تُركوا : فعل ماضٍ مبنى للمجهول ،نائب فاعله ضمير"و" البارز والجملة فعليةٌ حالية منصوبة محلاً ،صاحبها : الأكياس

سدى : حال مفردة منصوبة ،صاحبها : ضمير "و" فى ''تركوا''

و : حرف حالية **أعنة :** مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالية منصوبة ،صاحبها : ضمير"أنا" فى"أرى" رابطها : و

طوعُ : خبر مرفوع



۲۳۳–وَ لَم أرَ أمثَالَ الرِّجَالِ تَفَاوَتَتْ لَـدَى المَجدِ حَتّى عُدَّ ألْفٌ بِوَاحِدِ

البحترىّ

عدَّ : شمرده شد،به حساب آمد **ألفٌ بواحد :** هزارتن بایك فرد

لدى المجد : در بزرگی

مانند مردان که در مجد و بزرگی با یکدیگر فرق داشته باشند، ندیده ام ؛ به گونه ای که یکی (از آنان) با هزار تن برابری کند.

وَ : حرف حسب ما قبلها

لم أرَ : فعل مضارع مجزوم بحذف حرف العلة ، فاعله ضمير''أنا'' المستتر فيه وجوباً

والجملة فعليةٌ — أمثال : مفعولٌ به منصوب

تفاوَتتْ : فعل ماضٍ (من باب تفاعل) فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية نعتية منصوبة بالتبعية من منعوتها : أمثال...

لدى : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلّق ب "تفاوتت"

حتّی : حرف ابتداء

عدَّ : فعل ماضٍ مبنی للمجهول نائب فاعله "ألفٌ" والجملة فعلية

ألف : نائب فاعل مرفوع

بواحدٍ : جارّ ومجرور و"واحدٍ" : مجرور لفظاً و مفعولٌ به ثان معنیً منصوب



۲۳٤-كَأنَّ اخْضِرَاراً فی مَسِير عِذَارِهِ — دَبِيــبُ نِمَــالٍ فِي العَبِيــرِ تَوَحَّلُ

مجهولٌ

اخضراراً : سبزه — عذار : رخسار

دبيب : به نرمی رفتن — نمال (ج نَمْل) : مورچه

توحَّل : فرومی رود،گل آلود می شود — العبير : عنبر

گويا ،سبزه گرداگـرد رخســارش ،همچـون حركـت مورچگـان اسـت کـه در عنبـر فرورفته اند.

كأنّ : حرف مشبّهة بالفعل

اخضراراً : اسم كأنّ منصوب والجملة اسمية — في مسير : جارّ ومجرور متعلّق ب : اخضراراً

عذار : مضافٌ اليه مجرور — ه : مضافٌ اليه مجرور محلاً

دبيب : خبر مرفوع — نمال : مضاف اليه

فی العبیر : جارّ ومجرور متعلّق ب : توحَّل

توحَّل : (أصله تتوحَّل،قد حذفت التاء للتخفیف)،فعل مضارع (من باب تفعُّل)،فاعله ضمیر"هی" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة نعتیة،مجرورة بالتبعیة من منعوتها : نمال



۲۳۵–جَوَادٌ نَجِیحٌ أخُو مَاقِطِ نِقَابٌ یُحَدِّثُ بِالغَائِبِ

أوس بن حجر

جوادٌ : بخشنده **نجیحٌ :** اندیشه درست،شکیبا

ماقط : آزاد شده،فالگیر **نقابٌ :** بسیار دانا

یُحدّث : آگاهی می دهد **الغائب :** غیب و پنهان

(وی جوانمردی) بخشنده ، شکیبا ، آزاده و بسیار داناست که از غیب خبر می دهد

جوادٌ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقدیره : "هو جوادٌ" والجملة اسمیة

نجیحٌ : خبر بعد خبر مرفوع

أخو : اسم من الأسماء الخمسة /خبر بعد خبر مرفوع بالواو

ماقط : مضافٌ الیه مجرور **نقابٌ :** خبر بعد خبر مرفوع

یحدّثُ : فعل مضارع (من باب تفعیل) فاعله ضمیر "هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة نعتیة مرفوعة بالتبعیة من منعوتها : نقاب (مفعوله محذوف)

بالغائب : جارّ و مجرور متعلّق ب : یحدّث



۲۳٦–و عَجِبتُ مِن أرضٍ سَحابُ أکُفِّهِم مِن فَوقِهَا وَ صُخُورُهَا لاَ تُورِقُ

المتنبّی

سحاب : ابر
أكفّ (ج الكفّ) : دست
صُخور (ج صَخرة) **:** صخره
تورق : سبز می شود،برگ می دهد

از زمینی در شگفتم که ابر دست هایش (بخشندگی) ،برفراز آن است ؛(ولی) صخره هایش ،پر برگ و سر سبز نمی شوند.

و : حرف حسب ما قبلها
عجبت : فعل ماضٍ،فاعله ضمير "تُ" البارز والجملة فعليةٌ
من أرضٍ : جارّ ومجرور متعلّق ب : عجبت
سحاب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نعتية مجرورة بالتّبعية من منعوتها : أرضٍ
أكفّ : مضافٌ اليه مجرور
من فوق : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مرفوع محلاً
ها : مضافٌ اليه مجرور محلاً
و : حرف عطف
صخور : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة **لاتورق :** فعل مضارع منفی،فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً



۲۳۷-وَ مَا هِيَ إلاّ جِيفَةٌ مُستَحِيلَةٌ **عَلَيـهَا كِلاَبٌ هَمُّهُنَّ اجتِذَابُهَا**

الإمام الشافعی

جيفة : مردار،لاشه
مستحيلة : گندیده
كلابٌ (جِ كَلْب) **:** سگ
اجتذاب : کشیدن ازچنگ دیگران

آن ،**(دنیا) فقط مرداری گندیده است که سگ هایی این مردار را از چنگال یکدیگر می کشند.**

وَ : حرف حسب ما قبلها

ما : حرف شبيه ب"ليس "(بطل عملها بسبب وجود إلّا بعدها)

هي : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ **إلّا :** حرف استثناء .

جيفة : مستثنى مفرّغ ، بدل مرفوع بالتّبعيّة من المبدل منه المحذوف تقديره "شيءٌ" وهو خبر

مستحيلة : نعت مرفوع

عليها : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

كلابٌ : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ نعتية مرفوعة بالتّبعيّة من منعوتها : جيفة

همُّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ نعتية مرفوعة بالتّبعيّة من منعوتها : كلابٌ

هنَّ : مضاف اليه مجرور محلاً **اجتذاب :** خبر مرفوع

ها : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنىً منصوب لشبه فعل "اجتذاب"



۲۳۸-فَإِنْ تَجتَنِبْهَا كُنتَ سِلْماً لَأهلِهَا وَ إنْ تَجتَذِبْهَا نَازَعَتْكَ كِلابُهَا

الشّاعر السّابق

تجتنب : دوری کنی **سلماً :** درسلامت ، دراماں

تجتذب : جذب کنی ،چنگ بزنی **نازعت :** نزاع خواهندکرد،گازخواهند گرفت

كلاب (ج كَلْب) **:** سگ

... .در نتیجه ،تو اگر از آن ،(دنیا) دوری گزینی ، جان سالم بدر بری ؛و اگر به آن ، دل ببندی (چنگ بزنی) ،سگ ها ترا گاز خواهند گرفت.(با تو ستیزه کنند.)

فَ : حرف نتيجة **إنْ :** حرف الشرط

تجتنب : فعل الشرط مضارع (من باب افتعال) مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ **ها :** مفعول به منصوب محلاً

کنت : فعل ناقص جواب الشرط مجزوم محلاً، اسمه ضمیر "ت" البارز والجملة فعليةٌ

سلماً : خبر کان منصوب **لأهل :** جارّ ومجرور متعلّق ب : سلماً

إنْ : حرف الشرط

تجتذب : فعل الشرط مضارع (من باب افتعال) مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

نازعتْ : فعل جواب الشّرط ماضٍ (من باب مفاعلة)،مجزوم فاعله "كلاب" والجملة فعليةٌ

ك : مفعول به منصوب محلاً **كلاب :** فاعل مرفوع



۲۳۹-فَإن كَانَت الأرزَاقُ قِسماً مُقَدَّرا فَقِلّةُ حِرصِ المَرْءِ بِالكَسْبِ أجْمَلُ

علیّ(ع)

الأرزاق (ج الرِّزق) **:** روزی **المرء :** شخص،مرد

أجمل : زیباتر،زیبنده تر

اگر رزق و روزی تقسیم شده و مقدّر است ،در این صورت ،کم آزی بشر در گردآوری آن ، زیبنده تر و نیکوتر است.

ف : حرف حسب ما قبلها **إن :** حرف الشرط

کانت : فعل الشرط ماضٍ مجزوم،اسمه الأرزاق والجملة فعلية

الأرزاق : اسم کان مرفوع **قسماً :** خبرمنصوب

مقدّراً : نعت منصوب **فَ :** حرف جواب

قلّة : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية جواب الشرط **حرص :** مضافٌ اليه مجرور

بالكسب : جارّ و مجرور متعلّق ب : أجمل **أجمل :** خبر مرفوع



۲٤۰-سَأرْكَبُ مِن أمُورِي كُلَّ صَعْبِ لأَبلُـــغَ مَـــا أُؤمِّـــلُ مِـــن حَيَاتِي

مجهولٌ

سأركب : دست به كار خواهم شد،سوار خواهم شد.

صعبٍ : دشوار لأبلُغَ : براى اينكه برسم

أُؤمِّلُ : آرزو مى كنم الحياة : زندگی

برای رسیدن به آرزوهای زندگی ام ،بزودی دست به کارهـای سـختی (بزرگـی) خواهم زد.

سَ : حرف تنفيس للاستقبال

أركبُ : فعل مضارع فاعله ضمير"أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

من أمور : جارّ و مجرور متعلّق ب : أركبُ

كلَّ : مفعولٌ به منصوب لِ : حرف جرّ

أبلغَ : فعل مضارع منصوب ب"أنْ" المقدَّرة المصدرية ،فاعله ضمير"أنا" المسـتتر فيـه وجوبـاً والجملة فعلية (أن أبلغَ) مصدر مؤوّل تقديره : البلوغ ،مجرور بحرف جارّ ،للبلوغ : جارّ و مجرور متعلّق ب : أركبُ

مَا : اسم موصول عامّ / منصوب محلاً على نزع الخافض

أُوَمِّل : فعل فاعله ضمير"أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صـلة ،عائـدها محـذوف (إذا اعتبرنا"ما"موصولة) أو مَا : حرف مصدريّة و ما أُومِّلُ : مصدر مـؤوّل تقـديره : "تـأميلى" منصوب على نزع الخافض محلاً من حياة : جارّ و مجرور متعلّق ب : أُومِّلُ

ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً



۲٤۱–فَإنْ کَانَ القَضَاءُ وَ لَم أنَـلْهُ فَـإنَّ العُـذْرَ لِـي بَعدَ المَـمَاةِ مجهولٌ

القضاءُ : حکم،سرنوشت لم أنل : کامیاب نشدم

الممات : مرگ

پس ،اگر مرگ فرا رسید و به آن (آرزوها) دست نیافتم ، بی تردید بعد از مرگ بهانه ای خواهم داشت.

فَ : حرف حسب ما قبلها إنْ : حرف الشرط

کانَ : فعل الشّرط ناقص ،مجزوم محلاً ،اسمه"القضاءُ" والجملة فعلية

القضاء : اسم "کان" مرفوع (خبره محذوف تقديره: موجوداً)

و : حرف اللصوق (يلتصق بالجملة الواقعة نعتاً)

لم أنل : فعل مجزوم فاعله ضمير"أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية نعتية ،منصوبة بالتبعية من منعوتها : (موجوداً) المحذوف **هُ :** مفعولٌ به منصوب محلاً

فَ : حرف جواب **إنَّ :** حرف مشبّهة بالفعل

العذرَ : اسم إنَّ منصوب والجملة اسمية جواب الشرط

لي : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مرفوع محلاً

بعدَ : اسم دائم الإضافة /ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب ،متعلّق ب : محذوف شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : "ی" **الممات :** مصدر ميمی /مضاف اليه مجرور



۲٤۲–وَقَفَ الهَوَی بِي حَيثُ أنتَ فَليسَ لي مُتَقَدَّمٌ عَـنهُ وَ لاَ مُـتَأخَّـرُ

أبوالشّيص

حيث أنت : جايی كه تويی　　**متقدّم :** پيش

متأخّر : پس

عشق و دوستی ، مرا در جايی که تو بودی ،متوقف ساخت ؛(به گونه ای)که راه پس و پيش نداشتم.

وقف : فعل ماضٍ ،فاعله ''الهوى'' والجملة فعليةٌ

الهوى : فاعل مرفوع تقديراً　　**ب :** حرف جرّ

ي : مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنىً منصوب

حيث : اسم دائم الإضافة/ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً ،متعلّق ب : وقف

أنت : مبتدأ مرفوع محلاً،خبره محذوف تقديره : '' أنت موجودٌ '' والجملة اسمية مضافٌ اليه مجرور محلاً (أو يمكن «كنتَ أنت »حينئذٍ أنت مؤكِّـد لِ:« ت » في كنت و خبره محذوف تقديره: كنت واقفاً)　　**ف :** حرف عطف

ليس : فعل ناقص ،اسمه ''متقدّم'' والجملة فعليةٌ

لي : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم مرفوع محلاً

متقدّم : اسم ليس مؤخّر مرفوع والجملة اسميةٌ

عنه : جارّ ومجرور متعلّق ب : متقدّم　　**و :** حرف عطف

لا : حرف زائد (لتؤكيد النّفي)　　**متأخّر :** معطوف مرفوع



۲٤۳–فَذُو الْعَقلِ مَن يَرضَى بِمَقدُورِ حَظِّهِ　　فَبِــالجَدِّ تَحــظَى نَفسُه لاَ بِجِدِّهَا مجهولٌ

ذوالعقل : خردمند،انديشمند　　**يرضى :** خشنود شود،راضی است

مقدور : آنچه مقدّر است　　**حظّ :** لذت ،بهره

تحظی :بهره می برد ،کامیاب می شود **الجَد** : بخت واقبال، بهره ونصیب

جدّ : کوشش، تلاش وپشتکار

خردمند کسی است که به بخت و اقبال خود خرسند باشد ؛چرا که بهره مندی از (لذت) زندگی به بخت است ،نه به تلاش و کوشش.

فَ : حرف حسب ما قبلها

ذو : اسم من الأسماء الخمسة /مبتدأ مرفوع بالواو والجملة اسمية

مَن : اسم موصول عامّ/خبر مرفوع محلاً

یرضی :فعل فاعله ضمیر"هو" المستتر فیه جوازاً و الجملة فعلیة صلة عائدها : ضمیر"ه" فی"حظِّه"

بمقدور : جارّ و مجرور متعلِّق ب : یرضی

حظّ : مضاف الیه مجرور

ه : مضافٌ الیه مجرور محلاً

ف : حرف النّتیجة

بالجدّ : جارّ و مجرور متعلِّق ب : تحظی

تحظی :(من حَظِیَ،حَظوةً)فعل مضارع فاعله"نفس" والجملة فعلیةٌ

نفس : فاعل مرفوع

لا : حرف عطف

بجدّ : جارّ ومجرور متعلِّق ب : تحظی

ها : مضافٌ الیه مجرور محلاً



۲۴٤-مَتَی مَایَشِدْ مَجداً یَشِدْهُ بِهِمّة **تَقَیَّلَ فِیهَا مَاجِداً بَعدَ مَاجِدِ**

البحتریّ

متی :هرگاه

یشِد : برپادارد،بناکند

تقیَّل : پیروی کرده است

ماجد : بزرگوار،شخص بزرگ

هرگاه بزرگی و مجدی را بنا گذارد ؛ با همتی آن را بسازد که شخص بزرگی همانندِ بزرگی دیگر شود.(از نیاکان بزرگ خود پیروی کند.)

متی ما : اسم الشّرط / ظرف زمان أو مفعولٌ فیه ،منصوب محلاً، متعلِّق ب : یشد
(''ما'' حرف زائد)

یشد : فعل الشّرط مضارع مجزوم وجوباً ،فاعله ضمیر ''هو'' المستتر فیه جوازاً و الجملة فعلیةٌ

مجداً : مفعولٌ به منصوب

یشد : فعل جواب الشرط،مضارع مجزوم وجوباً،فاعله ضمیر''هو'' المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ

ہ : مفعولٌ به منصوب محلاً　　**بِمّة :** جارّ ومجرور متعلِّق ب : یشد

تقیّل : فعل ماضٍ (من باب تفعّل)،فاعله ضمیر''هو'' المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیةٌ
نعتیة مجرورة بالتبعیة من منعوتها : همة

فیها : جارّ ومجرور متعلِّق ب : تقیّل　　**ماجداً :** مفعولٌ به منصوب

بعدَ : ظرف زمان مفعولٌ فیه ،منصوب متعلِّق ب : تقیّل

ماجدٍ : مضاف الیه مجرور



۲٤٥–وَ إن یَطَّلِبْ مَسْعَاةَ مَجدٍ بَعیدةَ　　یَنَلْهـا بِجَـدٌّ أرْیَـحيٌ وَ والـدِ
الشّاعر السّابق

یطلب : بخواهد　　**مسعاة :** هدف،تلاش

بعیدة : دور　　**جدّ أریحي :** جد بزرگوار

والد : پدر

اگر شخص نیکوکار و بزرگی ، هدف دور دستی را در نظر داشته باشد ، به خاطر نیاکانی بخشنده و کریم ،و پدری بزرگوار به آن دست یابد...

و : حرف حسب ما قبلها　　**إن :** حرف الشّرط

يطّلب : فعل الشّرط مضارع مجزوم وجوباً (من باب افتعال)،فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

مسعاة : مصدر ميمی /مفعولٌ به منصوب **مجدٍ :** مضاف اليه مجرور

بعيدةً : نعت منصوب بالتّبعيّة من منعوته : مسعاة

يَنَل : فعل مضارع مجزوم وجوباً،جواب الشّرط،فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ **ها :** مفعولٌ به منصوب محلاً

بجدّ : جارّ ومجرور متعلّق ب : ينل **أريحي :** نعت مجرور

و : حرف عطف **والد :** معطوف مجرور



۲٤٦-كَمَا مُدَّتِ الكَفُّ المضَافُ بنانُها إلَى عَضُـــدٍ فِي المكرُمات و ساعدِ

الشّاعر السّابق

مدّت : اتصال دارد،كشيده شده است **بنان(واحدها بَنانة) :** سرانگشت

الكفّ : كف دست **عضد :** بازو

مكرمات : بخشندگی **ساعد :** ساعد

...همچنانكه كف دست و انگشتان هنگام بخشندگی ، به بازو و ساعد پيوسته‌اند.

ك : حرف جرّ **كما :** جارّ ومجرور

مامدّت : "ما" اسم موصول عامّ/مجرور محلاً بحرف جارّ و"مدّت" : فعل ماضٍ مبنی للمجهول،نائب فاعله "الكفّ" والجملة فعلية صلة،وعائدها : محذوف أو "ما"حرف مصدريّة مع "مدّت" : مصدر مؤوّل تقديره : "مدّها" و"كَمدّ" : جارّ ومجرور متعلّق ب : ينل

الكفّ : نائب فاعل مرفوع **المضاف :** نعت سببی مرفوع

بنان : نائب فاعل مرفوع لشبه فعل "المضاف"

ها : مضافٌ اليه مجرور محلاً
إلى عضدٍ : جارّ ومجرور متعلّق ب : مدّت
في المكرمات : جارّ ومجرور متعلّق ب : مدّت
و : حرف عطف
ساعدٍ : معطوف مجرور بالتّبعيّة من معطوف عليه ''عضد''



٢٤٧-سَـؤُومٌ مَلُولٌ لاَ تَدُومُ لِصَاحِبِ نَشُـوزٌ قَرُوكٌ لاَ تُجِيبُ لِخَاطِبِ مجهولٌ

سووُمٌ : ناخوشايند،ملول
ملول : دلتنگ
نشوزٌ : سركش،نافرمانبردار
قروكٌ : دشمن همسر
خاطبِ : خواستگارى

وى ، بى قرار و دلتنگى است كه دوستى اش ناپايدار ؛ و زن ناسازگار و دشمن همسرى است كه به هيچ خواستگارى جواب نمى دهد.

سَووُمٌ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هى سووم" والجملة اسمية
ملولٌ : خبربعد خبر مرفوع
لاتدومُ : فعل مضارع منفى ،فاعله ضمير"هى" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ نعتية
لصاحب : جارّ و مجرور ،متعلّق ب : لاتدوم
نشوزٌ : خبر بعد خبر مرفوع
قروكٌ : خبر بعد خبر مرفوع
لاتجيب : فعل مضارع منفىّ،فاعله ضمير"هى" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ نعتية
لخاطبِ : جارّ و مجرور ،متعلّق ب : لاتجيب



۲۴۸-فَإنْ جَرَتِ الألفَاظُ یَوماً بِمِدحَةٍ لِغَـیرِكَ إنسَاناً فَأنتَ الّذي نَعْنِي

أبونواس

جرَتْ : جاری شد **الألفاظ**(جِ اللّفظ) **:** واژه،کلمه

مدحة : ستایش **نعني :** درنظر داریم

اگر واژگان، به ستایش انسان دیگری بر زبان رانده شود ، (به هر حال)تو مورد نظری.

فَ : حرف ابتدائیة **إن :** حرف الشّرط

جرَت : فعل الشّرط ماضٍ مجزوم محلاً، فاعله "الألفاظ" والجملة فعليةٌ

الألفاظ : فاعل مرفوع

يوماً : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : جرت

بمدحة : جارّ و مجرور متعلّق ب : جرت **لغير :** جارّ و مجرور متعلّق ب : مدحة

ك : مضافٌ اليه مجرور محلاً **إنساناً :** مفعول به منصوب لشبه فعل"مدحة"

فَ : حرف جواب

أنت : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ شرطية

الّذي : اسم موصول خاص/خبر مرفوع محلاً

نعني : فعل فاعله ضمير"نحن"المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة ،عائدها : محذوف (مفعوله محذوف)



۲۴۹-وَ لَسْتُ إذَا سَمَا لِلمَجدِ طَرْفُ أرُدُّ نَـوَاظِـرِي دُونَ السِّمَـاكِ

مجهولٌ

أردّ : برگردانم
نواظر(جِ ناظرة) : دیده،چشم

السّماك : ستاره سماك (السماكان : نام دو ستاره روشن که یکی را سماك ''اعزل'' و دیگری را سماك ''رامح'' گویند که روشن ترین ستاره صور فلکی است.)

طرف : چشم ، دیده

من (از کسانی هستم که)هرگاه ، به مجد و بزرگی بنگرد ، چشمانم را به پایین تر از ستاره سماک بر نمی گردانم.

و : حرف حسب ما قبلها

لستُ : فعل ماضٍ ناقص اسمه ضمیر''ت'' البارز والجملة فعليةٌ

إذا : اسم الشّرط دائم الإضافة إلی الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعولٌ فيه ، منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف

سما : فعل ماضٍ مبنی علی الفتح المقدّر فاعله ''طرف'' والجملة فعليةٌ ، مضاف اليه مجرور محلاً

للمجدِ : جارّ ومجرور متعلّق ب : سما
طرف : فاعل مرفوع

أردّ : فعل مضارع، فاعله ضمير''أنا'' المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية خبر ليس منصوب محلاً

نواظر : مفعولٌ به منصوب تقديراً

دون : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه ، منصوب متعلّق ب-: أردّ

السّماك : مضاف اليه مجرور



۲۵۰–وَ دَهْرِي مُسْعِفٌ وَ العُمرُ غَضٌّ وَ نَفْسِي حُـرَّةٌ وَ العِـرْقُ زَاكِ

مجهول

مُسعف : یاور،کمك کننده، یاری کننده
غضّ : تازه

نفس : روان
حرّة : آزاده

العرق : رگ و ریشه،نژاد
زاكِ : پاك،اصيل

روزگار ،یاور ؛عمر ، تروتازه ؛ روان ، آزاد ؛و نژادم ،پاک و نیک است.

و : حرف حسب ما قبلها
دهر : مبتدأ مرفوع تقديراً والجملة اسميةٌ

مسعف : اسم فاعل من باب إفعال/ خبر مرفوع

و : حرف عطف
العمرُ : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية معطوفة

غضّ : خبر مرفوع
و : حرف عطف

نفس : مبتدأ مرفوع تقديراً والجملة اسمية معطوفة

حرّة : خبر مرفوع
و : حرف عطف

العرق : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة **زاكِ :** خبر مرفوع تقديراً



۲۵۱ -وَ لَيسَ مُهَجِّني إلاّ شَبَابُ   حُرِمتُ بِهِ مَزِيَّةَ ذِي احتِنَاك مجهولٌ

مُهجّن : زشت كننده،عيب
شباب : جوانى

مزيّة : مزية و برترى

ذي احتناك : مجرب وآزموده،باتجربه،كاركشته

عیب من فقط ،(دوره) جوانی است که مرا از ویژگی پرتجربگی و پختگی، بی بهره ساخته است.

و : حرف حسب ما قبلها

ليس : فعل ناقص ماضٍ اسمه"شباب" والجملة فعليةٌ

مهجّن : اسم فاعل من باب تفعيل/ خبر"ليس" مقدم منصوب تقديراً

ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً 　　　　إلّا : حرف استثناء (الحصريّة)

شبابٌ : اسم ليس مؤخر مرفوع و الجملة فعلية (سبب تأخيره ، الحصر)

حُرِمتُ : فعل ماضٍ مبنى للمجهول، نائب فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعليةٌ نعتية مرفوعة بالتبعيّة من منعوتها : شبابٌ

به : جارّ ومجرور محلاً 　　　　مزيّة : مفعول به ثانٍ منصوب

ذي : بمعنى صاحب، اسم من الأسماء الخمسة/مضاف اليه مجرور بالياء

احتناك : مضاف اليه مجرور



۲۵۲-عَلَى أنَّ الرِّهَانَ أبَانَ شَأْوِي 　　　　إذَا شَاءَ الجِذَاعُ عَلَى المَذَاكِي مجهولٌ

الرّهان : شرط بندی 　　　　أبان : پیدا شد،آشکار گردید

شأو : نهایت،پایان،غایت 　　　　شاءَ : خواست

الجذاع (جِ الجَذَع) : اسب جوان

الـمَذاکی (جِ الـمُذکِی) : اسب میانه سال

هرگاه اسب های جوان ،بر میانسال پیشی گیرند ؛در این صورت ، روشن می شود که چقدر شایسته ام.

على :حرف جرّ

الرّهان : اسم أنّ منصوب والجملة اسميةٌ مجرورة محلاً

أبانَ : فعل ماضٍ (من باب إفعال)، فاعله ضمير"هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

شأو : مفعول به منصوب تقديراً **ي :** مضاف اليه مجرور محلاً

إذا : اسم الشّرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف

شاء : فعل الشّرط ماضٍ فاعله "الجذاع" والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

الجِذاع : فاعل مرفوع

على المذاكى : جارّ ومجرور ، متعلّق ب : شاءَ

فرهنگ واژگان

(در این ترتیب همزه، ال ومدّ ،در نظر گرفته نشده است.)

الف)

اؤمّلُ: آرزو می‌کنم

ابا: پدر

اباءُ: مناعت

ابالي: پروا ندارم

ابـــان: پیـدا شـد، آشـکار گردید

ابتسم: تبسم کرد، خندید

ابداً: همیشه

ابدَتْ: آشکار شود

ابشر: مژده باد

ابطـــال (جِ بَطَـــل): دلاور، قهرمان " شجاع

ابیَض: سفید

اترك: رحم کن

اتّقي: ترسید

اتوقـــعّ: آرزومنـدم، انتظـار دارم

آثار (جِ أثر): نشان، ردّ پا

اثنین: دو

اثواب (جِ ثـــوب): لبـاس، جامه

آجـــام(جِ أجمـــةً): سـرزمین پردرخت

اجتذاب:کشیدن از چنـگ دیگران

اجدَّ: جدید و نوگردانید

اجدر: سزاوارتر

اَجزع: بی تابی کنم

اجمل: زیباتر، زیبنده تر

احباب (جِ حبیب): دوست

احبَّة (جِ حبیب): دوست

احداث (جِ حَدَث): پیشـامد روزگار

احرار (جِ حُرّ): آزاده

احرقتْ: سوزانید

احسان: نیکوکاری

احمق: نادان ، ابله

احور: سیاه چشم

احیاناً (جِ حین): گاهی

اخبثُ: پلیدترین

اخضراراً: سبزه

اخلقَ: کهنه گردانید

اخوالحزم: دوراندیش

اخوان: برادران

اخوعزمات: صاحب اراده و عزم
اخیار (جِ خیر): نیک، برگزیده
ادراك: رسیدن
ادرك: رسید
اذاقَ: چشانید
اذن: گوش
اذی: آزار، اذیت
آراء (جِ راي): اندیشه، دیدگاه
آراء صدق: اندیشه های راستین
اراذل (جِ أرذَل): فرومایه
اراقم (جِ أرقم): مار سیاه و سفید
ارؤس (جِ رأس): سر
اربع: چهار
اَرت: نمایاند، نشان دهد
ارجل (جِ رِجل): پا
ارجو: امید دارم
ارزاق (جِ رزق): روزی
ارض: زمین، دیار
ارضاً: سرزمین
ارقِ: بیداری
اروي: روایت می کنیم

ازهار (جِ زهر): شکوفه
ازیَن: آراسته تر-نیکوتر
اسارٌ: اسیر گشتن
است: نشینگاه
استعرضَت: از نظر گذراندی
استکفیتُ: کفایت طلبیدم، شایسته خود دانستم
اسرّ: مخفی کرد
اسود: سیاه
اسهلوا: به آسایش رسیدند
اسیاف (جِ سیف): شمشیر
اشباهاً (جِ شبه): شبیه، مانند
اشتباك: به یکدیگر پیوستن، درگیری، پیوستگی
اشغال (جِ شغل): بازی، سرگرمی، مشغولیت
اشفاق: ترس و نگرانی
اشیاء (جِ شيء): چیز
اصطَنَعتَ: نیکویی کردی
اصل: ریشه
اضاءَ: روشن کرد
اضافَ: افزود
اضَرَّت: زیان رسانید
اعادي: دشمنان
اعتدال: راستی، استواری
اعرِف: بشناس

اعطیتَ: به تو روی آورد، به تو داده شد
اعقاب (جِ عَقِب): سرانجام، عواقب، پایان، پیامد
اعمدْ: انجام بده، لازم بدان
اعنة (جِ عِنان): افسار
اعیا: ناتوان ساخت، عاجز کرد
اغصان (جِ غُصْن): شاخه
افاعي (جِ افعي): مار
افتضحَ: رسوا شد، افتضاح کرد
افیاء (جِ فَيْء): سایه
اقاحي: گل بابونه
اقتفی: پیروزی نمود
اقدام: روی به سختی
اقصی: بالاترین
اقْعِ: بنشین
اقعی: نشست
اَکباد (جِ کَبِد): جگر
اکرمتَ: احترام گذاری، نیکی کن
اکفّ (جِ کفّ): دست
اکفی: شایسته تر، با کفایت تر
اکیاس (جِ کَیِّس): زیرک،

باهوش
اکیسْ: زیرك تر، باهوش‌تر
آلَ:برگشت
الام: فرومایه تر، پست تر
اللّذّ: لذت بخش ترین
الفٌ بواحد: هزار تن با یک فرد
الفاظ (جِ لفظ): واژه، کلمه
القی: قرار می دهد
الهاً: معبودی را
الیكَ: دور شو، گم شو
امَّ: قصد کند
امرَ: حکم
آمِر: فرمان دهنده
امرءاً: بشر، آدمی
امنح: پیمانی بستم
اموال (جِ مال): دارایی، مال
امور (جِ امر): کار
ان أبلكِ: اگر بگویم
ان أحظی:حظ و بهره برم، کامیاب شدم
ان أكُ قدبردتُ: خنك کرده باشم
ان تلقَه : اگر او را بیابی
ان توسّعتْ: اگر توسعه یابد

ان حللْتَ: اگر اقامت افکنی
ان یمدحوا: بستایند
اناء: ظرف، جام
انامل (جِ انمولة): سرانگشت
انتحب: ناله سرداد
انتحی: قصد کرد
انتحیتَ: قصد کردی
انجاح: رستگاری، کامیابی
انجاز: برآورده شدن
انسا: انس،خو
آنسات: دختران، دوشیزگان
انصار: یاران، یاوران
انصداع: شکافتن
انطواء: نیت، ذات
انعمَ: نعمت داد
انفسهم: جان خود (جانشان)
انکر: نادیده نگیرم
انّما: فقط، تنها
انوار(جِ نَوْر):گل سفید
انهاضت: فرو ریخت
اوعیتَ: نهادی، اندوخته کردی
اولی الألباب: خردمندان
اولی: سزاوارترین، شایسته ترین
اولیّت: روا داری

اهتزاز: جنبیدن، تکان
اهل الفضل: خردمندان
اهل: خانواده
اهلاً و مرحباً: خوش آمدید
ایابكَ: باز آمدن تو
ایات: دایره ای است دور آفتاب(مانند هاله ای از برای ماه)
ایّام (جِ یوم): روز، روزگار
ایدي (جِ ید): دست
ایراءً: آتش روشن کردن
ایقنت: یقین می کنی
این هم: کجایند
أثر:نشان
أحدث : فرد، تن
ألفی: یافت

ب)

باب: در
باتَ: شب را به صبح رساند
باسطاً: باز کننده، گسترنده
باق: جاودان، باقیمانده
بالنّفس: جان بر کف نهادن
بأس: شجاعت، قوت
بحر: دریا
بُخل: بخل،خیسی

بدر: ماه شب چهاردهم
بدراً: ماه تمام
برزَ: بیرون آید (آشکار و باز شود)
برهان: دلیل
برهاناً: برهان
بریّة: نیکی
بعدَ حینٍ: پس از چندی
بُعد: دوری
بعض: یکی
بعیدة: دور
بقاء: پایداری، جاودانگی
بقّیتَ: باقی گذاری
بکی: گریست
بلاد (جِ بلد): شهر، کشور
بلدة: شهر
بليَ: کهنگی
بناء: پایه و اساس
بنان (واحدها بَنانة): سرانگشتان
بوق: بوق
بیضاء: سپید اندام
بیضة: حوزه، دایره
بین السّماکین: بین دو ستاره سماک

ت)
تبلیغاً: رساندن
تبیَّنُ: آشکار می شود
تتابع: پیاپی انجام شد
تتقلّب: دگرگون می شود، فراز و فرود دارد
تجتذب: جذب کنی، چنگ بزنی
تجتنب: دوری کنی
تجرّب: بیازمایی
تجریب: آزمودن
تجلي: جلوه گر می شود
تَجهَّمَ: ترشرویی کرد
تحرَّك: حرکت کن
تحظي: بهره می برد، کامیاب می شود
تحقر: ناچیز می‌پنداری
تحیّات (جِ تحیّة): درود و تحیت
تَحیَّتي: درود مرا
تخاذل: خوار و ضعیف شد
تُخوِّفُني: مرا می ترساند
تخیَّرْ: انتخاب نیکو کن
تدّبیر: چاره اندیشی
تراب: خاک
تراثاً: میراث
ترجمة: نشانه
تروِمُ: می خواهی ، طلب می کنی
تسائل: می پرسی
تستردُّ: باز پس می گیرد
تسعی می خزد
تَصابي: عاشقانه
تصلحُ: به نیکی به دست آری
تعاقدت: هم پیمان شدند
تعتدُّ: می شمارد
تعدُّ: بر شمرده می شود، به حساب می آید
تعقّباً: پیگیری
تغیّبَ: (از نظرها) پنهان گشت
تقیَّل: پیروی کرده است
تکلّفتُ: خود را به سختی انداختم
تلق: برخورد کنی
تَلقي ملاقات می کنی
تلمعُ: می درخشد
تلَهُّبُ: شعله
تمازجَ: به هم آمیخته است، آمیخته شد
تمرّدَ: سرپیچی کند

تمشي: راه می روند

تميسُ: می خرامد، می نازد

تنامُ: می خوابی

تناولتُ: بدست آوردم

تنقل: جابجا می شود

تنكّر: نادیده می گیرد

تنمُّ: سخن چینی می کند

توحّل: فرو می رود، گل آلود می شود

توديع: ترک، خداحافظی

تورق: سبز می شود، برگ می دهد

تهبُ: می بخشد

تهتزُّ: به جنبش می آید، تکان می خورد

تهوی میل داری

ث)

ثانی دوم، بعدی

ثری زمین، خاک

ثغور: دندان

ثقال: سنگین

ثلاثّة: سه

ثیاب (جِ ثوب): جامه

ج)

جاشَ: بازشود

جاوز: گذشت

جبان: ترسو

جبناء: بدخواهان، ترسویان

جدّ أريحّي: جد بزرگوار

جدّ: بخت و اقبال، بهره ولغیب

جدّ: کوشش، تلاش و پشتکار

جذاع (جِ جذَع): اسب جوان

جُرأة: دلیر کردن

جرتْ: جاری شد

جعلتُ: قراردادم

جفوت: ظلم و ستم کنی

جلّت: بزرگ باشد

جموم: چاه پر آب

جنبات (جِ جَنْبة): پهلو

جوادٌ: بخشنده

جَوْد: باران بسیار

جود: جود، کرم، بخشش

جهل: نادانی

جیاد (جِ جواد): اسب تندرو

جیفة: مردار، لاشه

ح)

حاجة: نیاز

حادثات (جِ حادثة): حادثه، مصیبت

حالاً فحالاً: حالی پس از حالی، یکایک

حُبّ: دوستی

حبيبُ: دوست

حتّى تجلّى: تا آشکار گردید

حتّى يروا: تا اینکه ببینید

حجاب: پرده

حجّة: سال

حدثاً: جوان

حدثان (حَدَث): حوادث

حرّ: آزاده

حرب: مبارزه، جنگ

حُرقه: سوزشی

حرّكَ: به حرکت آورد

حرّة: آزاده

حريص: آزمند، طمعکار

حزم: دور اندیشی

حسام: شمشیری

حصا (واحدها، حصاة): سنگریزه

حصين: اسم خاص

حطمت: شکسته شود

حظّ: لذت، بهره

حفظت: حفظ کرده ای، فرا گرفته ای

حقـرتَ: تحقیر کنی، کوچک شمری

حقـود (ج حِقد): کینه، دشمنی

حقیر: کوچک

حکم: حکم، قاضی، داور

حلّ: اقامت کند

حلّ: فرود آمد، اقامت کرد

حُللَ (ج حلّة): حله، جامه

حلم: صبروبردباری

حمداً: بسیار ستایش می کنم

حملة: حمله

حوّلٌ: مانع

حيّ: محله، قبیله

حياء: آبرو

حياة المرء: زندگی انسان

حياة: زندگی

حيث أنت: جایی که تویی

خ)

خائب: شخص نومید

خاضع: فروتن

خاطب: خواستگاری

خالق: آفریدگار

خامل: گمنام

خـدود (ج خدّ): گونه، رخسار

خديعـة: خدعه، نیرنگ، خریب

خرائد (ج الخريدة): دوشیزه شرمگین

خرطوم: خرطوم

خُسراً: زیان

خشن: سخت، دشوار

خصام: دشمنی

خصم: دشمن

خَضِل: مروارید، گوهر نیکو و درخشان

خطاني: از من گذشت

خطب: سختی، مصیبت

خطّتا:دو برنامه

خطو: گام، قدم

خطـوب (ج الخَطب): دشواری ،حوادث نامطلوب روزگار

خفيّ: پنهان

خفية: پنهان

خلتْ: خالی شد

خلّفتَ: پس از خودبگذاری، به ارث گذاشتی

خليل: دوست

خمس عشرة: پانزده

خمول: گمنامی

خيـار (ج الخير): برتر، برگزیده تر، نیک

د)

داء: درد

دارعين: زره پوشان

داني: نزدیک

درّ: خیر دهد

دَعْ: واگذار، رها کن

دعوی المحبة: ادعای محبت

دُم: ادامه بده

دم: خون

دملج: بازوبند

دموع (ج دَمعْ): اشک

دواء: دارو، درمان

دواعـي(ج داعٍ): خواسته ، انگیزه

دُول (ج دَولة): دولت، بخت

دون الّذي: کمتر از آنچه

دون النجـوم: پایین تر از ستارگان

دهر: روزگار

ذ)

ذاق: چشید

ذاك: آن

ذاك: پاک، اصیل

ذکروا : به یاد آوردند

ذلّة: خواری

ذنوب: گناهان

ذوالجهل: نادان

ذوالعصمة: بازو سفید

ذوالعقل: خردمند، اندیشمند

ذوي القربی خویشاوندان، نزدیکان

ذي احتناك: مجرب و آزموده، با تجربه

ذي البثّ: درد و دل کننده، غمگین

ر)

راضٍ: خشنود

راقصة: رقص کننده، رقاصه

رام: قصد کند، آهنگ کند

رآي: اندیشه، نظر

رأس: سر

ربح: سود

رجاءِ: امید

رجال(ج رجل): مرد، بزرگ

رجل: پا

رجلاً: مردی را

رجوتَ: آرزو کردی

رَسَا: استوار شد، محکم شد، پابرجا گردید

رسول: فرستاده، پیک

رشأً: آهو

رشد: راهنمایی، هدایت

رضیت: راضی و خشنود شود

رماح(ج الرّمح): نیزه

روحاً: راحت

رهان: شرط بندی

رهن: در گرو

ریاض(ج روضة): باغ

ریح: باد

ریماً: سنگینی، فضل

ز)

زائد: فزونی

زادَ: بیافزود، اضافه کرد

زاد: توشه

زانت: زینت داده است

زلال بارد: آب سرد زلال

زلجا: لغزد، درافتد، سقوط کند

زلقاً: لیز و لرزان

زلّة: لغزش و خطا

زهراَ: روشن

زیّنت: آراست

س)

ساء: بد کرد

سائر: دیگر

سادَ: به سروری می رسید

ساطع: درخشان

ساعد: ساعد

ساعة: زمان، هنگام، وقت

ساکب: فرو ریزنده

ساورتْ: هجوم آورده اند

سأرکب: دست به کار خواهم شد

سبقَ: پیش افتد

سبل المطالب: راههای مقاصد

ستبدي: بزودی آشکار خواهد شد

سجف: پرده، پوشش

سحابٌ: ابری

سحّاحِ: ریزان

سُحقاً: نابود باد

سدی بیهوده

سرّ: راز

سرب: آشیانه، لانه
سعادة جــدّ: نیکی بخت و اقبالی
ســـعادة: نیـک بختـی، خوشبختی
سعي: کوشش
سلطان: سلطان و ملك
سلماً: در سلامت، در امان
سليم: سالم، به جا
سليمة: سالم
سمت: بلندگرانید
سمطـين: رشته به مروارید کشیده (رشته مروارید)، دو رشته
سمع: گوش
سمك: ماهي
سن: سن، عمر
سنة: سال
سوار: دستبند
سوءَ مراعـاة: بد مراعات کردن، بی تربیت
سؤوْمٌ: نا خوشایند، ملول
سورة: دلاوری
سوی غیر، به جز
سهرَ: بیداری کشد
سيدّ: سرور
سيضحك: خواهد خندید
سيف: شمشیر

ش)

شاءَ: خواست
شاع: فاش و شایع می گردد
شاهداً: حاضر
شأو: نهایت، پایان، غایت
شـبابٌ مراجـعٌ: جوانی بازگشت کننده
شباب: جوان
شتم: دشنام
شتيّ: پراکنده
شجعان (ج شجاع): دلیر
شدَّ: بسته شد
شر: آزار و بدی کردن
شرُّ: بدترین
شرزاً: خشم و تحقیر
شرف: بزرگی، شرف
شرقاً: خاور
شرقتُ: گلوگیر شدم
شعاعاً: پراکنده
شعب: شکاف، درّه
شعير: دانه جو
شفاء: بهبودی
شفاء النفس: درمان نفس، روان درمانی
شفير هار: کناره ای ویران
شقائقٌ: گل شقایق (لاله)
شقة: سختی، دشواری
شقيّ: بدبخت، تیره بخت
شلت: خشک شود
شمائـل (ج شمالـة): صفت پسندیده
شوك: خار
شيء: چیز
شيبْ: پیري

ص)

صاحب: همنشین، دوست
صارم: شمشیر برّان
صبا: باد صبا
صباح: صبح و بامداد
صبب: نشیب
صبي: نوجوان (دختر جوان)
صحب (ج صاحب): دوست
صحن: عرصه
صخور(ج صخرة): صخره
صَدءُ: رنگ
صدر: سینه
صدع: بز کوهی
صدغ: مو(صدغ: به

معنای میان چشم و گوش و کنایه از موی بناگوش است)
صدق: راستی و درستی
صدور (جِ صدر): قلب (در اینجا ابتدای کار)
صدیق: دوست
صِرتُ: شدم
صعب: دشوار
صعوٌ: گنجشک
صفایا (جِ صفيّ): خالص، برگزیده، ناب
صفُو: پاکی و صفا
صلد: محکم، سخت
صمّ الجبال: کوههای سخت
صنیعة: احسان، نیکی
صَوبَ: باران
صولجان: چوگان
صهباءُ: باده
صیت: آواز، شهرت
صیقل: صیقل

ض)
ضاعَ: ضایع می شود
ضاقت: تنگ شد
ضغائن (جِ ضغینة): کینه
ضوء: نور، روشنایی
ضیاء: نور
ضیّعتَ: از دست دادی

ط)
طائع: فرمانبردار
طارتْ: پرواز می کند
طالع: طلوع کننده
طباع (جِ طبع): سرشت، ذات
طبیب: پزشک، طبیب
طّحلبِ: خزه
طراً: همگی
طرق (جِ طریق): راه، روش
طعم الموت: چشیدن موت
طلاّع أنجد: بلند مرتبه، دارای مقام بلند
طلوب: طالب، خواهنده
طموح: بلند پروازی، سرکشی
طواویس (جِ طاووس): طاووس
طوع: فرمان
طیب الحیاة: خوش زندگی
طِیب: بوی خوش
طیِّب: پاکیزه
طیف: رویا

ظ)
ظلَمتُكَ: به تو ستم کردم
ظُنَّ: بدگمان باش

ع)
عادات، خوی، عادت
عادت: بازگشت
عاذل: نکوهش کننده، سرزنشگر
عار: ننگ
عاش: زندگی کند
عاشقة: عاشق، دوستدار
عاقل: خردمند، اندیشمند
عبداً: بنده
عبیر: عنبر
عتاق (عتیق): اسب
عجم: آزمون
عجمت: آزمود
عدَّ: شمرده شد، به حساب آمد
عداني: از من گذشت
عداة (جِ عدوّ): دشمن
عدوّ: دشمن
عدواة: دشمنی، بدخواهی
عذار: رخسار
عذراً: عذر، بهانه

عرق: رگ و ریشه، نژاد

عزّ: عزت و بزرگی

عزّة: بزرگواری

عشایا(جِ عشیة): شامگاه

عصمة: حفظ، نگهداری

عصیان: سرکش، نافرمان

عضاض: گزیدن

عضد: بازو

عطش: تشنگی

عظمَ: بزرگ، مهم

عظماً: بزرگ

عظیم: بزرگ

عُقارُ: شراب، باده، خمر

عقارب (جِ عقرب): عقرب، کژدم

عقود(جِ عَقد): گردنبند

عقیقة:سنگ عقیق

علا: بالا رفت، صعود کرد

علاّت (جِ علّة): بیماری، سبب

علَتها: بر آن (آبگیر)وزد

عليّ: برخودم

عُلی شرف، بلندی، بزرگی

عنباً: انگور

عنبر: عنبر

عند: نزد، پیش

عنصر: سرشت، ذات، نژاد

عنك: از نظر تو

عوائد (جِ عائدة): باز آینده

عواقب: سرانجام، عاقبت

عوامل (جِ عاملة): سرنیزه (نزدیک سنان)

عوجلَ: شتاب کرده شود

عیش: زندگی

عین: چشم، دیده

عیون الخطوب: چشمان حوادث

غ)

غائب: غیب و پنهان

غائباً: غائب

غابت: پنهان است

غادیات (جِ غادیة): ابر بامدادی

غانیَات (جِ غانیة): زیباروی، زن بی نیاز از آرایش

غایَة:نهایت مقصود هدف (در اینجا ژرف)

غداً: شد، گردید

غدایا (جِ الغداة): صبحگاه، پگاه

غزال: آهو برّه

غَسَق: تاریکی

غضّ: تازه

غضبان: خشمناک، عصبانی

غُصن: شاخه

غلاب: غلبه کردن، چیرگی، تسلط

غلیل: سوزش دل و زبانه کشیدن

غمض: بستن، خفتن

غُنم: غنیمت

غیث: ابر پرباران

غیر لائمهم: آنان را سرزنش نمی کنم

غیم: ابر

ف)

فاتر الرأي: سست رأی

فادحٌ: سخت جرقه زننده

فارغ: خالی

فُؤاد: دل

فؤاداً: دلی، قلبی

فِتَن (جِ فتنة): فتنه

فتی جوان

فتیان (جِ فتيّ): جوان

فدت: فدا باد،نثار باد

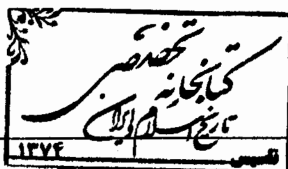
فرعٌ: شاخه

فرق: جدایی و تفرقه افکند
فضل: هنر و برتری
فضلات (جِ فضل): لباس خواب
فواحش (جِ فاحشة): سخنان نا پسند
فواضل: پاکدامن، فاضل
فیضُ: ریزش آب

ق)
قائدٌ: رهبر
قاد: فرماندهی کرد، رهبری کرد
قاضب: برنده، بسیار تیز
قاصي: دور
قامت مقامَ: جانشین
قانع: خرسند
قبائل: (جِ قبیلة): قوم
قتاد: گیاه خاردار
قتال: کشنده
قتل: کشته شدن
قد ألقی اقامت گزیده است، انداخته است
قد حسدوا: مورد حسادت واقع شدند
قد قتلتُ: کشته ام
قدرِ: اندازه
قدّر: اندازه گیر
قدّمتَ: پیش از خود فرستادی
قذاة: خاروخاشاک
قرب البحر: نزدیکی به دریا
قرطاس: کاغذ
قروك: دشمن همسر
قريع الدّهر: برگزیده روزگار، نیک
قصاص: انتقام
قضاء: حکم، قضا و قدر؛ سرنوشت
قضیب: شاخه
قطر المطر: قطره باران
قعدت: آنان را فرو نشانید
قلّ: تنگدستی
قلّة: کمی
قلیل المال: سال اندک
قناة: نیزه
قوام: استواری، قامت
قومِ: گروهی، قومی

ک)
کافور: کافور
کان یألفهم: آنان را همراهی کرده است
کأنّ: گویا
کتائب (جِ کتیبة): لشگر
کثرة: فراوانی
کدّ: رنج و عذاب
کرائم (جِ کریمة): پسندیده
کُرّاث: سبزی تره
کرام (جِ کریم): بزرگ، بخشنده، جوانمرد
کسب: کسب و کار
کسباً: کسب
کفّ: دست
کلّ رکب: هر کاروانی، هر سواری
کلابٌ (جِ کَلْب): سگ
کلاهما: هر دو
کلب: سگ
کلّما: هرگاه
کُمّ: آستین
کُنه: نهایت، سرانجام
کواعب: بالغ، پستان برآمده (جِ الکاعب)
کیاد: حیله ها،مکرها

ل)
لاأشفی شفا نمی یابم



لاتأمن: امین ندان

لاتُحبون: ما را دوست نمی دارید

لاتخفل: باک مدار، مترس، پروا نکن

لاتذمنَّ: سرزنش مکن

لاتراعـــي: بـه پایـان کـار نمی‌نگری

لاترتقب: انتظار نداشته باش

لاترحل: کوچ نکن

لاتستجدنّ: جستجو نکن

لاتستطیلنّ: دراز مکن

لاتستعدّنّ: ساز و برگ نکن

لاتقنع: بسنده مکن، قانع مشو

لاتولع: آزمند نباش

لاسبیل: هیچ راهی نیست

لآلي (جِ اللؤلؤ): مروارید، درّ

لامحالة: ناگزیر

لانحـــبُکم: شـما را دوسـت نمیداریم

لانلـومکم: شـما را ملامـت نمی کنیم

لایبلغُ: نمی رسد

لایحصد: درو نمی کند

لایخشي: نمی ترسد

لایدومُ: مداوم و پیدار نباشد

لایـــرام: قصـد نمـی شـود، خواسته نمی شود

لایرجو: بیمی ندارد

لایسألون: نمی خواهند

لایسلم: در امان نمی ماند

لایعادلُ: برابری نمی کند

لایکدّرُ: مکدر نمی گرداند

لایُنالُ: دردسترس نباشد

لاینبتُ: نمی رویاند

لاینصـــــحان: خیرخـواهی نمی کند

لئام (جِ لئیم): فرومایه، پست

لأبلُغَ: برای اینکه برسم

لؤلؤ: مروارید، دّر، گوهر

لؤم: سرزنش

لبسة: پوشیدن

لـــدات (جِ لِـدة): همسـال، همزاد

لدي المجد: در بزرگی

لذات: خوشی

لَم اتَّهَجّع: نمی خفتم

لَم اشمت: شـادمان نشـدم (از بدبختی دیگران)

لَم أقطع: نبریده ام

لَم أنل: کامیاب نشدم

لَم تبلْ: نترس، پروا نکن

لَم تدْرِ: ندانسته است

لَم تزوَّدَ: زاد و توشه نداده ای (مأمور نکرده ای)

لَم تملك: مالـک نیسـتی، در اختیار نداری

لَم یاتِ: نیاورد

لَم یبـــت: شـب را بـه صـبح نرساند

لَم یرحل: زین نکرد

لَم یرض: خشنود نباشد

لَم یضیِّع: ضایع و تباه نکرد

لَم یکرمـــا: گرامـی داشـته نشوند

لمعان: درخشش

لواءٌ: علم، پرچم

لويٌ: سختی، مصیبت

لیالي (جِ لیلة): شب

لینفخ: بدمد

لینفخ: بدهد

م)

ماء: آب

ماجـــد: بزرگـوار، شـخص بزرگ

ماعشتُ: نمی زیستم

ماقط: آزاد شده، فالگیر

مُبصر: بینا، آگاه
مبلغُ: رسیدن
مبیضٌ: سفید، روشن
مُبیضاً: روشنی
متأخّر: پس
متطلّب: جستجوگر، طلب کننده
متقدّم: پیش
متی هر گاه
محتالاً: چاره جو
محتومٌ: حتمی است
محذور: سهمگین
محسوداً: مورد حسادت
محصور: گرفتار، به دام افتاده
محمیة: حفظ و حمایت شده
مَحـــی دور کـرد، نـابود ساخت، زدود
مُخصّرة الأوسـاط: باریک میان، کمر باریک
مخضرّةٌ: سبزه زار
مُخطـــئ: خطاکـار، اشتباه کننده
مخفق: شکست خورده، ناکام
مدبِّر: باتدبیر، چاره اندیش
مدّت: اتصال دارد، کشیده شده است

مدح (جِ مدحَة): ستایش
مذاکي (جِ مُذکِي): اصیل، کامل
مراد: مطلوب
مرء: شخص، مرد؛ آدمی؛ بشر
مرسلاً: فرستنده
مرصد: قصد
مرغب: رغبتی، علاقه ای، تمایل
مرور: عبور، گذر
مرومِ: خواسته، دلخواه
مزایا (جِ مزیّـة): فضیلت، بیشتر؛مزیت؛برتری
مس: لمس کرد
مساءة: ناخوشی
مُسبلٌ: روان ، ریزان، بارنده
مستحیل: محال، ناممکن
مستحیلة : گندیده
مسعاة: هدف، تلاش
مُسعف: یاور، کمک کننده، یاری کننده
مسك: مشك
مُشرقة : پرتـو افشانی می کرد
مشوّق: آرزومندی

مصـــائب (جِ مصــیبة): مشکلات، ناملایمات
مصابح (جِ مصباح): چراغ
مصـادر (جِ مصـدر): راه خروج
مصدورِ: مسلول
مصلّب: دار آویخته
مصلتة: برهنه، آخته
مُصنَع: نیکی، خوبی
مضرٌّ: زیان بخش، خسارت آور
مطـاع: اطاعـت شـونده، فرمانروا
مطایا (جِ مطیئـة): مرکـب، شتر، باربر
مطلوب: خواسته
مطیعاً: فرمانبر
مُظلمٌ: تاریک
معاد: رستاخیز
معـالي (جِ معـلاة): بلنـد، شرف، والامقام
معاملة: برخورد
معشر: گروهی، جماعتی
معضَلة: سختی، دشواری
معنفة: زورگویی، خشونت
مغاضب: خشمگین

مَغَبة: پایان کاری، عاقبت، سرانجام
مغرباً: باختر
مفراحاً: بسیار شادمانی
مفصلّة: گمراهی
مفظع: رسوا، زشت
مُفعمٌ: پر، لبریز، خروشان
مقتبلاً: عاقل و تیزهوش
مقدحة: آتش زنه، فندک
مقدور: آنچه مقدّر است
مقسوم: تقسیم شده
مکتسب: بدست رسیده
مکتهل: سالخورده، سپیدموی، پیر
مکرمات: بخشندگی
مکلّف: وادار کننده
مَلاحة: ملاحت، بانمک بودن، زیبایی
ملالة: ملالت، بی نزاکت
ملتمس: امید هست
ملّکٌ: فرمانروا ساز
ملکتَ: مالک شوی، بنده خود گردانی
ملوك (ج ملك): پادشاه
ملول: دلتنگ
ممالك (ج مملکة): سرزمین، دیار
مماة: مرگ
منافق: ریاکار، دورو، منافق
مناناً: بسیار منت گذار
منبت: محل رویش و رستن، رستنگاه
مُنجح: کامیاب
مِنخر: سوراخ بینی
مَندَم: پشیمانی و ندامت
منزل: جا، مکان
منسدل: آویخته
منشداً: خوانندگی
منطقٌ: زبان و نطق (قدرت بر گفتار)
منقاد: فرمانبردار
منّة: منت (عضو) کشیدن
منیّة: مرگ
مُهجّنك :زشت کننده، عیب
مهد: گهواره
موارد (ج مورد): راه ورود
موازین(ج میزان): ترازو
مواعد (ج مَوْعد): وعده، نوید
مواقع (ج مَوقع): موقعیت
موت: مرگ
موروث: به ارث رسیده
موضع نجویً: جای راز
مَوضعُ: جا
موضع: جا، مکان
موضع: جایگاه

ن)

نائبات (ج نائبة): حادثه، رویداد
نازعت: نزاع خواهند کرد، گاز خواهند گرفت
نازلاً: فرو آینده
ناس: مردم
ناعمة: نرم اندام (ناز پرورده)
نام: خوابید
نباهة: نامداری
نبتني: بنیاد می نهیم
نبیه: نامدار
نجابة: نژاد، پی
نجد: اسم مکانی است
نجم: ستاره (ستاره پروین)
نُجیحٌ: اندیشه درست، شکیبا
نحرز: بدست می آوریم
نحلّ: مرتبه، مقام، درجه
نَخلاً: خرما
ندماء(ج ندیم): هم پیاله، همنشین

ندمتُ: پشیمان شدم
ندی بخشش، کرم
ندی شبنم
نسمو: بالا می رویم
نسوان: زنان
نشوزٌ: سرکش، نافرمانبردار
نصَف في الرّأي: میانه سال
نعّس (جِ النّاعس): نیم خفته
نعني: در نظر داریم
نعیم: ناز، نعمت، آسایش
نفاد: نابودی
نفثة: خلط سینه
نفّس: روان، جان؛ نفس
نقابٌ: بسیار دانا
نقیّة: پاک
نمال (جِ نمْل): مورچه
نهج: راه
نوك: حماقت، ابلهی

هـ

هبّت: وزید
هجْت: برخاستی
هجراً: سخن زشت و ناپسند، یاوه و هذل
هزارُ: بلبل، هزاردستان
هلال: ماه نو
همّات (جِ همّة): پیرزن فرتوت، همت (در اینجا، تنبلی و کم توجهی)
همم (جِ همّة): همت، قصد، اراده
هموم (جِ همّ): غم
هوّنٌ: آسان گیر
هوّنتُ: آسان گرفتم
هوی دوستی

و

وادي: درّه
وارث: میراث خوار، بازماندگان
وافي: آمد، رسید
والد: پدر
وأبیك: به جان پدرت سوگند
وإن طالَ: هر چند زمان ببرد، اگرچه بگذرد
وإن: هر چند؛ گر چه
وترْتَ: ستم کردی، انتقام گرفتی
وجداً: شور و شوق
وجوه (جِ وجه): چهره، رخسار
وجه الزّمان: صفحه روزگار، روی جهان
وجه: رخسار، چهره، روی
وجیب: دچار تپش و اضطراب
وحده: تنها
وُدّ: دوستی
وِداد: دوستی
وداع: وداع، خداحافظی
ورد: سرخ
ورود: رسیدن، وارد شدن
وری مردم
وسعُ: گستردگی
وسمّي: باران بهاری
وصل: وصال
وضّاح: درخشان
وضع النّدی گذاردن بخشش
وفَرَ: بسیار گردد، زیاد شود
ولی وفادار ماند
وقاية: نگهدار
وقرا: پرهیز کردن، دوری جستن
ویحك: وای بر تو

ی

یالیتَ: ای کاش
یأبروا: بارور سازند

یبکی خواهد گریست
یبوح: آشکار می شود
یترنَّمُ: آواز می خواند
یثرب: مدینه
یُجتلی آشکار می شود
یُجدِّدن: تکرار می کنند
یُحدّث: آگاهی می دهد
یحسدوني: به من حسادت می کنند
یُحصی: به حساب می اید
یُخفی: پنهان می کند
یدعّي: ادعا می کند
یُــــذکّرُني: مـرا بـه خـاطر می‌آورد
یراق: ریخته شود
یرجِعُ: باز می گردد
یردّ ردّاً: بسیار رفت و گشت دارد
یَرشح: ترشح می کند
یرضي: خشنود است، راضی است
یزجـــي: بسر می برد، می گذرد
یزهي: می نازد
یسرُّ: شاد می کند
یسوء: غمیگین می کند
یُشاب: آمیخته می شود
یشِد: بر پا دارد، بنا کند
یشرقُ: می گیرد، گلو گیر می شود
یصاب: واقع شود
یصـــفر: چهچهـه مـی زنـد، جیک جیک می کند
یصیرُ: می گراید
یطلب: بخواهد
یطوي: می پیماید
یظلـــونَ: بـاقی مـی ماننـد، همچنان کاری را می کنند
یظهرُ: نشان می دهد، آشکار می کند
یعطّر: خوشبو می گرداند
یعطي: می بخشد
یعقل: مانع می شود
یعلو: اوج می گیرد
یعوصُ: زیـر آب مـی رود، باید غوص نماید
یُفقِرُ: نیازمند می سازد
یُفَکِــــرُ: فکـر مـی کنـد، می‌اندیشد
یقین: صحیح، درست
یلاحظ: ملاحظه می کند
یلزم: پیش می گیرد
یُلهي: سرگرم می شود
یماني: منسوب به یمن
یُنبئ: خبر می دهد
یندبُ: پناه می برد
ینفرُ: آمـاس مـی کنـد، ورم می کند
ینفی نمی پذیرد
یَنمی رشد می کند
یهدي: تقدیم می دارد
یُهدي: هدیه می آورد
یهوي: فرود می آید
یوم الحشر: روز قیامت
یوماً: روزی
یوماً واحداً: یک روز

فهرست منابع و مصادر

۱- ابن عقیل شرح الفیة ابن مالك،صیدا-بیروت ، المکتبة العصریة، ۱۴۰۹ ه .

۲- ابن منظور، لسان العرب، لبنان ،بیروت،دار صادر،بی تا.

۳- ابن هشام الأنصاریّ، شرح شذور الذّهب ، الطبعة الأولی ،لبنان، مکتبة لبنان، ۱۹۹۰م.

۴- إبن هشام الأنصاری، قطر النّدی و بلّ الصّدی، چاپ اوّل ،قم ، انتشارات سید الشهداء ،۱۴۰۹ه.

۵- ابن هشام الأنصاری ،مغنی اللّبیب، جاپ پنجم ،قم ،مکتبة سیّد الشهداء ۱۴۱۲ق.

۶- انزابی نژاد،رضا،گزیده کلیله و دمنه،تهران ،جامی،۱۳۷۵ش.

۷- الأنطاکی، محمد ،المنهاج فی القواعد والإعراب، جاپ دوّم ،تهران، انتشارات ناصر خسرو،۱۳۶۸ ش.

۸- ایمانی،بهروز،کلیله و دمنه با مقدّمه،تصحیح و تعلیقات،تهران،میراث مکتوب،چاپ اوّل ، ۱۳۸۰ش.

۹- بدیع یعقوب ،إمیل ،موسوعة الصّرف والنّحو ،الطّبعة الأولی، بیروت ،دارالعلم للملایین ۱۹۸۸ م.

۱۰- تقیه،محمد حسن،روش نوین تجزیه و ترکیب در زبان عربی،قم،دانشگاه قم،۱۳۸۰ش.

۱۱- حسن، عباس، النحو الوافی، الطبعة الثالثة ،دارالمعارف بمصر ،بی تا.

۱۲- الدّحداح،أنطوان،معجم لغة النّحو العربیّ، الطبعة الثانیة، بیروت،مکتبة لبنان، ناشرون، ۱۹۹۶ م.

۱۳- روشن،محمد،کلیله ودمنه با انتقادات....تهران انتشارات اشرفی، چاپ دوّم، ۱۳۷۷ش.

۱۴- سیبویه، عمروبن عثمان، الکتاب ،القاهرة، مکتبة الخانجی ، ۱۴۰۸ق.

۱۵- الشرتونیّ، رشید، مبادئ العربیة ،قم، دارالعلم ،۱۳۶۸ ش.

۱۶- طبیبیان،محمود،فرهنگ لاروس، تهران امیر کبیر ،۱۳۶۷ش.

۱۷- قریب،عبدالعظیم،کلیله و دمنه،تهران علمی، ۱۳۲۰ش.

۱۸- معلوف،لویس،المنجد فی اللغة والأعلام ،تهران،معراج،۱۳۶۷ش.

۱۹- معین،محمد،فرهنگ معین،تهران امیر کبیر ،چاپ نهم،۱۳۷۵ش.

۲۰- مینوی طهرانی،مجتبی،کلیله و دمنه ،تهران امیر کبیر،چاپ دهم،۱۳۷۱ش.

